



أما طائر التاسم وطير خوي ظلام
فلا تعجب بها جثتنا بنوع [] بدت عين إذا اشتد الايام

327 بشرى لطلبة النور ان هذا المكتوب من الامام المغفور



العرب والاسام والبغداد والعراق والحجاز
لجئنا لهذا الايمان والعرفان في نزع الايمان

٢٩٤٥٨١
٤٢٩٤

وقد اتفق لطبعه في مطبع ضياء الاسلام واشاعته من اليد رضى القدر
بمد الخادم الفقير هدى مستعين مهمتم دار الكتب للشيخ الموعود في قلايا دار الامان

في شهر محرم الحرام سنة ١٣٢٨ هـ المطبعة
بمقر خلية السيد نور الدين في بغداد

عبد الرشاد في ٢١٠٠
بمقر مطبع ضياء الاسلام قلايا دار الامان في بغداد

PE8317



M.A. LIBRARY, A.M.U.

MUSLIM UNIVERSITY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب الارضين والسموات العلى - و سلام على عباده
 هم تترفعوا من خضائه راست که پيدا کننده زمين و آسمانهاست بلند است
 الذين اصطفى - اما بعد فهذا مكتوب من مظهر البروزين و
 و سلام بر بندگان او که برگزيده او هستند - بعد از اين واضح باد که اين نامه
 وارث النبیین عبيد الله الواحد ابى المحمّد احمد حافظه الله و
 ايستاد از طرف شخصی که مظهر دو بروز و وارث دو نبی پيغمبر عيسى عليه السلام و سيدنا
 ابيد الى عباد الله المتقين الصالحين العالمين من العرب و
 حضرت محمد صلى الله عليه وسلم است اينچه بنده خائى يگان ابو محمد احمد خدا از و شفيع
 فارس و بلاد الشام و ارض الرّم و غيرها من بلاد توحيد
 شرک و موبه او باشد - و آنکه سوسه شال اين نامه نوشته است بندگان خدا هستند
 فيها علماء الاسلام الذين اذا جاءهم الحق و عرض عليهم الامانة
 از اقيان و علماء که ساکنان بنگاه و فارس و بلاد شام و زمين روم و غيره بلاد اند
 الالهية و البشارات السماوية بسلطانها و قوتها و لغاتها اختصت
 که در آنجا اهل علم از مسلمانان بزرگ سيرت و فصاحت يافته مى شوند که چون اوشان را حق رسيد
 لقبولها قلوبهم و حقدوا اليها مطيعين مومنين - و لا يمترون
 و معارف الهية و بشارات سماوية ببرهان و قوت و درخش آنها بر ايشان پيش کرده شوند دل

الها المشبه - قد جرت عاد الاشراف الاسلاميون يومئذ قداما و يقولون مثلاً ان هذا الرجل

عادت اکثر علماء و جارى شده که او شال نام بر و قدم بجهت مثلاً مى گویند که اين مرد

على قدم مومنى و ذلك على قدم ابراهيم - منه

بر قدم مومنى است و اين مرد بر قدم ابراهيم است - منه

علیها معرضین مستکبرین - و اذا بلغهم خیر من رجل و
 شان برائے قبول آن فزوتنی اختیار می کنند و سوئے آن مبارک تمام تر اطاعت و ایمان
 اثر من عید بعثه الله لتجديد الدين و تأییدہ تراعت
 در دوزخ و جهنم گراں و رو تا بندگان نمی گذزند - و چون ایشان را خیر و نفع از کسی
 نصیحة الفرح علی وجوههم و یسبی النور علی جباههم و حمدوا
 خدا را که خدا را برائے تجدید دین و تأیید ملک بعثت فرموده است بر چهره های شان تا رنگ
 الله و شاکروا له علی ما رحم ضغفاء الاسلام و قاموا مستبشرين
 خوشی نمودار می گردد و بر پیشانی های شان نور می دود و حمد باری بجا می آرند و شکر گذارند
 و خروا ساجدين - و تری اعینهم تنفیض من الدمع بما ذروا
 می کنند از نیک و او قنای بر کمر دران اسلام رحم کرد و بجمال بشارت از جائے خود بر می نيزند
 رحمة الحق و وجدوا آیام الله و بما كانوا انقدوا العجا منتظرین
 و سجده کنند گان بر زمین می افتند و به بینی که سیل اشک از چشم شان روان می گردد ازین که
 و یشدون الرحال للقاء ذالك العبد المبعوث بعد ما عرفوا
 رحمت خدا تعالی دیدند و روز های خدا را یافتند و از نیک و در عین انتظار عمر بسر کرده بودند
 الحق و یخلصون النیات و یطهرون الضمائر و یجودون القصد
 و برائے زیارت آن بنده بعثت بعد شناختن او طهارت می کنند و نیایش را خالص می کنند و اندر دهنای خود
 و الهمة له و یسعون الیه و ان کان فی الصین ولا یکون
 را پاک می سازند و قصد و همت را از اغراض نفسانیة مبرا کرده سوئے او می روند
 کالذی اساء الادب علی اهل الله و اذا سمع قولاً منهم محمداً
 اگر چه او در چین باشد و همچو شخصی نمی باشد که ترک ادب - نسبت مردان خدا می کند
 فی زعمه ما صیر طرفه عین و استجمل و بلغ ظنون السوء
 و چون از آن طائفه برگزیدگان سخن می شنود که نزد او نو پیدا است که پیش زین
 الی منتهایها و صال معادیا و سب و شتم و افترا و کفر
 شش نطقه شده تا یک چشم زدن صبر تواند کرد و طریق تشاب کاری می درزد و بدگمانیها را

و آتوا و اغزى القوم و حضوا و ما وجد سهما الا رجا و ما
 برتبه انتهای رساند و دشمنانه حمله می کند و دشنام می دهد و افتراهای تراشد و کافری گوید
 ظنوا بکيد الا اسدي و قصد عرض رجال الله و تقسم و ما خاف
 و ایذا می دهد و قوم را از بهر ایذا بر آگیزد و آتش فتنه می افروزد و بیخ تیرے نباید که نشیند از
 يوما فيه يوخذ و يجرى و صار اول المنكرين - بل يتادبون
 و بر بیخ کمره دستش نمی رسد که آزار نمی باند و قصد آبرو و جامه را خدا نمی کند و از روز جزا نمی ترسد
 مع الله و اهله و يصبرون حتى يتعلى لهم وجه الحق
 و از بهر مکران سبقت می برد - پس سعادان را این نصرت نمی باشد بلکه او شان بخدا و مران
 فيرحمهم الله بسيرتهم هذه ولا يفوتهم خير ولا يکونون من
 خدا او پس می ورزند و صبر می کنند تا بوقت که روستای حق بر ایشان جلوه گر شود پس بدین
 المرحومين - و تلك قوم ما يعلمهم الا الله ولا اعلم اسماءهم
 نصرت شان خدا عز و جل بر ایشان رحم می فرماید و بیخ خیرے از ایشان فوت نمی شود و
 و صودهم بيد اني ربيت في مباشرة اربتها جماعة من
 از محرومان و نام ادا نمی گردند - و این قومی است که بجز خدا هیچکس ایشان را نداند و من
 المؤمنين المخلصين و الملوك العادلين الصالحين - بعضهم
 تا بهنگام و صورتها را ایشان را نمی دانم گر این است که من در خوابی جماعتی را دیده ام که مؤمنان
 من هذا الملك و بعضهم من العرب و بعضهم من فارس
 مخلصین و شاهان عادل و نیکوکار اند بعض ایشان از همین ملک اند و بعض از عرب و
 و بعضهم من بلاد الشام و بعضهم من ارض الروم و بعضهم
 بعض از شام و بعض از زمین روم و بعض از فارس و بعضی را نمی شناسم
 من بلاد لا اعرفها ثم قيل لي من حضرة الغيب ان
 که از کدام بلاد اند - باز مرا از حضرت احدیت ندا آمد که اینا کسانی
 هؤلاء يصدقونك و يؤمنون بك و يصلون عليك و
 اند که تصدیق تو خواهند کرد و بر تو ایمان خواهند آورد و بر تو درود خواهند فرستاد

يُذِيعُونَ لَكَ وَأَعْطَيْ لَكَ بَرَكَاتٍ حَتَّى يَتَبَرَّكَ الْمَلُوكُ
 و برائے تو دعا خواهند کرد و ترا چنداں بركاتها فراهم داد که شایان از جامه تو بركت
 بَنِيَابُكَ وَ اُدْخَلَهُمْ فِي الْفَلَاحِ - هَذَا رُئِيتَ فِي الْمَنَامِ
 خواهند جست و او شانرا در فلاحان داخل فرام کرد - این آن خوابی است که دیدم و
 وَ اَلْهَمَّتْ مِنْ اَللّٰهِ الْعَلَامُ ثُمَّ بَعْدَ ذَالِكَ اَلْقَى فِي رُوعِي
 آن الهامی است که از عالم غیب یافتم و پس زان در دل من انداخت که بگو
 اَنْ اَوْلَفَ لَهُمْ كِتَابًا وَ اَكْتَبَ فِيْهَا كُلَّمَا فَتَحَ عَلَيَّ مِنْ خَالِقِي
 این مردم چو کتب آلیفت کنم و آن ابواب علوم که بر من مفتوح شده اند در آن کتب ذکر
 وَ اَعْلَمَهُمْ كُلَّمَا عَلِمْتُ مِنَ الْحَقَائِقِ الصَّادِقَةِ وَ الْمَعَادِفِ الْعَلِيَّةِ
 آن کنم و مردم را ازان حقائق صادق و معارف عالیله تعلیم دهم که مراد او اند و
 الْمَطْهُورَةِ وَ اَعَثَّرَ عَلَيْهِمْ مِمَّا رَزَقْنِي رَبِّيْ مِنْ آيَاتِ ظَاهِرَتِهِ
 ایشانرا ازان نشانها اطلاع دهم که پروردگار من نصیب من کرده و
 وَ خَوَاتِقِ بَاهِرَةٍ وَ دَلَائِلِ مُّوصِلَةٍ اِلَى عِلْمِ الْيَقِيْنِ - لَعَلَّ
 و خواتق باهره و دلائل موصله الى علم اليقين - لعلم

يُذِيعُونَ يَبُوونَ النَّصَارِي فِي سَبِيلِ رَبِّ الْعَالَمِينَ -
 ایشانرا بشارتند و بشارتند که ایشان در راه راست خدا انصار من گردند - پس
 فَاعْلَمُوا اِنَّهَا الْاَمْرَةُ رَحْمَتُكَ اِنَّ هَذِهِ الْكِتَابُ مِنْ
 اوست عزیزان خدا بر شما رحم کند بدانچه که این کتاب از جمله بیان کتابها است
 كِتَابِي. الَّتِي الْفَتْهَا لِهَذَا الْمَقْصِدِ وَ اِنِّيْ اَهْدِيْهِ اِلَى سَادَاتِ
 که برائے این مقصود آلیفت کرده ام و این کتاب را به سادات سادات عرب و
 الْعَرَبِ وَ الشَّامِ وَ اَبْلَغَ مَا عَلَيَّ مِنْ رُبِّيْ ذِي الْجَلَالِ
 شام بطور هدیه می فرستم و هر چه از خدا تقاضا بر من واجب است بجای
 وَ الْاَكْرَامِ لِيُنَالِ السَّعَادَةُ مُرَادُهُمْ وَ لِيُتِمَّ الْحَقُّ عَلَى الْمُضْطَرِّينَ
 ائمه و اکرامان مراد خود بیايند و تا بر سعاد و امانتشان حجت كامل شود

و سئلت الله ان يجعله مبارکاً لطوائف المسلمين - و
 و از خدا می خواهم که برایش طوائف مسلمین این کتاب را مبارک گرداند و بعض
 يجعل افئدة من الناس تهوى اليه و يجعل منه حظاً
 دلها را سوئے این رجوع دهد و بندگان نیکوکار را ازین بهره وافر بخشد و
 كثيراً لعباده الصالحين و انه على كل شئ قدير و انه
 او را از هر گونه قدرت است و او بسیار بخشنده و مهربان است
 ارحم الراحمين - و ارجو من اصحاب القلوب و رجال البصيرة
 و از صاحبان دل و مردان بصیرة امید دارم که بر من جلدی نکنند
 ان لا يجعلوا علي كما عجل بعض سكان هذه البلاد من
 آنچه مردمان این دیار که از بخل و عناد جلدی کردند چرا که بر مردان
 البخل و العناد فان العجلة على اهل الله و الذين اُصروا
 خدا به شتاب کاری حمله کردن و ماورین حضرت احدیت را بجلدی
 من حضرت علی بن ابی طالب و لا یعقب الا ضیاء و لا یزید الا غضب
 سرزنش کردن امری خوب نیست و بجز گزند هیچ انجامش نمی باشد و
 الله في الدنيا و في يوم الدين - و لا یوری المستعجل سبیل
 بجز غم پروردگار که در دنیا و آخرت باشد هیچ نتیجه اش نیست و هر که شتاب کاری سیرت است
 الصدق و السداد و لا یعز فی هذه و لا فی المآد و یبوء
 راه صدق و صواب را هرگز نمی بیند و درین جهان و در آن جهان عزت نمی یابد و
 مهانا و هو من العین - و ان لحوم الاولیاء مسمومة فاما
 انجام کار بخت ذلت می میرد - و گشتهای اولیاء خدا نمرناک هستند پس
 اکلهما احد بغیبتهم و سبهم الامات علی مکانه - و شبهه للبعثین
 هیچ کس گشت شان بغیبت و دشنام نمی خورد که آخر نمی میرد و خوشخبری باد آمانت
 المتقین - و انی رتب هذا الکتاب علی الارباب الملائ
 که ازین گوشت پرهیزی کند - و من این کتاب را بر چند باب مرتب کرده ام

یشق علی طلاب و معذالت سلکنا مسلک الوسط لیس
تا بر طالبان گران نگذرد و با این همه مسلک توسط اختیار کردیم نه ایجاب
بایجاب فحلی ولا اطناب ممل - رب اجعله کتابا مبارکاً شایفاً
محل انداز است و نه طول ملول کننده ای خدا من این کتاب را کتابی
لصدور الطالبین - و نوراً منوراً لقلوب المتدبرین - آمین -
مبارک بگردان چنانکه سینۀ را شفا بخشد و نور بگردان که دلها را منور کند - آمین -

الباب الاول

باب اول

فی ذکر احوالی و ذکر ما الهی ربی و ذکر وقتی و زمانی
در ذکر حالات من و ذکر آنچه الهام کرد خدا تعالی بمن و ذکر وقت من
و ما اراد الله بارسالی و ذکر تفرقة الهم والملل والفعل
و زمان من و آنچه از بهر آن مرا فرستاده اند و ذکر تفرقة استقامت و ملتها و مضایقه
و ضررة حکم من الله الحکیم الوالی -
و بیان اینکه درین زمان ضرورت بود که از خدا تعالی الصلوة و محروم ظاهر شود -

یا عباد الله و حکم الله اعلوا انی عبد من عباد الله الملمین المأمورین
ای بندگان خدا او سبحانه بر شما رحمت کند بدانید که من بنده از بندگان خدا هستم که از او
تبعیت می‌کنم ربی لا یموت و احی الدین و اتم الحجة علی المذکورین - و
بوی او مشرب شدم و مامور شدم و او مرا مبعوث فرموده است تا شریعت را قائم کنم و
انا المستقی من الله باحمد مع اسماء اخری ذکرتها فی مواضعها و اتم
دین را زنده گردانم و بر منکران محبت را بتمام رسانم و او تعالی نام من احمد نهاده است
ابی میرزا غلام مرتضی و ابوی میرزا عطاء محمد و میرزا عطاء محمد ابی میرزا
و دیگر نامها هم موسوم کرده که در جای خود مذکور اند و نام پدر من میرزا غلام مرتضی و

گل محمد و میرزا گل محمد ابن میرزا فیض محمد و میرزا فیض محمد
نام پدر پدر من میرزا عطاء محمد است و اوشاں پسر میرزا گل محمد و میرزا گل محمد پسر میرزا
ابن میرزا محمد قائم و میرزا محمد قائم ابن میرزا محمد اسلم و میرزا
نبیض محمد و میرزا فیض محمد پسر میرزا محمد قائم و میرزا محمد قائم پسر میرزا محمد اسلم و
محمد اسلم ابن میرزا محمد دلاور و میرزا محمد دلاور ابن میرزا
میرزا محمد اسلم پسر میرزا محمد دلاور و میرزا محمد دلاور پسر میرزا اله دین و
اله دین و میرزا اله دین ابن میرزا جعفر بیگ و میرزا جعفر بیگ
دین اله دین پسر میرزا جعفر بیگ و میرزا جعفر بیگ پسر میرزا
ابن میرزا محمد بیگ و میرزا محمد بیگ ابن میرزا عبد الباقی
محمد بیگ و محمد بیگ پسر میرزا عبد الباقی - و میرزا عبد الباقی پسر
و میرزا عبد الباقی ابن میرزا محمد سلطان و
و میرزا محمد سلطان پسر میرزا عبد الهادی بیگ

میرزا محمد سلطان ابن میرزا عبد الهادی بیگ - و بعد
و بعد از آن مرا طے نیست که در طبقه برتر ازین نامه های بزرگان من بودند
هذا كما علم اسماء آبائی المتقدمین - و لکنی قوت فی بعض
لیکن من در بعض کتابهای که در آنها ذکر بزرگان من بود خوانده ام که ایشان
کتب فیها تذکرة آبائی انهم كانوا من سمرقند و كانوا من بیت
باجا اصل و منبع خود از سمرقند بوده اند و از خاندان سلطنت و امارت
السلطنة و الامارة ثم صبت علیهم المصابب فظعنوا عن بلاد
بودند باز بر ایشان مصیبت ما نازل شده پس کوچ کردند از زمین خانه خود
دادیم و الفهم و جارهم - حتی وصلوا الی هذه الدیار و انما
و از دوستان خود و همسایان خود تا اینکه دریں ملک رسیدند و دریں مکه های
بها مطایا الشیبار - مع رفقة من خدمهم و اخوانهم و احبابهم
سیر خود را بخوابانیدند و این سفر اوشاں بود بچند هم سفران از خادمان خود و برادران

و اعوانهم ثم قصدوا ان يعتمروا ملك الهند بابر - و يسئلوا عنه
خود و دستاران خود و مددگاران خود باز قصد کردند که زیارت کنند اوشاه
ان یتدخلهم فی اکابر - فوجدوا ما قصدوا من فضل الله المرحوم
هند بابر را و ازو بخواهند که در سلسله اکابر مصاحبین خود اوشان را داخل کند پس بر سر
و انتظموا فی امراء هذا الملک الکرم - ثم هدء لهم ان یتخذوا
خواستند بعض ضامن یقتد و در سلک امراء آل ایشاه سلک شدند باز در دل
وطنهم هذه الدیار - و أعطوا قرى كثيرة من السلطنة المغلیة
ایشان آمد که پس ملک را وطن خود برگردانند و از سلطنت مغلیه دیهاست و املاک بسیار
و الاملاک و العقار - و نسوا ایام العزبة و الهمم و الافکار -
یافتند - و ایام غربت را و نیز همه هم و غم را فراموش کردند - و اوشان
و بینا هم فی ذالک اذ قلبت امرد السلطنة المغلیة و ظهر
درین حالت بودند که سلطنت مغلیه زیر و زبر شد و در سمرقند
الفساد فی الثغور و ما قدر الدولة ان تخالی عن الرعايا تطاول
فساد پدید آمد و دولت مغلیه را طاقت نماند که رعایا را از تطاول
المفسدین و الخیسة - و کثر سفک الدماء و بطلت الرقاب و ذهب
دارمانند و کثرت خون ریزیها و گردن زدنی و غارت مال و شک
الاموال و هتک الجباب و استضعف الانتظام و زادت الکروب
پرده پدید آمد - و انتظام شکل شد و بقرارها زیادت گرفت
و الآلام فترت الدولة المغلیة هذا القدر من المملكة - و خلص
پس ناچار دولت مغلیه این قدر ملک را بگذاشت - و گردید
اعناق امراء هذه الدیار من رتبة الاطاعة - و صادرا کطوائف
امیران این دیار از رتبه اطاعت خلاص شدند - و اوشان بهر طوائف
الملوک غیر تابعین لاحد من دول و المختارین فی الحكومة ففی
الملوک شدند و هیچ دولت را تابع نبودند و حکومت با اختیار می داشتند

تلك الايام رجعت الينا دولتنا المنقوذة الى ايام وكنا نرمي عن
پس ديس ايام دولت مفقوده ما رجوع کرد و ما از کمال شادی نشانه فرحت ا
قوس المراح الى غرض الافراح بامن و سلام و عشنا عيشة
می زدیم و به امن و سلامتی و به زندگی سرور و خوشی بسر می
السرور و الراحة و لبثنا على ذالك الى مددة اراد الله فوالجبال
برویم و ما بریں حالت تا بوقتے قائم ماندیم کہ خداے ازا الجبال
و العزة ثم طلع نجم اقبال مشرکی الهند الذين سَمَّوْا بالخالصة
بخواست باز ستاره اقبال شرکین ہند یقوم نکھا طلوع کرد - پس در آن
نحسفت بنا ریح الحوادث في تلك الايام - و قلع ما خفيتم
روزمانند ہوائے حوادث بر ما وزید و آن ہمہ بھیہ ا کہ ما زده
بصر اصر بحد هذه الاقام - و صار الامن محروماً كسید
برویم بباد اے سخت این قوہا از جا بر کزہ شد و امن بر ما چٹاں جام
البيت الحرام - و نبذنا علقنا و علاقتنا بالاضطراب - و خلسها
شد کہ شکار خانہ گنجہ و بچہوری ہمہ علاقتہ اے ملکیت و حکومت خود را
الخالصة بقدر الله القهار - فزعم آباءنا فوق نفوسهم بزام الاضطراب -
گذاشتیم و سکاں آن ہمہ ملکیت اے ما را بحکم قادر قہار از ما بردند - پس ہمارے
و ما کادوا ليجبذون من المشركين في حدودهم و لكن
شترادہ نفس اے خود را زمام صبر در دہن کشیدند و بزرگان ما چٹیں نہ بودند کہ
القدر اعجزهم و كان في ذالك عبرة لادلى الاصدار - و كذا لك
در جنگہا از مشرکین مغلوب شوند لیکن ارادہ الہی اوشانرا عاجز کرد و دریں
صبت على آباءنا المصائب و تواترت النوايب حتى انقضى الامر
دانشمندان را سبق عبرت باید گرفت - و همچنین بچہ بردان ما مصیبت ا کہ چیتند و
الى انهم عطلوا من امارتهم و سياستهم و اخرجوا من دار رياستهم
حادثہ ا پے در پے آمدند تا آخر کار بجائے رسید کہ اوشانرا از فرمان فرماں در رعیت

فلبثوا فی دار غربتهم الی مدّة نحو ستین اعوام حتی اذا ماتت
 داری معطل کردند و از دار ریاست خود اخراج کرده شدند پس ر جائے
 الاعداء الذین وقعت بهم محاربات و جهل الناس حقيقة الواقع
 وطنی قریباً شخصت سال عمر بسر کردند تا بوقتیکہ آن مردم بردند کہ با دشمنان
 رجعوا الی الوطن متوارین مستورین بما كانت الخالصة قوما ظالمین
 جنگ با کرده بودند و مردم آن واقعات را فراموش کردند انکاه سوئے وطن
 جاهلین یسفلون الدماء علی ادنی عثاد - و لم یکن امن من یدیکم
 خود مراجعت کردند و پوشیده برانند چرا کہ قوم سکھان قوئے ظالم و جاہل بود
 لا فی لیل ولا فی نهار و اذا انقضی عہد دولة الخالصة وجاء
 بر آنے لغزشے خون مے کردند و از دست ایشان امن نبود نہ در شب
 عہد الدولة الإنکلیزیة فحینما من تلك المصیبة و لم یبق الا
 و نہ در روز و چون عہد دولت خالصہ منقضی شدہ حکومت انگریزی شد
 قصص من تلك الفنة الظالمة و حفظت بهذه الدولة العادلة
 ما ازیں ہمہ مصیبتہا رشکار شدیم و ازان گروہ ظالمان صرف داستانہا برانند
 اهراضنا و دماؤنا و اموالنا و نسینا کل ما جرى علينا فی الايام
 و باین دولت عدل پسند آبروئے ما و خونہاے ما و مالہاے ما محفوظ شدہ
 الخالیہ - و لا نلت ان هذه الدولة مبارکة لمسلمی هذه الدیار
 و ہرچہ بر ما در عہد سکھان گذشتہ بود ہمہ فراموش کردیم و بیچ شک نیست کہ
 و قد اعطت کل دیانتہ و سلطہ حریتہ تامہ من غیر الاکراه
 این دولت برطانیہ برائے مسلمانان مبارک است و ہر مذہب را کامل
 و الاجبار - فنشکر الله و نشکر هذه الدولة فاننا نقلنا بہ الی
 آزادی بخشیدہ است و بیچ اکراه و جبر نمی کند پس شکر خدا بجای آیم و شکر این
 اللجنة من النار - بیدہ ان القسم قد اتبذوا الحق ظہریاً - و
 دولت می کشد کہ بدینہ او از آتش بیارغ و بستان نقل کردیم - آری این است کہ

لم يأتوا فيما دونه الا امرا قرياً - وقد جمعت همهم على اعدائهم
 پادريان حق را پس پشت انداخته اند و هر چه زشته اند بجز افترا در او پيچ چيزی
 الاسلام - و قلع آثار سيدنا خير الانام - يدعون الناس الى اللطى
 نيست و محتبائے پادريان بر مخدم کردن اسلام مجتهد است و می خواهند
 والدرك - تاصبين شرك الشرك - ويقولون ان المسيح ابن
 كه نشانهای سید ما بهترین خلق مخدم کنند - مردم را سوئے آتش سوزان می خوانند
 مريم جمع في نفسه سر الناسوت و اللاهوت و ان هم الا عباد
 و دام شرک گسترده اند و می گویند که مسیح ابن مریم جمع کرده است در نفس خود
 الطاغوت - و الذين قبلوا دينهم من اهل الاسلام و ارتدوا من
 راز ناسوت و لاهوت را و ایشانرا بپس می کشد از ایشان پرستش طاغوت می کنند
 ملة سيدنا خير الانام - فهم ينجدون في هذه البلاد في زهاء ثمانين
 و آنانکه از اهل اسلام دین او شانرا قبول کردند و دین بنی صلی الله علیه و سلم بگزاشتنه
 الفأ و يزيهون و هم يسيون نيتنا صلى الله عليه وسلم و
 او شان درین بلاد قریب هشتاد هزار یا ازین زیاده یافته می شوند و او شان بنی صلی
 يشتمون - و يكيهون ما يكيهون - و يريهون ان يهدوا بوج
 الله علیه و سلم را دشنامهای دهند و از انواع اقسام فریب می کشند و می خواهند
 الاسلام و يهدمون - و يتسلقوا فيه مفسدين و يسموه - و ان
 که برج اسلام را شهادت کنند و برائے استیصال اندرون این برج بیایند و مسلمانانرا
 القسوس قد خرجوا عن العدة و الإحصاء - و بلدنا عديد الحصص - و ما
 از این برج بیرون کنند و پادريان از عدد و شمار خارج شده اند و در مقدار همچو سنگین
 بقى من بلاد لا حرة الا نصيبنا خياهم فيها - ما وجدوا كيدا الا استعماله
 شدند و آنچه شهریه و دست باقی ماند که در آن خیمه های این مردم نباشند و پيچ فریب نیافتند
 و ما مكرنا الا اظهروه و استعرت حريم و كثر طعنهم و ضربهم و
 که استمالش نکردند و پيچ مکرر ندیدند که ظاهرند کردند و جنگ شان گرم شد و ضرب

من جهنم
 انزل الله
 من جهنم
 من جهنم

لجهنم قد اصبروا على انه صلب المسيح و تحيا الموصيين به هذا الذبيح وقالوا ان الله لما اراد ان ينفي الناس من جهنم
 برین امر ایستاد که مسیح صلیب شد و ایمان را در میان ایشان فروزید و این ذبیح شومیه به صلیب یافتن خود نجات داد و بنی که در جهنم خدا گناهی
 انزل الله و كتبه و كتبه الناسوت و صلب و لكن دخل جهنم ابن الله و كتب فيها الى ثلثة ايام و ورسا
 خواست که مردم را از جهنم نجات دهد پس بر سر خود کتبی فرو نازل کرد و الوهیت بهم گشت و بشریت جاسه ضلالت پوشید و هر خدا و هر چه داخل شده و آنجا آسمان

ادوا مکانه لم یُر مثلهما فی الاولین و لم یوجد تطیرها فی العالمین
 و طعنشان بکمال رسیدن کما فرودند کشتن آن در اولین و آخرین یافته نمی شود - و خدا
 در حق الله ان المسلمین لا یتطیعون ان یبادروا احزابهم در حق
 تعالی دید که مسلمانان تابع مقابلہ ایشان نمی توانند آورد و دید که مسلمانان
 ضعیفا اصحابهم قریب فضلا من عنده فی مقابله هذه الافواج
 مکرور هستند پس بمقابلہ این فوجهای زینی محض به فضل خود فوجی بر آسمان
 الارضیه افواجا فی السماء - و انزل مسیح الموعود لیکسر صلیب
 طیار کرد - و مسیح موعود خود را از آسمان بر زمین فرود آورد تا صلیب
 الاهداء - و ان هذا الکسر لیس بسیف و لا منان کما زعمه فریق
 دشمنان را بشنید - و این کسر صلیب به سیف و منان نیست چنانکه زعم
 من عجمیان - بل الکسر کله بدلیل و برهان - و آیات من السماء
 بعض کوران است بلکه تمام اقسام شکستن بدلیل و برهان و نشان و حجت
 و سلطان - و لا یتعمل سبب من اسباب الارض و لا یؤخذ
 باشد که بر دلها تسلط کنند و هیچ سببی از اسباب زمین استعمال نخواهد شد و نه هیچ
 سلاحی من اسلحه هذا العالم و یتزل الحق لیعدم الباطل بسلام
 سلاح از اسلحه این عالم گرفته شود و حق نازل خواهد شد تا باطل را بآن
 لا یزال الخلق و کان هذا مقدراً من بدو الزمان - و مکتوباً فی
 سلاسل معدوم کند که خلق آفرامی بیند و از ابتدا همین مقدر بود و در کتب
 کتب النبیین و من خالفه فقد عصا و صایا المرسلین - و لا
 یغفر ان کتوب بود و هر که مخالفت کند پس او وصیتهای رسولان را مخالفت کرده است
 یاتی المسیح بمحاربا بالاسنة و السهام و المہفات - نعم یاسی
 و مسیح درین حالت هرگز نباید که با نیزه و تیر و تیغ جنگ کند باشد اگر
 بمحاربا بالمزراق و الآیات - و من علاماته ان تسمعوا عند وقت
 بجای خوارق و نشانهها آمدن او ضروری است و از علامات او این است که

که انجلیست - قد جاء فی الامم و ان اسلم الموعود لیکسر الصلیب و یؤتی فی کسر الامم صلیب فتمتی بر حق ان کسر الصلیب لیس
 در ادعیه آمده است که مسیح موعود صلیب را خواهد شکست و در کشتن آن مجتات اخوان خود و خدا و دشمنان را بکشد
 بالمحاربات بن یضع المرداب کما هو یکسر صلیب علی الصلیب بالآیات - صد الله
 است که کشتن مسیح جنگ با خود بود بلکه او خاتم جنگ با خود کرد و قریب باشد که در دنیا هیچ جنگی نباشد و خداوند ایشان را شکست خواهد داد

بجھینے اخبار المعارفات - ثم تسکت الدول کلمہ ویملوک الی المصالحات - کلا تقی حرب
 شما نزد آمدن او خبر پائے جنگ خواہید شنید - از هر دولت تا خاموشی خواهند و سوز مصالحات ای رفت
 فی الارض کلا غلبه الفتن والمبدعات - وتمیل النفوس الی التقوی بعد کثرة المعاصی وظلمة تشدید
 خواہند کرد و هیچ جنگی در زمین نخواہد ماند و نہ فتنہ باز و غلبہ جائد - ونفوس انسانی بعد کثرت معاصی و تاریکی تشدید بر زمین و سبیل سبک
 علی وجه الارض و میل النفوس الی السیئات - و افکد قرون الیوم کف قراءت عسلکرا و اماره و ظهورت ریایات
 برای اسوی پر پیژگاری میں خواہند نمود و امروز شاہین شنید که چکاوک شکستگارا نما ظاهر شده اند - و علم پائے فساد بظهور
 الفساد - و تجلی علی القلوب سریر ابلیس - و اشاع اهلہ المکر و
 آندہ اند و بر دلها تخت ابلیس متجلی شده است - و اہل او مکر و
 التلبیس - و نعت کوساتہ - و صاحت من کل طرف بوقاۃ -
 تلبیس را شایع کرده اند و آواز طبلہاے شیطان بلند شده و بوق او از
 و جالت خیولہ - و سالت سیولہ - و ترویف بحد الفتن تموجت
 ہر طرف شور افکنند و اسپ پائے او در جولان اند و سبیل پائے روان ہستند و می بینید
 و آفات الارض فی ظهورها متوالیہ - و کثرت احزاب الفاسقین -
 کہ دریا پائے فتنہ در موج اند و آفتہائے زمین در ظهور خود پے در پے ہستند و گردہ های فاسق
 و قلت جماعة المتقین - و الذین قالوا انا نحن علی دین اللہ الاسلام
 بسیار شده اند و جماعت پر پیژگاران کم شده است و آنانکہ می گویند کہ ما مسلمانان هستیم
 اسات قلوب اکثرہم سم الاجتوام فابقی فی القم الا اسم الذین وصاروا کالانعام - و استبداد
 بر اسیدل اکثر اوشان را از بر رکاب و بر این رکف آتشان بجز نام دین جز غارہ و مجہلہ پائے اند - و بعض
 الخبیثات بالذی هو من الطیبات - و عثوا طبا نعم بغواشی الظلمات
 چیز پائے پاک چیز پائے پلید را گرفته اند یعنی پاک از دست داده و ناپاک را در بدل
 و اعرضوا عن ذکر اللہ بتوجہم الی العالم السفلی و الشهوات - فلما
 او گرفته و طبیعت پائے خود را در پے تارگی پوشانیدہ اند و ازین کتوجہ شال بہالم سفلی
 اعرضوا عن جناب الحق رکلت نفوسہم و انجذبت قویحتم الی
 و شہوات شده است - از ذکر الہی اعراض کرده اند پس ہر گاہ کہ از جناب باری اعراض کردند

الخرافات الدنیویة و المقتنیات المادیة لمناسبتهم بالخبیثات - و اشتد
 نفسائے شان از ترقی باز مانند و محبت شان بسوئے اشیاء مادیہ بخریب شد
 حرصهم و نفهمهم و شغفهم بها و القاهم شیخ نفوسهم فی السیئات -
 چرا که ایشانرا با چیزهای خبیث مناسبت بود و حرص و آرزو و رغبت شان
 و تمایل علی الدنیا و خرافات الفانیات - و كلما استكثروا فيها و ازداد
 سوئے آن خبیثات بدرجہ نہایت رسید و شدت مرض نفسائے شان ایشانرا در پیرہ
 حرصهم علیها و شغفهم بها رجعوا خائبین غیر فائزین الی المراتب
 انداخت و بر دنیا و زینتہائے فانیہ دنیا سرنگون شدند و چند آنکہ در دنیا زیادت طلب کردند و حرص
 و ما کانت عاقبتہ امرهم الا الضنک فی المعیشة - و انتیاب الاذی علی الوجه - و ما
 رطیح در آن زیادت کردیم ایشانرا امرادیه و ناکامی با پیش آمد و انجام کارشان تنگی در حق و پیرہ
 نفهمهم و کیدهم و صغفهم لدنیائهم - و استاصل الله الواحة من قلوبهم و
 درود و در دنیا و در دوزخ ایشان و دروغ ایشان و فریاد و بانگ ایشان برائے دنیائے ایشان از بوی
 ازال اضطجاع الامن من جنوبهم و ترکهم فی انواع الغم و التثؤنات
 ایشانرا نہ بخشد و خدا تعالی ازل او شان آرام را بر کند و طغتن امن از پهلویائے شان دور کرد
 مع التغافل من الدین و الصلوات - و ما بقی لهم ذوق و المناجات
 و ایشانرا در گوناگون غم و تشویشات با وجود تغافل در امر دین و گمراهی بگذاشتند ایشانرا در دعا
 ولا تلذذ فی العبادات - فحاصل الکلام ان الناس فی زماننا هذا قد انقسموا
 زوقی اندوندر پرستش نمائے مانده - پس مایل کلام این است کہ مردم در زمانہ منقسم بدو قسم اند و قسم
 الی قسمین - و لحق کل قسم مرض بقدر رب الکونین - فالقسم الاول قوم النصارى
 را بهیئت خدا تعالی مرضی لاحق گردیده - پس قسم اول قوم نصاری است و قسمی کہ ایشانرا بر اسمعی
 و تر لهم للدنیا کالکساری و فی عبادۃ المخلوق کالاسمارئیل و القسم الثانی فی ...
 دنیا بچو کسے پرستند کہ شراب خورده باشد و در پرستش مخلوق بچو قیدی یا پرستش قوم آن را بپرستند کہے گویند
 المسلمون الذین یقولون انا نحن مومنون و ما بقی فی اکثرهم
 و مسلمان ہستیم و در اکثر او شان شیرینی ایمان نمانده و نہ از علم قرآن

حلاوة الدين والایمان ولا علم کتاب الله القرآن و بعدوا من
 شریعت چیزے باقی مانده و ایشان از عملهای نیکی و کارهای رشد و صلاح دور
 اعمال البر و افعال الرشید و الصلاح - و انتقلوا من سبیل الفلاح
 افتاده اند و از راه های نجات سوئے طریقہ های تنبہای منتقل شده اند و انحراف
 الی طرق الطلاح - و عاد جمہرہم رماداً - و صلاحہم فساداً و
 شان خاکستر شده و نیکی شان بفساد مبدل گشته - و سوئے دنیاوی
 رکنوا الی الدنیا الدنیا - و رکدوا بعد جہیم فی اماکن الخیر الاضواء
 ناچیز میل کرده اند و بعد از آن کہ در مکانهای غیر از بہر رضامندی باری
 حضرة العزة - و ترکوا سبیل ابراہیمیة - و اتبعوا سبیل جہیمیة - و
 تعالے رواں بودند از آن ہمہ نیکی ها باز ماندند و سیرت های ابراہیمی را بگذاشتند و سیرت
 صادوا لابلیس کالمقرنین فی الاصفاد - و المقودین فی الاتقاد - و غرّبوا
 جہنمی اختیار کردند و مرشیطان را اسیران شدند کہ در بندہای مضبوط ہماستر تشدد بست
 بایدیم مساجد الله لثرت الصلوة و لم یبق فی اعینہم جاہ الادان
 و در قید ہا کشیدہ شدہ اند مسجد ہای خدا تعالے را از جہت ترک صلوٰۃ بدستہای خود
 و عترة الدعاة الماسحوا بالمؤذنین ثم ما حقدوا الی المساجد للعباد ان یکذبون ولا
 قرابہ کردہ اند و عزت ہا را با تار و پودہ فروانند و در چشم شان آتیش نماندہ چرا کہ با تک را شنیدند باز
 یخافون - و یخافون ولا یتقون - و یقربون حرمان الله ولا یجتنبون
 برائے نماز نہ شتافتند - دروغ می گویند و نمی ترسند و خیانتہا می کنند و تقوی نمی ورزند
 و یفسقون ولا یمتنعون - ملئت بطونہم من الحرام - و المستم لوثت باکاذیب الکلام
 و محرمات خدا را ارتکاب می ورزند و پرہیز نمی کنند و بدکاری می کنند و باز نمی آیند
 و تزنی اعینہم ولا یجشون قہل الله العلام - و قد صادوا اعواناً لاهل الکفر یسوء
 شکہای شان از حرام پرہستند و زبانہای شان بدروغ آلودہ و پشیمانی ایشان زنا می
 اعمالہم - و ارضوا الشیطان بضلالہم - رفعت من بینہم الامانة
 کنند و ایشان از خدا و مانده نمی ترسند - و باعث بدکاری ہای خود اہل کفر را بدکار گردیدہ اند و بکار ہی خود

وضاعت الديانة - وما بقي من معصية الا ارتكبوها - وما من

شیطان را راضی کرده در ایشان نه امانت مانده نه دیانت و هیچ گناهی باقی نمانده که از تناسیب آن

بجرمیه الا رکبوها - وتركوا القرآن و ما دعا اليه - وتبعوا الشيطان

نگردند و هیچ جرعه نبوده که بعمل نیاوردند و قرآن و وصایای او را ترک کردند و شیطان و

و ما اغوى عليه - وصاروا كاليهود قرمّة ناسئين بعد ما كانوا

ترغیبات او را پیرو شدند و همچو یهودان بوزنه های رانده و از حق دور گشته شدند بعد از آنکه

اسودا هادین - فلاجل ذالك ذاقوا الذلة بعد العزّة - و هبطت

انچه شیراں بودند - پس از همین سبب ذلت را بعد از عزت چشیدند - و نادرها

عليهم المسكنة بعد ايام الدولة - و ذالك جزاء قلوب مقفلة -

بر ایشان زدند بعد از آنکه صاحب دولت بودند و این پادشاه آن دلپاست که برایشان

و اقام صدور مغلقة من رب العالمين - يا حسرة على هؤلاء

تقل زده اند و سزای آن سینه ها است که درهایشان بسته اند - ای حسرت بر این

المسلمين - انهم تركوا الدين لدنيا هم - و اكثروا هذه الدار على عقبا هم -

مسلمانان که ایشان دین را از هر دنیا ترک کرده اند - و این خانه را بر عقبن اختیار کردند

واجبوا الفساد - و عادوا الصدق و السداد - و نسوا مودج قوم افقتوا بالشمال الكمال

و نسا را دوست داشتند - و راستی و درستی را دشمن گرفتند - و نموده گسای را فراموش کردند که کمال

الانقياد - و ذبحوا نفوسهم بالمحبة و الموداد - الذين سقوا بستان الملة بد ماء هم - و هدموا

اطاعت شریعت شهادت چشیدند و جانها را بکشتن خود را از محبت و دود از حق کردند - آنکه بلغ ملت را بخریدند

بديان وجودهم لارضاء بنا هم - و الذين تلغوا با دناس الدنيا و رجزها و قدرها - اولئك

خود آپ را در بند - و بنیاد وجود خود را بر ایستادن خوشنودی با بی خود سمار کردند - و آنکه آلاشها را دنیا و ریزها را آن و پلیدها را

قوم کثروا فی هذه الزمان - و انهم فقدوا تقواهم و اغضبوا مولاها بها انواع العصيان - و نكروا

آل آلوده شده اند - این مردم در زمان بکثرت اند و ایمان تقوی را نکرده اند - و آنکه کاکل را کور و مایه را رنده و بیایکس از ایشان

کنند انهم شفعهم حب الاموال و التملک و التناقص قلوبهم لوعة الفضة و العقبان -

یعنی که محبت مال و ملک و تملک و در ایشان فرو رفته است و دل ایشان را عشق سیم و زر سخت کرده -

و دستوا نفوسهم بهمومها بعد ما جلت مطلعها نور الاسلام
و نفسهای خود را بغم دنیا در خاک پنهان کردند بعد از آنکه نور اسلام و
و ایمان و اذا روا بعض امور دنیایم غیر المنتظمه اخذهم
ایمان مطلع آنها را روشن کرده بود و اگر بعض امور دنیای خود را
الضی بالکظم و لا یبالون دینهم و لویهم اذکانه و تهدم
غیر منتظم بیابند چندان بے قراری ایشان را بگیرد که بر آمدن نفس مشکل
جدران و یگرهون ان یظهروا علی ابدانهم شعار الاسلام -
گردد و پروای دین هیچ ندارند اگرچه کرانه های آن شکسته شوند و دیوارهای آن منهدم گردند
و یحبون ان یلبسوا لباس اهل الکفر و عبدة الاصنام ترکوا
و کراهت می کنند که بر بدنهای خود لباس اسلام ظاهر کنند و دوست می دارند که
فريضة الصلوة و صیام رمضان - و لا یحضرون المساجد و
لباس اهل کفر و بت پرستان بپوشند - فريضة نماز و روزه های رمضان ترک کرده
ان سمعوا الاذان - بل یکره الکثری مخيلة ان یبرزوا للتعیید - و
اند - و مسجد نمی روند اگرچه بانگ نماز بشنوند بلکه اکثر تنگبران کراهت میکنند که برائے نماز جمعه
ما تری فیهم من سنن العید الا لبس المجدید - و تری
بیرون آیند و از سنتهای عید اسلام هیچ چیزی در ایشان نه بینی بجز نوجوان پوشیدن
الکثرهم اعتضدوا قربة الملعدين - و استفادوا لیسیر الکافرين
و اکثری را از ایشان نه بینی که مشک ملحدان به بازو آویخته اند و سیرت کافران را
و حسبوا ان الوصلة الى الدولة طرق الاحتيال و الاختیال
بهیچ خود ساختند و خیال کردند که وسيله سوه دولت طریقهای گمراهی و دزدانه
و الاباحة و انتاهم فکرهم بان الفوز فی المکائد - فیستقرونها
و غرت و بے قیدی است فتوی داد دلهای ایشان که کامیابی در مکر است پس تلاش
و یصدون مواضعها کالصابد - و منهم قوم یستو کفون الاکث
کما می کنند و بهیچ شکارهای منتظر موقعه آن می باشند - و منجدشان قوس است که

بالوعظ و النصيحة كالعلماء - و يطلبون الصيد بتقمص
 چکیدن سے خواہند دست | را بذریعہ وعظ و نصیحت اچھے علماء و در لباس فقہا
 لباس الفقهاء - و یامرون الناس بالبر و طریق الصالحاء - و
 شکار سے جویند و مردم را بہ نیکی و فرہاند و خود آن کار نمی کنند - و
 یفسون انفسهم و یحسبون هذا الطريق من الدہاء - لا
 می پندارند کہ اہل طریق ذہینکی است - سرہ نمی کنند امور دین را بچشم
 بنفقدون امور الدین بعین العقول - و لا یعنون النظر فی
 عقل - و نظر را بدقت و احسان در سبانی اصول دین خرج نمی کنند -
 مہانی الاصول - و لا یسلکون مسالك التحققات - و ما یجہد
 بر راہ تحقیقات نمی روضد - و نمی یابی ایشاںرا مگر اچھے چارپایان بلکہ
 الا کالجہادات بل ہم کالجہادات - و یظہرون الحلم و الرفق
 اچھے شجر و بجر - و حلم و رفق را ظاہر سے کنند گویا ایشاں باخلاق
 کانہم مہذبوا باخلاق النبوة و الولاية - و اذا روا ان استغفروا
 نہایت و ولایت آراستہ اند - و چوں می بینند کہ از نرمی بیج نفع و
 لا یلکدی رجوعوا الی الاغلاط و الشکایة - یأثمون الابرار -
 خط نفس حاصل نشد پید گفتن و شکایت کردن رجوع سے کنند - بگناہ
 و یکتفون الاختیار - و یفسقون الصالحاء الکبار - و یجہلون
 نسبت می کنند نیکان را و بجز سبب نمی کنند اہل صلاح و رشد را و نسبت بجهالت میکنند
 قوماً یتکلمون الانظار - مع انہم کفر جاہل ما یعلمون ما
 آناں را کہ در علوم نفساں کامل است باوجودیکہ ایشاں خود نادانان اند و نمی دانند کہ اسلام
 الاسلام - ثم یضعون من الذین اتوا العلم و یحسبون انہم
 چہیت باز از درجہ سے افکند اہل علم را و گمان سے کنند کہ ایشاں
 ہم العلماء العظام - یرودون فی مسارح لمحاتہم - من
 علمائے عظام اند - طلب سے کنند در چراگاہ انظار خود - کہے را کہ پرکن

میلاد و فاضل بعد سماع کلمات - و یضمون عند سماع
 ترنم و انہاے ایشانرا بعد شنیدن کلمات ایشان و در دل سے
 غدواتم - من یزید عدد درکھاتم - یخوفون الناس بزواجہ
 دارند در جائے رفتن اوائل صبح خود کہ شخص پیدا شود کہ عدد کہ ہم آفیل ایشان زیادہ کند مردم
 و عظمہ - ولا یخافون اللہ بلفاظہ لفظہم - ایسترون اخلاق
 را بزرگائی و عظمت خود می ترسانند و از خدا نمی ترسند کہ از دامن شاں چہ سے برایہ
 الزمر بانشار اشعار - و یبوحون الیہم عند خامسة الرعط
 مردم مجتمع را بخواندن شعر خوش می کنند و ظاہر سے کنند بر ایشان وقت ختم و عطف
 بھاجات و اوطار - لیفرجوا غمہم بدرہم و دینار - و یدلفون
 حاجات خود را تا اندوہ ایشان را بدرہم و دینار دور کنند - و سوئے امرا
 الی الامراء - و یظہرون علیہم انہم من اکابر العناء - و
 ے روند و بر ایشان ظاہر سے کنند کہ ایشان از اکابر علماء ہستند - و خدا
 اسبغ اللہ علیہم من علم الحدیث و القرآن - والناس یتکلفون
 ایشانرا علم قرآن و حدیث بطور کامل دادہ است و مردم بر وقت
 ہم الافتتان بمکائد عبدة الصلیبان - ثم یشیرون الی انہم
 فتنہ اندازی پادریان از ایشان مدد کافی سے یابند - باز سوسے این اشارہ
 من حاة الملة ومن الذین یدلوا بالمہم و یحتملہم فی سبیل الدین لورضا المحض و لا یأخوہم شغل الا
 سے کنند کہ ایشان از حامیان ملت ہستند و برایہ ینزال ہمت خود صرف کردہ و
 الوصل لیلو وافر یضتمہم بالہد و الناس ولیروا غلہم - و لیس من سیرتہم
 ایشان را هیچ شغل جز این نمادہ کہ مردم را ہدایت کنند و تشنگی ایشانرا بشانند
 لیخلقوا لکل احد دیباچتہم - و یرفعوا الیہ حاجتہم فانیصل الیہم بقولہ
 و عادت ایشان نیست کہ نزد ہر کس آہر سے فریاد کنند و حاجت خود پیش آورند پس ہر کس را کہ
 کہ او کہ امکنہ رجیلہ و قد یعتقد ان رئیسایہم لہم وظیفہ او یعطی لہم صلاۃ لما
 کہ ایشان میں چہر من دادہ کہ وہید جوئی کا لکھنا ہے اتفاق سے آند کہ ریسے برایہ ایشان وظیفہ مقرر می کند

وجدتم كالمسانكين الباكين - فلا شك ان هذه العلماء قد
 چرا که ایشانرا همچو سائل گریه کننده گان می یابند و هیچ شک نیست که این علماء
 انتهوا فی غلوائهم - وسددوا فی خيلائهم - و اصعدوا علی جهلائهم -
 در تجاوز ایستاده خود از حد تجاوز کرده اند و در پندار خود بیبیک شده اند و اصرار
 و لوّوا الناس بالوان خزعیلاتهم - و قد تجاوز الحد غیثم -
 کردند بر امور باطله خود و مردم را برنگهای سر باطله خود رنگین کردند و گمراهی
 و اهلك الناس بغیثم - اذا وعدوا اخلفوا و اذا غضبوا
 ایشان از حد در گذشت و ظلم ایشان مردم را هلاک کرد - چون وعده می کنند
 اغلطوا - و اذا حدثوا كذبوا - و نشر نموذج السوء زهوم -
 وعده خلافی می کنند و چون خشمگین می شوند سخت می گویند - و چون سخن می
 و اضرو الحق لهوهم - و اقتسا قلوب الناس سوء اعمالهم و
 گریزند در دغ می گویند و خنوت ایشان نمونه بد را فاش کرده است و بازیچه ایشان حق
 قبح سیرتهم بعد ما عثروا علی سیرتهم - یجتزؤون علی السبب
 را ضرر رسانیده است و دلهای مردم را بد اعمالی و بد خلقی اوشان سخت کرده است پس
 بعزم صمیم - کانهم لیسوا بمرآی رقیب علیم - ذلت اقدامهم -
 زانکه بر مآذ اندونی شان اطلاع یافتند بر بدی یا بعزم خالص جرئت می کنند گویا ایشان
 و ادبوا الناس اقلامهم - و تغیر حالهم - و کدر زلالهم - ما
 در نظرگاه خدای تعالیان و دانند نیستند - بفرزیند پای ایستاده ایشان و هلاک کرد مردم را
 یاخذهم ندم مع كثرة الذنوب - و یصدون المزرعة مع
 قلهای ایشان و حال شان متغیر گشت و آب صافی شان کدر شد - با وجود کثرت گناهان
 عدم ذرع - المحبوب - لا ینتهجون مهجة الاهتداء - ولا یعطفون
 پشیمان نمی شوند و با وجود بخردن تخم ریزی امید گشت می دارند - طریق هدایت را راه
 علی احد الا بطریق الریاء - قد كان فیما مر من الزمان
 خود نمی گیرند و بر مردم شفقت نمی کنند مگر بطور ریاکاری - در زمان پیشین هوا و هوس شل

اهواء کاهوائهم - و لكن ما خلا قوم من قبل في شبة
 هوا و هوس ایشان هم بوده است مگر قومی پیش ازین نگذشته که در تیزی ظلم برابر
 اعتداءهم - يوقظهم الله فيتناصرون - و يجذبهم الحق فيتقاسمون
 ایشان باشد خدا ایشان را بیدار می کند پس بتکلف در خواب می روند و حق ایشان
 جمعوا العصب بانواع غرارة - ولا يسمعون الحق كانهم في
 راهی کشد پس متاخر و پست می روند - تعصبا بانواع غفلت را جمع کرده اند - و حق را
 مغارة - ولا يوجد فيهم شيء من بصيرة ولا بصارة - قد
 نمی شنوند گویا ایشان در غارهای هستند هیچ بصیرتی و بصارتی در ایشان یافته نمی
 بهم الشيطان عليهم مواريا عنهم عيانهم - فانساب في عروقهم
 شد - شیطان بر ایشان داخل شده بطریقی که ایشان شیطان را ندیده اند - پس داخل شد
 و شوائبهم و اغرى عليهم اعوانه - لا يستطيعون ان يسمعوا
 در رگهای ایشان و شریانیهای ایشان و مددگاران خود را بر ایشان حرکت داد هرگز
 كلمة الحق فيثبون وثب الحق - و ينفرون زفرة القبط - و
 طاقت ندارند که کلمه حق را بشنوند پس همچو پیشه می کنند و دم کشند همچو دم کشیدن
 ينفات ان يتميزوا من الغيظ - و يحملون الى من قال قولا
 گراست سخت - و اندیش پیدا می گردد که اعضائے شان از باهم جدا شوند و حمل
 يخالف آرائهم - و لو كان يواخي آباءهم - ترى منهم حالية الدنيا
 می کنند بر کس که بر خلاف رائے شان سخن گفت و اگرچه اوزار و دستار پدران
 الدنية - و ترى احتداد بصوم في الافكار السفلية - و اما
 ایشان باشد - در امور دنیا همت ایشان عالی خواهی یانت و در افکار سفلیه
 في امر حماية الدين فقد خبت نارهم - و قادی اوارهم -
 چشم ایشان تیز خواهی دید مگر در امر حایت دین پس آتش شان فرو نشسته است و
 يوافون الامراء بالمداينة - و يقعدون قبالتهم على لحم
 شدت گرمی شان پوشیده شده است - ملاقات امیران بهداشته می کنند و در مقابل آن مردم برگزینان

مشوی و خبز سمیذ للمواکلة - و لو كان من اهل البدعات
 بریان و نان سپید برائے خوردن می نشیند اگر چه او شان از اهل بدعات و مصیبت
 و المعصیة - و لا یخرج من افواههم کلمة تخالف آراء
 باشند - و از دهن شان چنان کلمه نمی برآید که مخالف رائے این گروه
 هذه الفئة - و یخالطونهم کالماء و الراح بجمال الفرحة -
 باشد - و همچو آب و شراب باو شان بجمال خوشی می آمیزند و برائے
 و یمدون ایدیهم فرحین للمصاحبة - فالحاصل انهم یرضون
 مصاحبة بحالت خوشی دستهای خود دراز می کنند حاصل اینکه اهل دولت
 اهل الدولة و الحكومة بلطائف الاحتیال - و یسجدون
 و حکومت ارا بلطائف حیل با راضی می کنند - و کسی را که در دست او
 کل من ملک امراً و یتزکون طریق الجدال - و اما الغریاء
 چیزے باشد سجدہ می کنند و طریق جدال بگذارند - لیکن غریبان و
 الضعفاء فیئد اسون تحت اقدامهم و یلقضون باقلامهم و لا
 کمزوران زیر پایے ایشان مالیده می شوند و بقرایے ایشان کافر
 یرون کفر من یجلب منه ما یقتنی او یستدفع به الاذی -
 گردانیده می شوند و کفر آنکس نمی بیند که از او امید حصول چیزے باشد یا
 فلا یسئلون من ذا - و یقولون یا سیدی انت فقط
 از او امید دفع آزارے باشد پس آنجا نمی پرسند که این کیست و میگویند
 غیرت بحامد لا یخصه - و یستقرون للقائه الطرق - و
 که اے جناب تو از غیر خود بحامد غیر متناهی فائق هستی و برائے ملاقات او راه
 یستفتون العلق - و لا یرحون مکانه - حتی یروا عیانه -
 می جویند و درائے بسته را کشادن می خواهند و از مکان او جدا نمی شوند تا برون
 و اذا لقوا سلموا الیہم و کلموا خاشعین - اولئک هم علماء السوء و اولئک
 او را نه بیند و چون دیدند خشمه او را سلام می کنند - و کلام می کنند بکمال عز و فروتنی پس علماء بد هستند و ہمیں کسانی

هم الملعونون على لسان خاتم النبیین - یزیدون عرض
 اند که آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بر ایشان لعنت کرده است می خواهند مال و
 الدنیا و لا یزیدون الآخرة و آثروا الحیات الدنیا و استأثروا
 متاع دنیا را و نمی خواهند آخرت را و زندگی دنیا را اختیار کردند از روز
 من یوم الدین -

جزا نویسد گردیدند -

فالحاصل انهم قوم یختارون کل طريقة یُرشح بها اناء
 پس حاصل کلام این است که ایشان هر طریق را اختیار می کنند که
 و یحضرون کل ارض یخرج منها ماء - و یصیدون الخلق
 بدان آوندی بچکانده شود و هر زینے را می کنند تا ازو آبی بیرون آید و شکار
 بیکاء و غیب فی ناد رحیب و یزید صفر راحتهم - دنة
 می کنند که خلق را بگریه و زاری در مجلس وسیع و زیاده می کنند تپتی ایشان آواز
 نیاحتهم - و ما کان مجلبة الدمع الا الشح الذی اذاهم کالشح
 گریه ایشانرا - و سبب گریستن بجز حرص دنیا هیچ نباشد که ایشانرا آگاه است

و کذالت ینفذون اعمارهم فی فکر هذه العیشة - و انساهم
 و همچنین عمرهای خود را در فکر این معیشت بسر می کنند - و شیطان فکر
 الشیطان فکر الآخرة - اینها وجدوا تقصا نصبروا شرک الوعظ
 آخرت از دل شان فراموش کرده - هر جا که شکار می یافتند دام و غنا و نصیحت
 و النصیحة - و یمشون علی مساق واحد اضمره فی النبیة
 گسترند - و بر یک روش می روند که در دل پنهان می دارند و نیست
 و لیس هو الا جمع الاموال و اشباع العیال بالکفر و الخدیعة
 آن روشن میگزینند جمع کردن مال و سیر گردانیدن عیال بجزیه مکر و فریب

و یستقرون البالکین و المرحبین فی مجالسهم لیتزولوم منزل
 و تلاش می کنند که گریه کنندگان و مرجا گویندگان در مجالس شان مجبور باشند

القیس و الذبالة - و ان اعطاهم بغی ملا و عرضت علیهم
 تا از ایشان کار آتش و فتیله بر آید یعنی مجلس گرم شود - و اگر زن فاحشه پیر
 حراما لا احلالا فیتسلکون ولا یتکلون لرحم علی تلك
 مال داد که حرام بود نه حلال بگیرند و هیچ کلام نمی کنند بوجهی که بر آن مرد
 الجیفه - و تری ابناءهم یقتصون مدرجهم - و یقرون مدرجهم
 می دارند - و بر بینی پسران ایشان را که می جویند راه اوشان را و میخوانند رفته
 تشابهت قلوبهم بابائهم الضالین - الا قلیل من عباد الله
 اوشان را و با پدران همراه خود تشابهت میدارند - مگر اندکی از بندگان نیکو کار
 الصالحین - ما دانتهم تقوی القلوب - و استعداد الله
 نزدیک نیاید اوشانرا پرہیزگاری دل را و باز پس گرفت
 صلوهم فما بقی فی صدورهم الا ظلمات الذنوب - و منهم
 خدا تعالی علمای ایشان را پس نه باقی ماند در سینہ ای ایشان مگر تاریکی
 قوم لا یدرون الفقر ولا یتطلعون طلع مقام الولاية -
 گناه را و از ایشان کسی نیست که فقر را نمی داند و نه از مقام ولایت آگاهی
 و معذالك خالج قلوبهم انهم اهل الله و علی الهدایة -
 دارند و باوجود این در دل شان پیدا شده است که اوشان اهل الله و هدایت
 و تری اکثرهم یخبطون فی اسالیب الفقر و الطریقة - و ما
 یافته هستند و اکثر ایشان را غرضی دید که در راه ایست فقر و طریقت گنج می روند و کار
 اصروهم الا التخلیط و خلط البدعات بالشریعة و لیس فی
 شان فساد انداختن و آمیزش بدعات در شریعت باشد و نیست در دست شان
 ایستادگی الا لا تشاب بسلامت الاسلام - و ما هو الا
 الانسب قادی و نقشبندی و غیره و این نسبت محض چون زنجیر است
 کسلاسل بعین الانصاف - قد خطفت الشیطان نور صدورهم
 اگر بچشم انصاف بنگری - و شیطان نور دل ایشان ربوده

و اودعها الکبر و العجب و الریاء - و زین اعمالهم فی اعینهم
و در سینه های شان تکبر و پندار و رایا بنهاد و در چشمهای شان عملهای
فائزوا الرعونۃ و الخیلاء - یستون لرجوع الناس الیهم -
ایشان را زینت داد پس رعونت و خود پسندی را اختیار کردند - بدین خورش
و بیبختیون بمدح الجالسین الیهم - و یحبون ان یتجدوا
فی ثوبهم که مردم سوس ایشان رجوع می دارند و بتائیش آنان مسرت ظاهر می کنند که
بما لم یفعلوا - و ان لا یسمی ذنبهم ذنباً و ان اجروما -
نزد ایشان می نشینند و دوست میدارند که توبیخ شان بصفایته کرده شود که در ایشان یاقه
فهذا هو الذی دعاهم الی التمام - و منهم من قبول
نمی شوند و اینکه گناه شان بجهان موسوم نشود اگرچه ارتکاب هر چه کنند پس این همان
الحق و اضلهم فی الموائی - یوغلون فی مقاصد الدنیا
سبب است که سوس دانسته گرد شدن ایشانرا بخواند و از قبول حق منع کرد و در صراط
الدنیة - و یسقطون عند مهمات الدین کالمیت - ما
گمراه کرد - در مقاصد دنیا بسیار تیزی روند و در وقت مهمات دین بجهت مرداری افتند
یاهضمون لا وایکراً امر وایکراً بنشاط الحواطر - و یقومون لنفسهم
در ادا امر الهی بشنای خاطر مان می برخیزند - و برای نفس اماره خود بصد
الامارة کالمیش الشاطر - یتلقفون ما وافق هوی النفوس -
چالاک بر می خیزند - زود فراموش گیرند هر چه موافق هواست
و لو من ایدی القسوس - و لا یقبلون ما کان یخالف حکم
نفوس ایشان است اگرچه از دست پادریان باشد و قبول نمی کنند آنچه
اهوائهم - و لو کان من آباءهم - لا یهلون شیئاً من الحقیقة
مخالف خواهش های ایشان باشد اگرچه از پدران ایشان باشد - از حقیقت
و المعرفة - و جمعوا فی اقوالهم و اعمالهم انواع البدعة - و اما
و معرفت چیز نمی دانند و در اقوال و اعمال خود گوناگون بدعات جمع کرده اند

عامة الناس من المسلمين - فقد تبع اكثرهم الشياطين -
 مگر عامه مردم از مسلمانان - پس اكثرشان تابع شيطانان شده اند -
 و ترى احدائهم و شيعتهم منزهين في السيئات - و
 و خواهی دید جهانان ایشان را و پيران ایشان را غرق در بدیها - و خواهی
 ترى بلبائهم لدنياهم و للبنين و البنات - يميلون عن
 رپه شدت اندوه شان براى دنياى ایشان و براى پسران و دختران -
 الحق عند الخصام و المراء - و يحضرون المحاكمات لخصب
 وقت خصومت از حق اعراض می کنند و در جائى حکومتها حاضر می شوند
 حقوق الشركاء - يريدون ان يدعوا الاخوان و يقتلوا نفوسهم
 تا حقوق شرکاء غصب کنند اراده می کنند که برادران را دفع کنند و خالص
 حقوق الارث - و لا يذكرون يوم الجزاء لا على وجه الجحد
 براى خود کنند حقوق وراثت را و یاد نمی کنند يوم جزا را نه بر وجه تحقیق
 و لا العتبى - و يعزائم الكتياب و اضطراب لغوت شئ
 نه بغير بازی - و پیش می آید ایشان را اندوه و اضطراب براى لغوت
 من هذه الدار - و لا يتفهمون اسفهم على فوت الدين كله
 شدن مقاصد دنیا - و دین اگر چه بتمامه فوت شود بیخ اندوه ایشان را
 كالكمّار - يموتون للدنيا و لا يخجلون من عدمهم و لا يفضل كعدمهم -
 نمی گیرند - براى دنیا می میرند و فرو نه می نشینند بجه آرامی شان و زائل
 و لا يحجون ليوم يغضب فيه مولاتهم و صمدهم - ضل سعيهم
 نمی شود اندوه پنهانی شان و براى آن روز اندوه گین نمی آشنوند که در آن
 في الحياة الدنيا و ما بقي لهم به من حسن و ماتت قلوبهم
 خداوندشان برایشان عقوبت ناک شود - که شرکائى شان در زندگی دنیا ضایع شد و ایشان را
 فلا يذكرون من هذه النفسية - و اوددوا انفسهم مورد
 بدان شعور نیست نماز و دلهاى شان بر دنیای ایشان غشی بهوش نمی آید و جاهائى خود را مورد

سَخَطَ اللَّهُ ثُمَّ لَا يَتْرُكُونَ مَسْوًى الْفَجْرَةِ - لَا يَسِيرُونَ إِلَّا الْمَسْوًى
 غضب الهی کرده اند باز راه بدکاران نمی گذارند - نمی روند مگر آن راهی که
 الذی یخالف طرق الودع - ولو تَدَدَ بانه من مناه
 مخالف راه پر پیژگاری است - اگر چه ظاهر کرده شود که این از منیبات
 الشرع - یحسبون بول ابلیس مَرْفَعَةً - و روث النعم نَمْرَةً
 شرع است پیشاب ابلیس را باران خیال می کنند و سرگینهای چارپایان را
 بلغ الزمان الى الانقطاع - وما انقطعت مادة تربتهم الذی
 نعمت می شمارند زمانه تا بعد انقطاع رسید و آن کجی ایشان منقطع نشد که از ایام
 دخلتهم من الرضاع - اصبتهم الذمائم - مذ میطت عنهم
 شیر خوارگی در ایشان داخل شد - بدیهه دل ایشان از آن وقت برده است که
 القائم - واستسوانة الدنيا قیمتها - و حسبوا جهلها صیبا - و استغفروا دیمتها -
 از ایشان تعویذ می در کرده شدند و بزرگ پنداشتن دینیت دنیا و پنهان آفراد و جهل را که او را بهر بسیار پنداشته شدند
 و استانسوا بجمالها - و ولعوا بجمالها و جمالها - و خدعهم
 و بسیار شمرند باران او را و آتش گرفتند بجمال آن و حریص شدند بچرخش آن
 حلاوة عشرتها - و تحمل قشرتها - و طراوت بسترها - و
 و شترهای آن و فریب داد او شامرا شیرینی صحبت آن و خوبی ظاهر حله آن و تازگی
 تالق بسترها - و ما امعنوا النظر فی قوسها - و ما سرحو
 آب باران تازه او در خشیدن ظاهر صورت او در شناختن آن نظر عمیق را بکار نبردند
 الطرف فی میسرها - و هتأوا نفوسهم بالزور - و ابتدوا
 و در روی او چشم را نگذاشتند که آنچو ملاحظه کند و مبارکباد گفتند نفسها را بدروغ و
 استلتم ید المکار الغرور - جعلوا جذرائها المتهاجنة بروية
 زودی کردند برسیدن دست مکار فریبده را - و پراشید آن را که از اندرون پاره پاره
 شنبیدها - و خلبوا بجماراتها و ما تذکروا قصص حصیدها -
 بودند بباغش آن نشاخته و بمارتها آن فریفته شدند و قصه های ویران شده آن

و ان ایمانهم احال صفاته الاولى - و قاب روحه و ما
نخوانند - و ايمان ایشان صفات اولين خود را متغير کرده و روح او قاب شد
بقی الا المیوئی - و بعد عات علمائهم غیرت صورته الاسلام - و از کشته کار نسیب
در صورت بیولا مانده - و بعد است که عالمی ایشان تغییر کردند و دست اسلام را در او ایچ فرگوش نمودند
مع کونه کالدر غمام فتدری الیوم برقه خلبا - و الدهر به
حالانکه او سحر شمشیر بود پس بے بینی امروز برق او را بے باران دزدان را
قلبا - و کل من الاقران یرید ان یبلعه - و یقصد کل
او چیدگر و هر یک از اقران اراده می کند که فرو خورد آن را و هر دشمن
عذو ان یقلعه - العلوم الطبعیة تضری به الخطوب -
تقصه می کند که آن را از پیچ برگزند - علوم طبیعی بر آفانده بدو کار می آید
و کذا لک الهیمة اهی الحروب - و فی طرف اقر لیل
سخت را - و همچنین علم هیئت گرم کرد جنگبار و در طرف روشن شد شب
البراهمة - و صالوا علینا بافراط القوق الواجة - و من جانب
هند و آن - و بیاعتش افراط قوت و اهرمه بر ما حمله می کردند و از جانبی فلاسفه
بعض الفلاسفة - و طعنوا و لا تطفی کمثله الیواح العاصفة -
بر فراستند - و از حد در گزشتند و مثل آن طوفان باد تند نمی باشد -
وان هذا الاسلام الذی بدلت - آیته و قیامت هیئت ترا که بینهم که جل بدلا و مستطوفا و رجلا - تنقاد لاق
و اسلام که شکل او تغییر کرده شده و هیئت او زشت و انحراف و درین مذاهب او مثل آن شیشه خود دید که دوست او بدیده باشد و
بینهم القزل من الفزار - و لیس لیدی لیحارب فی المضمار
هر دو پاسه او در وقت رفتن دست و پیاوانند - عارضه لنگ او را از گرختن بازی دارد و دست
فما الجیلة عنه بجوم هذه الخطوب - و لزوم تلك الحرب -
نیست که آن جنگ کند - پس کدام جلد است بوقت فرا رفتن این حادثه و لازم شدن
من غیر ان یرحم الله من السماء - و یرحم وجه الاسلام مع ید الیقیناء
این جنگ را بجز اینکه خدا تقاسم از آسمان رحم فرماید و چهره اسلام مع دست سفید او بتاید

و هذا الاث ترون ان التوب الخارجية انتهت وعادى الاسلام ففكت وغار منبجهم ومياهه فاضت.

و اما من بعد من بينه كحادثه ما تمير وني بكيه كرا نده اند و چشم اسلام زمين نرورفت و آب الهه اهل كم شند ند.

و اوقت مجامع الدين وانقلعت واقضت مضاجع اهل الحق و

رفت و خال شد مجلسكاري و منتقل شد و درشت شد خراب گاه اهل حق و

الراحه هزيمت - و استعالت الحال و قوا تارت الاهوال - و

آسايش بگريخت - و برگشت حال و متواتر شد خوف با - و

انقضت ايجاد العقول - و خلت مرابطها من العلماء

اسبهائى عقلا زغمي شند و خالى شد طويهاى آنها يعني علماء

الفول - و نيا المراج بفقدان الصالحين - و كثرت الانعام

نمانند - و تاسا دار شد منزل با بوجه فقدان صالحين و چاربايان بسيار

و اودى من كان من الناطقين - و احتذى الاسلام الوج

شده و هلك شد كس كه از ناطقان بود - و اسلام از سودگى نعل در پا كرد

و دسم المسلمين الشخا - و قوا تارت ايام الخيبة و الشقا

د فرو گرفت مسلمانان را غم و غصه و روزاى فوبيدى و بدبختى و محرومى متواتر

و الحومان و استوطن العقول وهادا و ما بقى فى الرؤس

شندند و وطن گرفتند عقل با زمين پست را و نه باق ماند در سر

الا التكبر كالشيطان - و ان الاسلام مذ اتزله الله على

مگر تكبر چون شيطان - و به تحقيق اسم از وقتى كه ظهور او بر زمين شده

الارض لم ير هذا الهوان - و ما صار كمثل هذا اليم الدين المهان

ندیده است اين ذلت را - و نشد همچو اين روز دين الهانت كرده

و ليس فى دسم المسلمين دواء هذه العلة التى جرت على اللسن كالقصة - و لا مساع

شد و در هانت مسلمانان ندر دوا اين بيمارى است كه چهل قصه بر زبانها چايدى است و نه اين كه اين

هذه العصة - فمثلهم كمثل غريب فقد مطيته فى الانماع

غصه را فرو برند و صبر كنند - پيل شل و شان شل آن مسافر است كه مركب خود را در پايان

و ليس عسدة شئ من الغذاء و الماء - و كان في ذلك

کم کرد که خالی از عسارت و مردم است و نزد او هیچ چیز خوردنی و آشامیدنی نیست - و در این بود

فاذا فاجاه حزب من الاعداء - و معهم سيوف و اسنة

که ناگاه گروهی از دشمنان بدو رخ کردند - و به او شمشیرها و نیزه ها بودند

و صالوا بشدة البطش كالهوجاء - و كان له حبيب من

و به شدت سختی همچو باد تند حمله کردند - و او را دوستی بود از اهل حکومت

اهل الحكومة و الفوج و الدولة - فبلغه خبره و ما اصابه

و فوج و دولت - پس او را خبر آن مسافر رسید که چنین مصیبت

من المصيبة - فالحق و الحق اقول انه يبدر اليه لنصرته

بر او افتاد - پس این راست راست می گویم که او بزودی قناتر سوار

و يبلغ مقامه مع جنده و اعوان دولته - و ينبغي حبيبه

خواهد رفت و آنجا که او باشد مع لشکر و اعوان دولت خود خواهد رسید پس از آن

و يجزى كل احد جزاء جرميته - فذلك مثل الله و

مصیبت درست فوراً عتاب خواهد داد و هر گناه کار و مجرم را سزا می دهد و خواهد رسانید - این است مثل

مثل دينه و يعرفه العادون - و انكنت لا تعرف ففكر

خدا و دین او و این را عارفان می شناسند - و اگر تو نمی شناسی پس در آیت

في آية انا له لحافظون - و ان في ذلك لآية لقوم يتدبرون

انا له لحافظون فکر کن - و در این تدبر کنندگان را نشانی است -

فادرك فانيك و اعنتم ساعتك و اشفق عليك و على

پس دریاب فوت شده خود را و غنیمت دانی ساعت خود را و بر خود

عترتك - و لا تنس ايام اقبال المسلمين - و لا تنس من وعد الله

و بر خدایشان خود بترس و روزگار اقبال اسلام را فراموش کن و از وعده جنانی

و رب الناس و رب اجسامهم و رب نفوسهم عندكم كالعينين الا ترى ان الاثار قد ظهرت

و رب ما بین او و در گذار دستان است و چنانکه اجسام او نشان را می دهد و همین روی پرده و نقاب است که چون بکشود نه می بینی

و لا تنس من وعد الله

و الافات عمت - و القلوب فسدت - و صغار الذنوب
و آفات عام شده اند و دلها خراب گردیده و گناهان صغیره و کبیره
و کبائرها کثرت - و کان قبل ذالک لا یقربون الفسق
بحد رسیده - و پیش ازین هیچ کس ارتکاب فسق و فجور بطور علانیه
و الفجور علانیه - و الآن یزنی احد و یراه آخر و لا یعدو
نه می کرد - و اکنون یکدیگر زنای کند و دیگر می بیند و اورا بدی
سیئه - و تری مجالس تنعقد بجماری زانیه و مزامیر
لذی شمرند - و مجلس های بیند که انعقاد آن بدخترهای زانیه و مزامیر
و مدامه و لا یعترض علیها احد من حلقة - بل یسترون
و شراب می باشد و هیچ کس از آنان اعتراض نمی کند - بلکه بدین
برویه تلک البغایا و یقبلونهن و یشربون الخمر بهن فی
زناهای زانیه خوش می شوند و بوسی دهند ایشانرا و در وسط بازارهای بدان زمان
وسط الاسواق من غیر حیاء و خشیه - ان فی ذالک لایة
بغیر شرم و خفت شراب می نوشند - و این برآئی از مردم
لقوم یتفکرون - و ان عمادة الاسلام قد انهدمت - و اصول
نشان است که تکر می کنند - و به تحقیق عمارت اسلام منهدم باشد و اصول
نشست - و دیاخ العداوة عصفت - فکیف ینکرون
او پراگنده گردید و ادوای تند دشمنی تیز شدند - پس شما چگونه ازین انحراف
ضرورة حکم ینصر الدین - و یقوی ما ضعف و یقیم
می کنید که آمدن حکم ضروری است تا که دین را مدوود و هر چه ضعیف شد آن را
البراهین - و انتم ترون ان کثیراً من الافات نزلت علی
وقت دهر بر این قائم گزیده می بینید که بسیار از آفتها بر اسلام نازل شده است و
الاسلام - و ظلمات احاطت قلب الانام - و کیف یفتی
تاریکی عظیم بر دل ها احاطه کرده - و چگونه دل شما فتوی

قلبکم ان الله رى هذه الافات كلها - و آس الضلال
 رہ کہ خدا تعالیٰ اس آفت کا دید و اس ہمہ گراہی کا و جہالت کا
 و الجہالت باسرها - ثم لم یرحم عبادة المستضعفين - و لہر
 راستہ پرہ کرد - باز ہندوگان سرور خود را بنظر رحمت ندید و ہلاک
 یدرت حزبه الهالکین - وانکم لا تعلمون سنن الله او تربیون -
 شہزادگان را نہ در یافت - اگر شاہ ستمناہے خدا را نہ دے و انہد یا شک
 فانظر و االی سنکم التی علیہا تداوون - فانکم تفسقون و روکم علی اوقاتہا - ولا یرضی احد
 پس شکستہ کے خود را بہ منہدیتے اس عادت کو بران عادت پیدا دے - و شمار عادت اور وقت ان آہل دہد و بچہ کی اور شاہان
 منکم ان لا یستعمل آلوت الموت عند حاجتہا - و اذا البشیر مثلاً احکم یعدار من بیستہ
 نے کر دہ وقت فرود آت لاشکار ہی استعمال کند - و چون بچے را از شاہ فرادہ شود کہ دیوار خانہ او
 یرید ان یتقض ظل و یجہ مصفرا و یقوم ولا یری
 افتادن سے خواہد روئے او از غم زردی گردد و برے خیزد و سردی
 برداً ولا حراً و یطلب المعاد و یرم الجدار شققة علی
 و گرمی را نمی بیند و سہار را می خواند و دیوار را درست می کند تا اورا
 نفسه و علی الاہل و الینین - فکیف یظن ظن السوء باللہ
 یا زوجہ اورا یا پسران اورا آشتی فرمگیرد - پس چگونہ بر خداے کریم و رحیم
 الکرم الرحیم و یقول اللہ لا بیالی ضعف دینہ القویم -
 بدگمانی می کند و می گوید کہ او را هیچ پرواہی دین قریب اسلام نیست
 مع رویة هذا الخلل العظیم - الا ساء ما تتحکمون - و
 باوجودیکہ اس خلل عظیم را سے بیند - پس بلاشبہ اس را بد است
 تعلمون ولا تقسطون - ولو یواخذہ الله هذه الامة
 کہ بدان حکم می کنید و ظلم می کنید و انصاف نمی کنید - و اگر خدا تعالیٰ اس امت را برگزیند
 بظلمہم لفعل بہم ما فعل قیام بعلماء الہد - و لکن یوخرہم
 شان موافقہ کرے البتہ یا پیشان ہاں کار کرے کہ قبل ایشان بعلماء یہود کردہ بود مگر او ایشان را

الی الاجل الموعود - اجل مسقی لعالم ینتھون و یتوبون الے

تا وقت موعود مہلت ہے وہ تا مگر ایشان از کار ہستے

اللہ الودیع - و لعالم یتفکرون الا یدون انہم لولاءہم ما عملوا - و

رشت خود باز آئند و سوز خدا تعالیٰ کہ محب نیکو کاران است رجوع کنند و ناشاید فکر کنند - آیا

لیوم الدین ما استبضعوا - و لیتظر کل امرء امیشتی قویم

نہی میند کہ ایشان بچھان خود چہ کار کا کردہ اند و برائے روز جزا چہ بھضاعتے گرفتہ اند و مانند ہر استادیں نظر کنند کہ

الشطاط اوکبکاکا لانعام - و لیتدبر انہ ستر بعین الزلال

او راست قدمی رود یا پھر چارپایاں و تدبیر کنند کہ بچشمہ شیرین خوش شہہ یا برویشہا کر

او بملاح السراب و الجہام - انظروا کیف تکابدون

نمایش آب دایر ہے باران - ببینید کہ چگونہ سختی ہا برائے

المصعوبۃ لدنیالکم - فانی کرککم کھذا الکرب لمولاکم - و یشہد

دنیاے خود سے کشید - و برائے خدا آن بیقراہی کیاست کہ مجبور ہیں برقرار ہوا باشند - و ہر شخص

کل امرء ان شاء انہ رجل سہی فی سبیل نفسه و ما وئی -

گواہی ہے وہ کہ او چنیں مردے است کہ در راہ ہائے نفس خود دریدہ و

لیحصل ما قصد من الہوا - و ما امط عنه قط و عناء

درماندہ نشدہ تا مگر خواست او حاصل شود و کما ہے دور نشدہ از سختی و مشقت

و عناءہ للدنیا و للہ ما عنا و بادر فی ہیتۃ الخاشع الی

او در سبج او کہ برائے دنیا بود و برائے خدا تعالیٰ گاہے فروتنی نکرد و بصورت فروتنی

الحکام - و ما بادر خائفاکثلہ الی الصلوۃ و الصیام - و قصد

سوئے حاکمان ہمیشہ ہی رفت و سونے نماز و روزہ بمشاہدات عورت گاہے جاری نکرد و مجالس

مجالس البطر و المراح و الفسق و الریاء و الکلامہ لک

خردستانی و شادمانی و فسق و کلامہ قصد کردند - اگرچہ برائے

الاسفار الصعوبۃ - و ما حضر فی سکتہ صلوۃ عروبۃ - و

ایل اسفار مشقت برداشت و در کوچہ خود برائے نماز جمعہ حاضر نشدہ - و

ان كان هذا الرجل من العلماء فيشهد عليه نفسه انه
 اگر این شخص از علماء باشد پس نفس او برو گواهی می دهد
 انفذ عمك في الرياء - و ما ارتقى قط في منبر الوعظ و
 که او عمر خود در ریا بسر کرده است و گاهی بر منبر وعظ بالا نه بر آمد
 النصيحة والدعوى - و ما مثل بالذروة - و ما بكي و ما
 و نه بر بالاتر جائے از منبر بایستاد و در وقتی نفرمود
 صاح عند اكتظاظ الجامع بحفله - و ما اري هناك
 زد که مسجد بجماعت خود تنگ و پر شده بود و نه آنجا آواز ابر
 رعد جهامه وجفله - و ما برز خطيباً في اُبهة الائمة -
 بے بران خود بنمود و برائے خطیب خواندن بطور اماں طیار شده
 و ما سكر على عصبة الحاضرين عند تاهب الخطبة إلا و كان
 ظاهر نشد و بر جماعت حاضرین بر وقت طیار خطبہ سلام گفت مگر
 قلبه نملوا با انواع الهوى - و كان يستلک کف المندی
 دل او بگوناگون خواہش لما پر بود - و بود چکیدن سے خواست کفہائے
 بالندی - و ما قال الحمد لله المعطى في بدو خطبته إلا
 مجلس را بہ بخشش و گاهی در ابتدا خطبہ این محفت کہ حمد خدائے را کہ عطا کتہ است
 ترغيباً في العطاء و تشويقاً لعصيته - و ما قال الله الذي
 مگر اینکه در دل میداشت کہ مردم مرا چیز سے دهند و گاهی در خطبہ این نہ گفت کہ خدا
 يقضی الحاجات و يحسم انواع الاداء - ألا ليحث الحاضرين
 ہاں خدا است کہ حاجت برابرہا می کند و سختی را می برد و این ہمہ از
 على الاعطاء و الاداء - و ما قال ان الله يحب اهل السماح
 بہر این باشد کہ تمام مردم را از بہر داد و دہش ترغیب دہد و می گوید کہ خدا
 و الجود و الكرم - و يهلك البخیلین كما اهلك عاداً و ارم -
 اہل جود و بخشش در کم ندادست می دارد و بخیلان را ہلاک می کند چنانچہ عاد را و ارم را

لَا يَرْغَبُ الْمُصْلِحِينَ فِي الطَّوْلِ وَالْإِحْسَانِ - لِمَا لَدَا كَيْسَهُ
 کہ قوم ہود علیہ السلام پر ہلاک کرو۔ و ایں ہمہ از بہر ایں باشد کہ نمازیوں را رغبت عطا و احسان
 بِالْفَضَّةِ وَالْعَقِيَانِ - وَانْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مِنَ الصَّوْفِيَّةِ
 کند تا کیسہ اورا بہ زرد سیم پر کنند۔ و اگر ایں شخص ازاں گروہ صوفیہ باشد کہ از
 الَّذِينَ يَبَايِعُهُمُ النَّاسُ لِيُثَبِّتَهُمُ اللَّهُ عَلَى التَّوْبَةِ وَيَكْتُمَ
 مردم بدین غرض بیعت می گیرند کہ آقا دلہائے او شان بر توبہ ثابت شوند
 فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَيَغْرَسُ فِيهَا اشْجَارَ الْحَبَةِ - وَيُزَيِّنُ
 و خدا تاملے در دلہائے ایشان ایمان را بنویسد و در آئینہ درختہای محبت
 التَّقْوَى فِي أَعْيُنِهِمْ وَيُشْرَحُ صَدُورَهُمْ لِأَعْمَالِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ
 بنشانند و تقوی را در چشمہائے شان زینت داد نماید و سینہ ہائے ایشانرا برائے
 وَالصَّلَاحِ وَالْعِفَّةِ - فَلَا شَكَّ أَنَّ قَلْبَ هَذَا الْمَرْءِ وَ
 اعمال خیر و صلاح و عفت منشرح کند۔ پس یوح شک نیست کہ دل ایں شخص
 زُرْعَهُ الْإِيمَانِ يُشْهَدُ عَلَيْهِ وَيُلَوِّمُهُ - وَيُلْعَنُهُ بِمَا يَخَالِفُ
 و تخم ایمانی او ملامت کند اورا و بدو لعنت کند۔ زیرا کہ ظاہر او مخالف
 ظَاهِرُهُ بَاطِنُهُ وَيَقُولُ لَهُ يَا هَذَا مَا هَذَا الشَّرُّ الَّذِي
 باطن اوست و بگوید اے فلان ایں چہ داسے است کہ بجز شر و ایں چہ
 نَصَبْتَهُ وَالشَّرُّ الَّذِي ارْتَكَبْتَهُ - إِلَّا تَعْلَمُ أَنَّكَ رُجُلٌ مَا
 شرکی است کہ ارتکاب آں کردہ۔ آیا نے دانے کہ تو مردے استی
 حَظِيَّتِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ عِلْمِ الْفُقَرَاءِ وَلَا مِنْ حِلْمِ الْمُصْلِحِينَ
 کہ یک ذرہ از علم فقرا و حلم صالحین ترا بہرہ نیست و نہ ترا
 وَمَا أَهْلَى لَكَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ الدِّينِ - وَمَا مَسَّ قَلْبُكَ
 راز سے از راز ہائے دین بجنشیدہ اند۔ و نہ دل ترا خوردہ از
 نَوَارِ الْمَشْرِعِ الْمَتِينِ - وَمَا شَرَحَ صَدْرُكَ وَ
 نور ہائے شرع متین مس کرد۔ و نہ سینہ تو منشرح کردند و

ما أكثر سدرک و ما علمک الله علما من علوم المعرفة -
 نه درنت کناد تو مثر گردید - و خدا از علوم معرفت بیج علی ترانه
 و ما اتاب رحمة من عنده و ما کنت مجلی الحکبة -
 بخشیده است - و اینج رحمتی خاص از نزد خدا ترا داده نشده و تو از
 و ما تحققت فیک آثار کامل و مکمل - و ما استجیب
 اسباب رنده این راه اول اسپ نیستی و در نشانهای کامل و مکل ثابت نشده - و پذیرفته
 بک دعاء مرسول - و لست من الذین آیدوا من جناب
 دعائے امیدوارنده قبول نشده - و تو از آنان نیستی که در رفته تأیید حق یافتند که با حق
 الحق فی وقت لا ردع معهم ولا مساعد - و لا من الذین
 بیج یاری کنند نبود و نه موافقت کننده - و نه از آنان که مردم
 فهموا الناس اسرار الدین و اصوله و القواعد - الذین کانوا
 را از دانسته دین و اصول و قواعد آن خبر دادند - آنکه اسلام را
 للإسلام مومنین - و للملة مومنین - و لادلة الرسل مومنین
 پسند کننده بودند - و لست را استوار کننده و برای دلائل پیروان تأکید
 و لقلوب الطالبین مسددین - و الذین حفظوا الاقوام من
 کنندگان و برای دلای طالبان تقویت دهندگان - آنکه قوم را از وسوس
 الوسوس الشیطانیة - و الذین وصلوا الارجام بالملن الروحانیة
 شیطان نگهداشتند - و آنکه با مسانهای روحانی خویشی را پیوند دارند
 ثم تسئله نفسه ای فضيلة توجد فیک لتعد من الائمة -
 باز نفس او ازو سوال می کند که کدام فضیلت در تو یافته می شود تا ترا
 و لیتبعک الناس لاستفاضة الازاد تلك الفضيلة - اُعطيت
 از امانا شمرده شود و تا مردم برای حصول افراد این فضیلت پیروی تو کنند آیا
 معارف لا توجد فی غیرک من العلماء و الفقهاء - او تقاض
 تر آن معارف داده شده که در غیر تو از علماء و فقهاء یافته نمی شود یا بر تو

عليك اسرار الغيب اكثر من غيرك من حضرة الكبرياء

فیضان اسرار غیب زیادہ تر از دیگران سے شود

ادفیک قوۃ قدسیۃ قتردع الالهواء بالتباعث - و من ورنک

یا در تو قوت قدسی است کہ حرصہائے نفس از پیروی تو باز داشته

بیعیۃ یجد متاعاً من متاعث - ثم بعد هذا الارث

می شنوند و ہر کہ ہر بیعت کرون وارث تر شد او از متاع تو متاع یابد باز پس

یعد للرحلة اعداد السعداء - و یرحمہ اللہ من عندہ فیصیر

ایشین وراثت یافتن برائے کوچیدن بچہ نیکیاں آمادگی میکنند - و خدا بروحم کردہ از صلوات

من الصلحاء - فیدرع حلل الودع - و یدای علة العنادر

اورا سے گرداند - پس پیراہ ہائے پرہیزگاری می پوشد و بیماری لغزش و پیموشی را

و الصرع - و یسوی کل اود العمل و الاعتقاد و الاخلاق -

علاج سے کند و ہر کجی عمل و اعتقاد و اخلاق را راست سے گرداند

و یتجو من سلاسل النفس و اغلالها و یتزل له امر الاعتقاد

و از سلاسل نفس و غل ہائے آن نجات می یابد و برائے او حکم آزاد کردن

و انکنت ما اعطیت کثل هذه الصفة و رفع الکمال - فبین ای

فرد می آید - و اگر ایہ صفت و ایہ کمال ترا نداده اند پس بیان کن کہ کرم

کمال اخفی فیک انکنت صادقاً فی المقال - ا اعطیت

کمال در تو پوشیدہ است اگر تو در قول خود صادق - آیا عصا پہنچ

عصا کعصا موسی - او آية الدم لمن عصی اوبیدہ البیضاء لازیری

عصائے موسی ترا دادہ اند یا نشان خون برائے تا فرماناں یارست سفید او بر آئینہ بیند

او اعطیت اعجازاً کاعجاز القرآن - او وُهب لك بلاغة تکلیف

یا ترا معجزہ پہنچ معجزہ قرآن دادہ شدہ ایلافت بیان ترا بخشیدہ شد بچراغت بیان

رسول آخر الزمان فان الولی یاتی علی قدم الرسول - و یعطی له من

پیش از آخر الزمان زیرا کہ نبی بر قدم رسول خود می آید - و او را ازاں خوارق

الخوارق ما أعطى لرسوله المتبوع المقبول - وقد اتفق أهل
 دهره می شود که رسول تنبوع را عنایت شده - و اهل دلهای برین متفق
 القلوب علی ان الولاية ظل للنبوّة - فما كان فی الاصل من
 انه که ولایت ظل نبوت است - پس هر چه اصل را از انواع
 انواع کمال یعطی للظل علامة للظلیّة - و كان من کمالات
 کمال باشد ظل را نیز می دهند تا آن نشان ظلیه باشد - و از کمالات
 رسولنا صلی الله علیه و سلم معجزة حسن البیان - كما هو
 رسول صلی الله علیه و سلم یحی این بود که او را معجزة حسن بیان داده
 یحیی فی مرآة القرآن - فمن شرائط الولاية الكاملة اعجاز
 بودن چنانچه این امر از آئینه قرآن ظاهر است - پس از شرائط ولایت کامله
 الکلام - لیحقق الظلیّة بالتشبه التام - ولا یختلج فی
 این است که ولی را اعجاز در کلام باشد تا بوجه تحقق ظلیت تشبه تام حاصل گردد - و
 قلبك ان هذا الامر یقترح فی معجزة کتاب الله الحجید
 در دل تو این وسوسه نه گذرد که بدین فرع کرامت که بلاغت بیان است در معجزة
 فان الظل لیس بشیء بل یتراى بلباسه الاصل و یحلی
 قرآن قدر می واقع می شود چرا که ظل بذات خود چیزی نیست و ظل در ماهیت
 هویتة الاصل فی مرآة الظل کما لا یخفى علی الرشید - و
 خود همان اصل است که بصورت ظل ظاهر شده مثل صورتها که در آئینه منکس
 لو فرض القدر لیطلت المعجزات کلها بالکرامات - فانها
 می شوند - و اگر فرض کنیم که ازین قسم کرامت قدری در اعجاز قرآن کیم لازم می
 قد شاهدها فی صور ظهورها علی وجه الخرق و کونها
 آید - پس ازین خیال همه معجزات بحکامات اولیا باطل می گردند زیرا آنکه آن همه کرامت در بودن
 فوق العادات - فلا شک ان هذا الوهم باطل بالبداهة
 آنها خارق عادت مشابه به معجزات افتاده اند - پس هیچ شک نیست که این وهم به جهات باطل است

و من قیل الاغلو طات - ولا یزعم کمثل هذا الا الغبی

و از قیل مخالف است - و هیچ کس چنین زعمی نه کند مگر آنکه سبیل

الذی ذهب عقله بسبیل التقصبات - و لیس عندنا جواب

تقصبات عقل او برده باشد - و نزد ما جواب طبیعت

قریبه بجامده و فطنة خامدة و لا حاجة الی رد هذه

بسته و زیر یکی فرو نشسته نیست و حاجت رد این خرافات

الخرافات - و لو كان لهذا الاعتراض مورد من موارد

نیست - و اگر این اعتراض را موردی متحقق از موارد جواب بودی

الصواب - فكان من الواجب ان یمنع رسول الله صلی

پس بر رسول صلی الله علیه و سلم واجب شده که صحابه

الله علیه و سلم صحابته من تکلمهم ببلاغة البیان و

خود را از گفتگویی ایشان ببلافت بیان و فصاحت تقریر برای سید

فصاحة التبیان سداً للباب - و لكن الرسول صلی الله

منع فرمودی - مگر رسول خدا صلی الله علیه و سلم

علیه و سلم ما منهم و ما اشار الی ان ینتقوا من هذه

سبیل ایشان را منع نکرد و نه برین اشارت فرمود و این ظاهر

العادة - و ما ندّد بانه من مناهی الشرع لما فیہ راحة

نه کرد که این عادت از منهای شرع است چرا که درین بر سه

من الشرکة - بل حث علیه فی مواضع فما استقالوا منه

از شرکت یافته می شود بلکه در چند مقام برین رغبت داد پس صحابه

لیتأدّوا مع کلام حضرة العزة بل قصدوا للنظم و الذکر

ازین خدمت در گذشته اش خواستند و این معذرت پیش نه کردند که طریق بلاغت و فصاحت

و کثر شغلم فی هذه المهنة - و لم اشعار و قصائد و

دور از ادب کلام رب مجید است بلکه بر نظم و نثر پیش آمده و درین راه اشعار بسیار شد و مرایشانرا

عبادات ساقها علی نایج البلاغة - و دوت فی الکتب المشهورة - ومن العلوم الله
 شعرا و قصیده ها و عبارات اند که بر طرز بلاغت آن را دارند و در کتب مشهورة نوشته شدند - و معلوم است که
 کان طائفة من الشعراء الماهرين و الفضلاء المتکلمين
 طائفة شعرا و تقریر کنندگان در حضرت نبوت موجود بودند - باز بدان
 موجودین فی حضرة النبوة - ثم اعلم ان کلام الاولیاء
 که کلام اولیاء برائے کلام انبیاء همچو سایه است
 ظل کلام الانبیاء کاشکل منکس و مرایا متقابل و هما مخرجان من
 مثل شکل منکس آینه ها با هم مقابل و هر دو از یک چشم بیرون رفته آیند
 صین واحدة و ما هو ثابت لاصل ثابت للظل من
 و هر چه برائے اصل ثابت است برائے ظل نیز ثابت است
 غیر تفرقة - ولا یعرف کلام الولاية الا بمشاهدة بکلام
 و تفرقة جائز نیست و کلام دلالت شناخته نمی شود مگر چون بکلام نبوت
 النبوة فی کل صفة و هیئة و کفایت هذا ان کان
 در بیت و صفت مشابهت داشته باشد و ترا این قدر کافی است
 لث حظ من معرفة - ثم ترجع الی اول الکلام - فاعلم
 اگر ترا بهر از معرفت باشد باز ما سوس کلام اول رجوع می کنیم
 ان الزمان قد تغیر بالتغیر التام - و کثرت المعاصات -
 پس بدانکه زمانه تغییر تمام پذیرفته و گناهان بسیار شدند
 و قلت المواسات - و اذری اهل القلوب مع حلول
 و غمخواری کم کردید و اهل دل تحقیر کرده شدند با وجود فرود آمدن
 الاهیال - و مساودة الاعداء و حمل الاثقال - لا یرضی
 ترسنا و بخت دشمنان و برداشتن بارها - دشمن راضی
 العدو الا بسکوة مصرعهم - و اعدام اثر مظلوم - و جعل
 نمی گردد مگر به سستی جاسی انگیزان اویشان و بدور کردن نشان طلوع ایشان - و گردانیدن

الحمد مودعهم - و یزید الماسدون ان یطمسوا معالمهم
 شکاف قبر جائے سپردن ایشان ماسداں می خواهند کہ جائے پند ایشان را
 و میروا مطعمهم - طالت السن کل سفیه و رعاع - و
 تا پدید کنند و طعام ایشانرا تلخ گردانند - زیانهای هر یک سفد و مردم
 غلب کل مسود علی مطاع - و عقوق الایماء انقض ظہر
 آنکس دراز شد و هر کتبر بر هتتر غالب شد - و تازانی پسران کر شکست
 الایماء - و ولد دواءهم الزاع الداء - و تعود اکثر الناس
 پدران را و دواء ایشان گوناگون بیماری را پیدا کرد و عادت گرفتند اکثر
 مواصلة اللہو - و تعودهم بحجیم مداومة الزهو - و عکس
 مردم پیوستگی بازی کردن را و عادت گردانید ایشان را عجب ایشان همیشه
 الایمان تعلیم الصبیان - و صار حصاء الاخلاق والایمان
 کبر و ناز و دلاگران نمود امید را تعلیم صبیان و در گذشته شد اخلاق و
 و غیر هیئۃ الاعدات - و احاطت للطبیعة طبیعتهم
 ایمان را و علم هیئت هیئت فوجانان را متغیر کرده است و علم طبیعت طبیعت
 فملکوا طرق الاحقاد کالمیراث - و نسوا الله و قدره و
 شان را تبدیل کرد پس همچو ارثان ملک طریق ایست محاد شدند و فراموش
 اتخذوا الاسباب المأ و حسبوها کالغواث - و یستفرون
 کردند خدا را و تقدیر او را و اسباب را خداست خود گرفتند و فراموش خود دانستند
 من الذین آمنوا و یحسبونهم جاهلین ناقضین کالاتماثل
 و بر مومنان استغرای کنند و ایشان را همچو زمان حق ناقضی دانند
 و دخلوا فی بطن الفلاسفة کمدخل الایماء فی الاعدات
 و در شکم فلاسف چنان داخل شدند کز مردم را در قبرا داخل می شوند - و
 و لم یبق لقدم شرح المصدر للایمان لما هبت ریح
 باقی نماند هیچ قوس را شرح صدر براسه ایمان چرا که باد نسق وزیده است

الفسق و قسّی القلوب بهذا الطوفان - لا قليل من
 و دل با سخت شدند بیاعتش این طوفان مگر اندک مردم از
 عباد الرحمن - و کما کان من اخلاق فاضلة - و
 بندگان خدا تقاے و هر قدر که اخلاق فاضله بودند و سیرتہائے
 شمائل محمودة مرضیة - فقد رکبت فی هذا العصر
 بہتر و پسندیدہ بودند پس ہوائے آن دریں زمانہ
 ریجھا - و خبت مصابيحها - و قلّ التقوی و التوکل علی
 بابتاد و پراغہائے آن مروند و کم شد تقوی و توکل بر
 الله القدير - و افراط الناس فی استقراء الحیل و تجسس
 خدائے قادر و مردم در تلاش حیل و تجسس تدبیر از حد
 التدابیر - لا یؤمنون باقتدار الله و یوم الاثام - و لو
 در گذشتہ و ایمان نہ مے دارند بریں کہ خدا قادر است و
 کافرا مومنین لما اجتروا علی الاجترام - ما بقی خوف
 جحمان را سزا خواہ داد و اگر اہل ایمان بودند بے برگناہ کردن جرات
 الله فی قلوبهم - فلاجل ذالك طغی سیل ذنوبهم - و
 نکردند بے - خوف خدا اور دل ایشان باقی نماندہ است پس از ہمیں سبب سیلاب
 عصفت بهم موجاء عصیانهم - و صارت عیشتهم کلھا
 گناہان ایشان از حد در گذشت و تند باد نافرمانی شان سخت وزید و تمام از غی ایشاں
 لمقیم و شیطانہم - استلمتم دنیاہم للکرب - و القہم
 برائے نفس ایشان و شیطان گردید - سپرد اوشاں را دنیائے اوشاں باندہ و انداختن
 طلبھا فی نار النوب - يتعلمون لها کثیرا من العلوم
 ایشان را جستن دنیا در آتش مصیبت ہا می آموزند براے دنیائے خود بسیارے از
 النخب - کمثل الهيئة و الطبعیة و فنون الادب - فان
 علوم برگزیدہ همچو علم طبعی و ہیئت و فنون ادب - پس اگر

لم يرفعوا عند الامتحان و اتعدوا في الصبب - فنادوا
 پاس نشند در وقت امتحان و نشانیده شدند در شب بیخه نفل شدند پس
 يهلكون انفسهم و تصعد زفرتهم كالسحب - و ان نادوا
 قریب است که خود کشی کنند و ناله و آه شان همچو بر بلند تر گردد - و اگر در
 بمرامهم فیتقمرون عند شخ الارب - و یرون قولا عینهم
 امتحان پاس شوند پس از نشاء می جنبند بوقت بر آمدن حاجت می بینند
 فی المال و سکنیتهم فی النشب - هذه مهم فی منتجع
 تنگی چشم شان در مال و آرام شان در تنگ این نوبت است ایشان است
 الهوا و مری الطلب - یقرؤن الكتب بشق الانفس و
 در بشتن خواهشهای نفس و اندازن طلب از پیر آن - می خوانند کتاب را بشت
 الوجی و التعب - و یبیتون مذكرین مفکرین فیما ادرسوا
 نفس با و بسودن و مانده شدن و شب می گذرانند در یاد گرفتن سبق و در نگر
 و یسبق بعضهم بعضا فی الخبب - و ینضون فیہ رکاب
 معانی آن و در دویدن بعض بر بعض سبقت می کنند - و لاغری کنند درین کار
 طلبهم حتی یخاف علیهم دواعی العطب - و یرید کل
 شتران طلب خوراک تا آنکه خوف آن اسباب و امراض پیدا می شود که از آن
 احد منهم ان یكون حظیا و مالک الفضة و الذهب -
 پاک شوند او اراده می کند بر یک از ایشان که صاحب قدر و دولت و اقبال و
 قیسی له یجهد النفس فی ليله و نهارة و یذیب جنه
 مرتبت و مالک زو سیم باشد پس می دود براسه آن در شب و روز و
 فی مطالعة الكتب - و تری كثيرا منهم استلم شدة
 می گذارد جسم خود را در مطالعه کتابها - و بیارسه را از ایشان خواهی دید که سخت
 جهدهم او اخذهم الصرع بهذا السبب - و ذلیل
 محنت شان اوشان را اسلول کرد یا مروع شدند و زندگی در حرص بزر

الحيات في هوا الذهب - و ما تروا و غابت اشباحهم
بر باد رفت و مردند و کالیدائے شال چون جاب

الخبیب - و انسدت الحیل ثم نزل الاجل فخلص ارواحهم
ناپید شدند و بسته شدند حیل با باز فرود آمد موت پس ربو جانهای

بید الحرب - فهذه مال الدنيا و مال شدة الجهد لها
ایشان را بدست غارتگری - پس این انعام دنیا است و انجام کوششها از بهر آن

و نموذج شعبة من الشعب - یا حصرة على الذين اغتروا
است و نمونه شایسته است از شاخه ای آن - اے حسرت بر آنان که بر

بجلاوتها و تضارعتها و نسوا مرادة المقلب - و اذا قيل
شیرینی و تازگی دنیا زینت شدند و تلخی بازگشت را فراموش کردند - و چون

لهم اتقوا الله و لا تنسوا حظكم من العقبی قالوا ما العقبی
ایشان را گفتند شود که از خدا بترسید و بهره خود را از روز جزا فراموش

ان هي الا قصص نختصها اهل العجم و العرب - و افراط
نخبه میگویند که روز جزا چیست این همه قصه ای هستند که اهل عجم و عرب

کثیر منهم فی الطباع الذميمة - و فسدت نفوسهم و
آنها را از خود تراشیده اند و اکثر نفس با در سرشت نیکو سپیده از حد در سرشته اند

رعت رؤسهم و مالوا الى الحسنة و الدانة و البخل
د فاسد شدند نفسهای شان و غالی شد از ماده عقل سرای شال د سوسه کیگی و

و الشح و الکبر و الفسوق و المعصية - و زائل اخوی
درواچی د بخل و حرص و بدکاری و نافرمانی و زائل دیگر

من الوباء و الشح و الغيبة و الغيبة - و لا تری
مثل ریا و بغض و کله و غازی میل کردند و نخواهی دید

نفساً ولی وجهها شطر الحضرة - الا قليل من الاتقاء
نفسه را که سوسه حضرت عزت رد کرده باشد مگر اندک از آن پرهیز گاران

الذین ہم کالنادر المعلوم فی هذه الطوائف الكثيرة
 کہ ایشان بقایہ این مردم کثیر ایچو نادر و معدوم اند
 المستکثرة - و تزی الوفا من الاحداث و الشبان - الذین
 و خواہی دید ہزار در ہزار نوجوان و جوانان را آنانکہ
 تعلموا العلوم الجديدة و فنون اهل الصليان - ما انقاد
 علوم جدیدہ و فنون رواج دادہ عیسائیوں را آموختہ اند دلہائے ایشان
 قلوبهم لوب العالمين - و ظلموا انفسهم بانكار خالق السماء
 فزبان بردار خداوند عالمیان نمادہ اند و بانکار ذات پیدا کنندہ زمین و آسمان
 و الارضين - و ما تقيّدوا بقيود الشرع و شعائر الاسلام
 بر نفسہائے خود ظلم کردند و بقیدہائے شرع و شعائر اسلام مقید نہاندند -
 و خلعوا خلعة الملة و صاروا كالانعام - و ما بقى اعتقادهم
 و خلعت فاخرہ ملت اسلام را از بر کشیدند و چون چار پایان شدند
 فی الله كما هو فی الملة الاسلامية - بل خرجوا من حکم
 و اعتقاد اودشان در خدا تعالی ایچو عقائد اسلام نمادہ بلکہ از حکم باری تعالی
 الله و دخلوا تحت حکم الفلاسفة - و سلموا نواصيهم الى
 برون شدند و تحت حکم فلاسفہ درآمدند و پیشانیہائے خود را در
 ايدي الملاحدة الغربيين - و اعرضوا عن الحكمة اليمانية
 رستہائے ملحدان مغربی سپردند و از حکمت یمانی بیخہ حقان قرآنی و
 و عرفان العربيين - فخرتم الملاحدة حيثما شاءوا - و بعدوا
 معرفت مومنان اہل عرب اعراض کردند - پس ملحدان اودشان را کشیدند بہر جا خواستند
 من رحم الله و بغضب من الله باؤا - و اساطيرهم
 و از رحم خدا تعالی دور افتادند و زیر غضب خدا تعالی آمدند و بچشتن پیش آوردند
 شياطينهم - و مزقتم سراحينهم - و اضلتم طواغيتهم - و
 ایشانرا شیطانہائے ایشان و پارہ پارہ کرد ایشانرا گر گہائے ایشان و گمراہ کرد ایشان

شنت عليهم الخارة و نزعتم منهم يواقيتهم - و قاموا
 عز گهائے ایشان و عمار کرد ایشان را طاعت بای ایشان و از هر طرف برای غارت بر ایشان اتفاق
 الی شن ایمانهم فاقهراقوا ماءها - و ما ترکوا فیها الا
 و با قوتهاست ایمان ایشان رو در رو و سوسه شکست ایمان ایشان برخواستند پس همه آب آن
 اهلواها - فبعثت الله فیهم مصلحا منهم لیرد الیهم اموالهم
 ریخته و بیج چیز در آن بجز بواسطه نفس اماره آن نگذاشتند - پس خدا تالی در ایشان
 و یفیض المال و یوزنهم من اهلواها - فان المخالفین منهم
 هم از ایشان مصلحی ببعثت فرمود تا اهلای ایمان ایشان شود ایشان رو کند و آن مال
 لم یكونوا منفکین من غیر حجة بالغة و ضربة دامغة
 ایمانی را بکشت در ایشان پیدا کند و از خوفها در آن آورد - چرا که مخالفان خود میبندند
 بما بلغوا فی نشاءتم الظلمانية الی هودیة الیلبیسیة و اهلوا الی عصاة دامغة
 که بفریخت با الله و ضرب شکسته و سر از خوف باز آید و نداند - چرا که ایشان در پی و دشمنان خود را با حسیب الیلبیسیه
 و انهم تبعوا الفلاسفة فی جمیع ما رقیه بنانهم - و نطق به
 بودند و محتاج شدند و موسسه الله استگند - چرا که ایشان در جمیع آن امور پیروی فلاسفه کردند که
 لسانهم - و دخلوا بطونهم - و استیقنوا ظنونهم - و استحسنوا
 سرگشت فلاسفه آنرا نوشت و زبان آنان گویا شد و در شکم بای ایشان داخل شدند
 شنونهم - و استبدلوا الزقوم بالقی هی لهنة الجنة و
 و گماتهای ایشانرا یقین پذیر داشتند و گماتهای ایشان را نیکو شمرند - و زقوم را بهوش آن
 اخذوا الخنزف و اضاعوا و شاح درهم الیتیمی الفریة
 طعام گرفتند که قبل از طعام بهشت بطور نمونه داده شد و سفال را گرفتند و حیل در بای گمان
 و قالوا ما اخلت عقدنا و ما انکشف غطاءنا الا بکتب
 ضایع کردند و گفتند که عقد بای ما حل نشدند و پرده بای ما انکشف نشده مگر بکتبهای
 الفلسفة - و ان هی الا حیل کاذبة و کلمات مخلوطة
 فلسفه و این همه حیل بای دروغ و کلمات آیمخته بکرو افترا هستند

بالمكر و الفرية - بل ما حصلت لبانة نفوسهم الامارة -

بلکه حقیقت این است که حاجت نفس اماره شان

لا فی طرق الاباحة و الخروج من الریقة الملیئة - ولا

بجز این امر حاصل نمی شد که از ربقه ملت و فحش بیرون آیند - و نمی

یعلمون ان شرایع الانبیاء قد هدت الى حضرة عقل

دانند که شریعتهای انبیاء سوسه آن درگاه هدایت کرده اند که از آن

عنها عقول الحكماء - و اوضعت اسراراً لم یزل الفلاسفة

عقول حکما غافل اند و واضح کردند آن رازها را که همیشه بودند

فی ظلمات منها لا یعلمون طرق الاهتداء - و المسرور

فلاسف در تاریکی از آن نمی دانستند راه هدایت را و درین راز

فیه ان الانبیاء یلقون العلوم من الله العلیم الحکیم -

حقیقت این است که انبیاء علیه السلام از خدای علیم و حکیم علم می یابند

و الله لا یفعل عن النهج القویم - بل یجمع فی بیانہ

و خدا تعالی از راه هدایت غافل نمی شود و جمع می کند در بیان خود

علوم صمیمة و دلائل مبصرة توصل الى الصراط المستقیم -

علوم صمیمه و دلائل روشن را که تمام صراط مستقیم می رساند

لما لا یجوز علیه الذهول و هو نذر کامل تنزه شانه عن

چرا که برو غفلت جائز نیست و او نور کامل است و شان او از

ظلمة الراى السقیم - و اما العیة فلا بد له ان یغفل

ظلمت رایی بیمار پاک است - مگر بنده پس برای او ضرور است که اگر

عن شیء دون شیء و یذهل عن امر عند اخذ امر آخر

چیز را نگاهدارد از چیز دیگر غفلت کند و اگر امری را بگیرد

و لیس فی یدہ قاذون عاصم من الذهول و الخطاء -

امر دیگر از دست فراموش ماند چرا که در دست او قاذون نیست که از خطا و غلطی نجات

و اما صناعة المنطق قبحه سقط و ليست بحاجة قط
لكن صناعة منطق پس این صناعت هیچ وردی است و هرگز ازین اوست
من هذه الموهجاء - و قد ضلت الحكماء الفلاسفة
محمدا متواند داشت و حکما با وجودیکه ضاعت منطق را امام خود
مع اتخاذهم هذه الصناعة اماما - و كثرت في آراءهم
گرفتند بارگمراه شدند و در رائے رائے ایشان بکثرت اختلاف
الاختلافات و التناقضات و الشبهات فما استطاعوا
و تناقضات پدید آمد پس نتوانستند
ان يقطعوا بها خصاما - فلذلك تجد الفلاسفة يخالف
که بمطابق قطع آن پیکار کنند و از همین سبب فلاسفه را می بینی که در
بعضهم بعضا في الآراء - وكل احد منهم يدعي كمال الدهاء - وهذا هو الامر الذي يتميز
راستای خود یکدیگر مقلات می دارند و هر یک از ایشان دعوی کمال فزاینده می نماید و اینها امری است که بدو متمیز
به النبي و من تبعه عن الفلسفي - فإياك ان تعقل
می شود پیغمبر و هر که تابع او باشد از فلسفی پس خود را ازین محذور
عنها و تبعد من حضرة العليم العلي - و قد عثرت على
که ازین امر ناخشنود شوی و از حضرت علیم و علی دور گردی - و تو برین مطلع شدی
ان هذا الزمان زمان الفتن و الاحقاد و البدعات -
که این زمان زمان فتنه و کج روی و بدعت است
و ملئت الارض ظلما و جورا و قل عدد الصالحين
و زمین از جور و ظلم پر شده است و مردان و زمان نیک کم
و الصالحات - و من اعظم المصائب على الاسلام ان
شده اند - و از بزرگتر مصیبت ها بر اسلام این است که
الذرية الجديدة الذين ورثوا شيوخهم المسلمين - يجهلون
نسبت جدید که بدان پیران خود را وارث خود دانسته اند - نسبت به عمل میکنند

اهل الاسلام باجمعهم و يقولون ان الفلاسفة من الصائدين^{دقیق}
 تمام مسلمانان را و می گویند که فلسفیان بر راستی هستند -
 و قالوا انهم فازوا بدرجة التحقيق - و شربوا مستوفین
 و گفتند که فلاسفه به درجه تحقیق رسیده اند - و ازین شراب خالص
 من هذا الرحیق - و اما الانبیاء فاصابوا بعضا و اخطوا
 سیراب شده اند - و نعوذ بالله کلام انبیا علیهم السلام بصیغ و غلط
 بعضا و کلامهم مخلوط بسدید و غیر بسدید - و كانوا
 مخلوط شده و در

فی الامور الحکیمة کتبی و بلید - فانظروا الی ای حده
 امور حکیمه پیچیده و بلید بوده اند پس به بینید که تا کدام
 بلغ امر توهمین الاسلام - و ان هذا هو البلاء المبین
 حد امر توهمین اسلام رسیده است - و این بلاء ظاهر و از
 و من الدواهی العظام - و یقتضی هذا الموطن ان یازل
 مشکلات بزرگ است - و این مقام می خواهد که نور
 نور من السماء - كما خرجت ظلمات مخوفة من ارض
 از آسمان نازل شود همچنانکه تاریکی های ترساننده از زمین
 قلوب العیام و الجلاء - لیوفی الله الموطن حقّه و
 دلها را بکوراں و جاہلان برون آمده تا که خدا تعالی این حالت بوجود
 یدرک الذین كانوا علی شفا الباب - و هذا من
 راح حق او بحال و تمام دهد و تدارک کسان فرماید که برکنار بپایان افتادند
 سنن الله كما لا یخفى علی اولی الالباب - ولا شک
 در این از شبهه خدا تعالی است چنانچه بر دانشمندان پوشیده نیست - و هیچ
 ان هذه السموم بلغت الی حد احسست بها قلوب
 شک نیست که این زهرها بحدی رسیده اند که دلها را و کودکان

النسوان و الصبيان - فضلا عن عقول اهل البصيرة
 نیز آنها را محسوس کرده اند قطع نظر از اهل عقل و معرفت
 و العرفان - و ما كان امرها هيئتنا بل لا يوجد
 و کار این زهر را آسان نیست بلکه غیر آن
 نظيرها من بدو الخلقة الى هذا الاوان - و اهلكت
 در هیچ زمانه یافته نشده - و هلاک کرد
 اکثر ما اهلكت سموم سابق الزمان - و ما بقي خوف
 زیاده تر از آنچه هلاک کرد زهرهای زمانه سابق و در کرانه از
 الله في زاوية من زوايا القلوب - و وسعها حب
 کرانه های دل با خوف خدا تعالی باقی نماند و در گرفت تمام
 الدنيا و شغفها كالمحبوب - فخلق في السماء بحذاء
 تمام صحن دلها محبت دنیا و اندرون را شکافت کرده داخل شده - پس در
 ما حدثت في خواطر الناس - ليكون الامر لله الواحد
 آسمان آن امر پیدا کرده شد که در دلهاست مردم پیدا شده بود تا که همه امر
 القهار و يقطع ما نبيه ايدي الخناس - فان الغيرة
 خدا را شود و هر چه خناس یافته است آنرا قطع کرده شود - چه اگر
 الاطمية لا تعطي الضلالات عمراً طويلاً - و تاتزل منه
 یزیت ایمنی گمراهی را عمر طویل نمی بخشد و نازل می شود
 حربة الصدق و يقتل ما دجل الحق حجة و دليلاً -
 از دهر حربه صدق پس قتل میکند آنرا که پوشیده حق را لیکن نه قتل جسم بلکه
 ولا تخشيت الله مختلف وعدة رسله - او منسى سنته
 از رسله تمام محبت - و گمان کن که خدا تعالی مختلف وعده خود کند یا سنتها
 و سبيله - فانه جواد كريم يرحم عباده عند المصائب -
 در راه های خود را فراموش نکند - چرا که صاحب جود و کرم است بروقت نصیبت بر بندگان خود

و یزّل رُحمہ عند انقیاب النوائب - و کذا لک جبروت
رحم می فراید و ہوں معیت آپ پر رہے ہیائیں رحم او نازل می شود - وہ بچیں از ابتداء
عادتہ من بدو الخلقۃ - وقد قرّعت علی انکار هذه

پیدایش ہمیں عادت (د جاری ماندہ است - و بر انکار این عادت وعید

العادۃ - فتحتسبوا من مجدّد این هو عند هذه الفتن
فمودہ است - پس خبر پرسید از آگاہان کہ باوجود این فتنہا و این زمانہ

و هذا الزمان - وقد انقضت علی رأس المائۃ
مجددین کوہاست - و بر سر صدی سال گذشتند و ملت محمدیہ

من سنین وثقبت الملة باسنة اهل العدوان - و
علی صاحبہا الصلوۃ و السلام از نیزہ ہائے ظالمان سرخاں کردہ شدہ - و

لا یترک اللہ مدینۃ دینہ کعمارۃ خربث - و جدران
خدا نقالے شہر دین خود را بچھ عمارتے بنی گذارد کہ خراب شود و نہ

ہدمت - بل یبنی سورہا و یبنی محصورہا - و یدع
بچھ دیوار ہائے کہ منہدم شوند بلکہ فصیل گردا گرد آزا بنائی کند و آناںکہ در محاصرہ

صول الاعداء - و یطقی ما ظہر من نار المراء - حتی
اند آناںرا شہادت می بخشد و دوری کند حلد دشمنان را - و فروری نشاند آنچھ ظاہر شد از آتش خصومت -

لا یبقى لمسلم من ایدی القندا غزع - و لا فی هذا
باقی نماند برائے مسلمانان از دست دشمنان ترسے و غرقے - و نہ کافران را در

بیت الدین لکافر طمع - و هكذا تمشی امر اللہ علی
منہدم کردن خانہ دین طمع و امیدے - و بچھیں امر الہی از قہریم جاری ماندہ

مخر الدھور - و لزم ظہور الفاسد لمعان هذا الظہور - و
و لازم ماندہ است ظہور فاسد را روشنی این ظہور - و اگر تو

انکنت لا تعرف هذه السنة فاقراء فی القرآن ما قبل
اين سنت الہی ما نمئی شناسی - پس قرآن را بخوان و بہ بین کہ

لموسى - اذهب الى فرعون انه طغى - فانظر كيف استغنى
 موسى را چه گفته اند که برو سوسے فرعون که او طاغی شده است - پس نظر کن
 طغیان فرعون وجود الکیم - و کیف ارسل الله رسوله
 که چگونه طغیان فرعون وجود کلیم علیہ السلام را بخواست و چگونه اند تعالیٰ رسول
 عند غلو هذا الکافر النیم - ثم لما ظهر الفساد و کثرت
 خود را بوقت غلو این کافر نیمی فرستاد - باز چون در زمانه آشفت صلی اللہ علیہ وسلم
 احزاب المفسدین فی زمان خاتم النبیین - و عیادت
 که خاتم الانبیاء بودند فساد غلبه کرد و گروه های مفسدان زیاد شدند و پرستش بت باشد
 الاصنام و تراث القدير العلام - و وقع فی دوکة و
 و خدای قار و غیب دان را ترک کردند و امر تمام قوم را فتنه و شبه
 بوج الاقوام - و اباح الفسق و المعصية اللئام - و
 گردید - و مردمان دون فسق و معصیت را بر خود حلال کردند و
 ما بق شغلهم الا الاکل و الشرب کانهم الانعام -
 بجز خوردن و نوشیدن هیچ شغل شان نماند گویا ایشان چاربااں هستند
 بعث الله رسوله الکريم من الاممیین و ارسله الی
 انحاء خدا تعالیٰ رسول خود را از امتیایان پیدا کرد و سوسے جایایان او را
 العالمین - و قال قم فامذر و ربك فکبر و ثیابک قطعد
 فرستاد - و فرمود که برخیز و مردم را بنزساں که گناه ایشان غضب خدا را برانگیخت
 و الومض فاهجد - فحاصل الکلام ان نبینا صلی الله
 و چنانکه قرآنی بزرگی خدا تعالیٰ را ظاهر کن یعنی جلال خدا که بتاں را داده شد باز ستاں و جلال الہی ظاهر کن
 علیه و سلم ارسل لهذا الغرض المذكور من رب العباد -
 درین اشارت است که بدست ایشان مقهور خواهند شد و جلال و عظمت الہی ظاهر خواهد شد - و از پیروی ایشان
 و ما کان من نبی ولا رسول الا انه ارسل عند فرغ
 باش این اشارت است تنوید از هر قسم پیروی دور باید ماند و نیز سوسے این اشارت است که خدا اراده فرمود

من قروع الفساد - و اجتمعت الفروع كلها في زمن
 است که از صحبت مشرکان که بنحس اند ترا جدا کند و شرک را از زمین که بر دارد - و جامه های خود را و
 نبینا الحاد السیاد - ثم جاء زماننا هذا فلا تسئل
 دل خود را پاک کن (شراب یعنی دل نیز آلوده) این اشارت است سوسے اینکه خدا اراده فرموده است که
 عما ربینا فی هذا الزمان - و الله قد تمت فی هذا
 دل را از هر قسم شرک و ظلم و التفات الی ما سو الله پاک کند - و نیز این هم درین آیت اشاره می کنند که
 الزمن دائرة الفسوق و الفحشاء و الشرک و العدوان -
 این شریعت برین همه اجرا مشتمل است - پس حاصل کلام این است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر آن امر فرمود
 و ماتوا الناس صغيرة و لا كبيرة فما اصبدم على
 مذکور فرستاده شد و پیغمبر نبی و رسولی نیامده که از پیغمبر شایسته از شاخه های فساد نیامده باشد و این همه شاخه ها را
 الثیران - يستحسنون السیئات و يستحلون مراً و یا کلون
 در جناب پیغمبر مجتمع شدند - باز زمانه ما آمد پس پیغمبر پس که درین زمانه چه دیدیم و بعد از آنکه درین زمانه و امره
 سمّ العصیان - و کثر دعاء الناس و قل شرفاء هم
 فسق و بدکاری و شرک و ظلم بحال خود رسیده است - نیک می شمارند بدی را و شرف می بینند اندک را
 من اهل التقی و الایمان - و انبتوا نباتا خبیثا و
 می خوردند زهرنافرانی را و بسیار شدند مردم سفید و کم شدند مردم شریف از اهل پرستش و ایمان و نجیب
 نشاءوا فی مجالس الاحاد و الارتداد و الکفران - و
 روئیدگی روئیدند و در مجلسهای الحاد و ارتداد و کفران نعمت پرورش یافتند -
 اعطوا حقوق الله غیره و اخذوا طریق الطغیان - و
 و حق را به خدا تعالی را بغیر او دادند و طریق طغیان گرفتند -
 ما بقی من قوة و لا خلق الا اعطوها لعیر الله الهیان
 پیغمبر قوتی ندارند و خلقی که غیر حق را نه داده باشند -
 مثلاً کانت الحیة جوهراً شریفاً و خلقاً اعظم فی
 مثلاً بخت در انسان جوهری شریف و خلقی اعظم بود و

الانسان - و اودعه الله تعالى اياها ليقتني نفسه في

خدا تعالى در انسان قوتہائے محبت برائے اس ودیعت نہادہ

تصور جمال ربہ المنان - وليكون له بالروح والبيان

بود تاکہ ایشان نفس خود را در اطاعت رب خود فنا کنند و تاکہ از دل و جان

و ليترقى في سبل جه ولا يبق منه اثر و يذوب

خدا را باشد و تاکہ در راہ ہائے محبت او ترقی کند و از وجود او اثری

وجودہ بنار العشق والولہان - و لكن العميان بذلوا

نہاند و وجود او بہ آتش عشق و محبت الہی بسوزد و لیکن نابینایان اس

هذه الصفة الجليلة الشريفة في غير محلها واضاعوا

مفت شریف و بزرگوار غیر محل آن خرچ کردند و محوہ بزرگ ایمان

درۃ الايمان - و وضعوا محبة الله في مواضع اهلوا النفس

را ضایع کردند - و محبت الہی را در محل ہواہائے نفس

عند غليانها و الغييان - و نسوا الله و حبه و شفقوا

و جوش آن نہادند - و خدا را و محبت او را فراموش کردند و شیفند

بالغلمان المرود و النسوان - و غابوا عن حضرة الحق

بحال امرداد و زنان شدند - و از جناب باری غائب شدند

و جعلوا حسنها فويل للعميان - لهم اعين لا يبصرون

و حسن آن درگاہ را فراموش کردند پس داویلا بریں کوراں - ایشان را چشمہا ہستند

بها و لهم قلوب لا يفقهون بها فقهوى تلك القلوب

کہ بدان نمی بینند و دلہا کہ بدان نہ می فهمند پس این دلہائے شان بغیر رحمان

غير الرحمان - و لصق بها طائفتها فلا يتركها في حين

محبت می کنند - و بدل ہائے ایشان خیال ہائے ناپاک چنان چسبیدہ اند کہ هیچ

من الاحيان - يفعلون سيئاتهم بالحرمية والاجترار

وقتے از ایشان جدا نمی شوند - بدان آزادی و دلیری بدی می کنند کہ

حتى لا يقيم منه قطّ انهم يؤمنون بالله و يوم الجزاء - ولا يتحیل
 آنکه از آن فبیده نمی شود که ایشان بخدا و روز جزا ایمان می دارند - و
 بر رویه اعمالهم انهم بخافون شقال فرة حضرة الکبرياء - فهذا هو الامر
 بدیدن اعمال شان در خیال نمی گذرد که ایشان بقدر ذمه هم از خدا می ترسند پس همین امر است
 الذی اقتضا مصلحاً ينزل بينهم من السماء - و کذا لک
 که تقاضا کرد که یک مصلح از آسمان بر ایشان نازل شود - و
 جرت عادة الله فی السابقین من اهل البغی و
 هم چنین در پیشینیان از اهل جرائم همین عادت خدا قاعی جاری
 الغلواء - و قد کتب الله قصة قوم فوج و قوم
 مانده - و خدا قاعی در کتاب خود از بهر همین امر قصه قوم
 ابراهیم و قوم لوط و قوم صالح فی القرآن - و اشد
 نوح و اقوم ابراهیم و قوم لوط و قوم صالح نوشته است و اشاره
 الی انهم ارسلوا کلام عند الفتن و العسوق و افواح
 کرده است که این همه انبیا در وقت فتنه و بدکاری می فرستاده
 العصیان - و ما عطلت هذه السنة قط و ما بدلت دماکان الله نشیا کفیع الانسان
 شدند - و این سنت کلمه معطل نمانده و تبدیل یافته و خدا بجز انسان فراموش کننده نیست - و ترا می قدر
 فکفالت هذا المرفق سن الله انکنت تطلب دلیلاً و لن تجد لسنة الله تبديلاً
 بیان الکفایت میکند اگر طالب دلیل هستی چرا که سنتی است که خدا را تبدیل نیست -
 ثم اعملوا و حکم الله انی امر قد اعطانی
 باز بدانید خدا بر شما هم کند که من چنان مرده هستم که
 ربی کما هو من شرائط المصلحین - و ادانی آیاته
 خدای من مرا آن همه چیز را داد که از شرائط مصلحان می باشد و مرا نشانهای
 و ادخلنی فی عباده الموقنین - و انه اتزل علی
 خود بنماید و در بندگان اهل یقین مرا داخل کرد - و او اندر هر گونه برکت می

برکات و انار مکانی - و ما یبقی لی من منیة الا اعطانی -
 برسن نازل فرمود و مکان مرا روشن کرد و بایچ آرزو من نبود کہ مرا نداد
 و یقینی الانسان ان یكون من بیت الریاسة و
 و انسان آرزو می دارد کہ از خاندان ریاست و امارت باشد
 الامارة و یكون له حسب و نسب - فاعطانی ربی هذا
 و او را حسب و نسب بود پس خدا سے من این شرف تمام کمال مراد او
 الشرف کہ و ما یبقی لی طلب - و کذا لث یقینی الانسان
 و بایچ طلب مرا نماند - و اہم چنین انسان آرزو میدارد
 ان یكون له وجاہة فی الدنیا و الدین - و کرامة
 کہ او را در دنیا و دین وجاہت باشد - و نزد اہل آسمان
 و عزة فی اهل السماء و الارضین - فوہب لی ربی
 و اہل زمین او را عزت باشد - پس بخشید مرا پروردگار
 عزة الدارین - و شرفی بشرف الکونین - و قد لا
 عزت ہر دو جہاں - و مرا بزرگی ہر دو جہاں شرف فرمود - و گاہے
 یری الانسان موالیه من ورثہ - ولا یكون له
 انسان نمی بیند کہ بعد از مردن او را فرزندی است کہ وارث اوست
 وله یرثہ بعد فناءہ - فیاخذہ غم و ضجر و کأبة
 پس می گیرد او را غم و بے قراری
 لعدم ابناءہ - و یعیش حزیناً و یبکی فی مساءہ
 دل و شکستی بوجہ نبودن فرزندان و غناک زندگی بسرے کد و می گریہ
 و کراہہ - فما مستنی هذا الحزن لطرفة عین بفضل اللہ و
 در شام و صبح و بفضل الہی و رحمت او این غم مرا تا یک چشم زند ہم بس بخود
 رحمہ - و اعطانی ربی ابناءً لخدمة ملئہ - و قد
 و پروردگار من برائے خدمت دین خود چند پیر عطا فرمود - و گاہے

یهوی المراء ان یعطی له دررُ معارف و علوم مخبیه -
دوست می دارد انسان که او را گوهرهای معارف و علوم برگزیده داده شود
و ان یحصل له نضار و عقار و تشبیه - قوه تشبیه الی دینی
و تکلیف و زمین و مال او را حاصل گردد - پس مرا خدای

هذه كلها بجمال الاحسان و المنه - و اقم علی بنصر
من احسان و منت خود این همه داد - و بر من نعمت باشد این
هذه الادار و نعم الآخرة - و اقم علی و اسمع من کل
دنیا و نعمت های آخرت انعام کردند و بر من از هر قسم داد و بخش
فوق العطیة - و اعطانی فی الدارین حسنین من عیاد
نعمت خود را تمام کرد و بجهت آنکه از او بطلبم در هر دو جهان خیر و خوبی

المسئلة - و قد یود الانسان ان یعطی له محبة الله
را بخشید - و گاهی انسان دوست میدارد که او را محبت الهی بپوشد

کالعاشقین الفانین - و یسقی من کاس المحبیین المجدون
عشاق فنا شده داده شود - و از جام معبودان و مجذوبان نوشانیده شود
و قد یحب ان یفتح علیه ابواب الکشف و الالهام
و گاهی دوست میدارد که بر او درهای کشف و الهام و اخبار غیب
و اخبار الغیب و الآیات - و تستجاب دعواته
و نشانها کشاده شوند - و دعای او جلد تر قبول

باسرع الاوقات - و تصدر منه عجائب الخوارق و
شوند - و از او عجایب خوارق و کرامات صادر

الکرامات - و یکلمه ربیه و یسترقه بشرف الکلمات
شوند و او را پروردگار او بشرف کلامه و

و المخاطبات - فالحمد لله علی انه اعطانی ذالک
مخاطبه بخشید - پس حمد خدای را که او این همه نعمت را بخشید

اجمع - و وهب لی کل نعمة كنت اقرء ذكرها في
 و هر نعمتی که ذکر آن در کتب یا می خوانم یا شنوم مرا
 الکتب. او اسمع - و جعلتی من المقربین - و وهب
 ارزانی فرمود - و از مقربان مرا گردانید - و مرا علم
 لی علم الاولین و الآخرين - و حل عقدة من لسانی
 اولین و آخرین عطا فرمود - و از زبان من عقده برداشت
 و املاء بملح الادب بیاتی - و حلّ کلامی بجلل البلاغة
 و به نیکین گفتارهای ادب بیان مرا پرکرد - و آراسته کرد کلام را بجلالت
 و قوی سلطانی - فوالله ان کلامی ابلغ فی قلوب
 بلاغت و قوی کرمجت مرا - پس بخدا که کلام من در دلها آن اثر
 الناس من مائة الف سيف - فهذا هو الذی
 می کند که صد هزار شمشیر نتواند کرد - پس این همان چیز است
 وضعت الحرب بها و فتحت الحصون من غیر جبر
 است که بدو ضرورت جنگ نماند و قلعه ها را بغیر جبر و ظلم فتح
 و حیث - و ما کان لمخالفت ان یبرز فی مضماری -
 کرده ام - و هیچ مخالف را مجال نیست که در میدان من
 و من یبرز فمات قهصاً بانکاری - فلماصل ان الله
 بروں آید - و هر که بروں آمد پس بلا توقف بوجه انکار من برد - پس حاصل
 کرمتمی با انواع الصنیعة - و رزقتی من نعم الدنیویة و
 کلام این است که خدا تعالی مرا بقسم احسانها بکرم کرده است - و مرا از
 الدینیة - و داعی اموری بالفضل و الکرامة و احسن
 نصیحتای دنیا و دین رزق داده است و از راه فضل و بخشش رعایت امور من
 مشوای بالتقوی و الرحمة - و بشتنی بان عیونه علی
 فرموده است و جائے آرام مرا برهم و مهربانی نیکو کرده است - و مرا بشارت داده است که

فی خلوق و مشاہدی و فی کل حالی - و انه یرحمہ
 چشم او در وقت خلوت و جلوت و بہر حال بر من است و او بر من رحمت
 و یمیننی و یوکلنی عند اہوالی - و انی اری کلاً
 بینک و بہ آرزوی آرد و امید می دہم در وقت خوفناک من - و می بینم کہ ہر چہ
 ہو عندہ کانہ ہو عندی و فی یدی - و انه کھفی
 نزد دوست گریا آں نزد من است و در دست من است - و او پناہ
 و ملجائی و توسی و عضدی - و انه سرّی فی قلبی
 من است و جائے گریز من و سپر من و بازوئے من - و او سرایت کردہ است
 و عروقی و دمی - و انی متہ بمنزلۃ لا یعلمہا الخلق
 در دل من و رگہائے من و خون من - و من ازو بدان منزلت ہستم کہ هیچ انسانے
 من عربی و عجمی - و انه خلقنی و خلق کل قوتی فرجعت
 آنرا نمی داند مگر عربی باشد یا عجمی - و او مرا و تمام قوتہائے مرا پیدا کرد پس
 الیہ مع ہذہ القوافل - و انہم رث الیہ کما ینحصر
 من باین قافلہ بسوئے او بازگشت کردم و سوئے او چنان رواں شدم کہ
 الماء من ثنن الجبال الی الاسافل - و احاطنی نقشب
 آب از بلندی ہائے جبال سوئے زیر می آید - و او بر من احاطہ کرد
 تحت رداۃ - و متعنی بانوار جمالہ فاعرضت عن
 پس من زیر چادر او پوشیدہ شدم - و مرا با نور ہائے جمال خود متنع فرمود - پس من
 اعدائی و اعدائہ - و انه نزع عنی ثیاب الوسخ
 از دشمنان خود و دشمنان او اعراض کردم و او جامہ ہائے چرک و ریم از من
 و الدرن - ثم البسنی حلل النور و اصلطانی لفتاح فی ہذا المزمین - و ابقی
 دور کرد - باز حلہ ہائے نور را پوشانید و درین زمانہ ہائے ذات خود را بگنجد بہائے من و دیگرہا
 لی غیوہ و هذا اعظم المنن - و من آلائہ انه شرع صدق
 نگذاشت و این بزرگتر احسان اوست - و از احسانہا آنیکی این است کہ او سبب مرا

و کمل بدری - فما اصابنی خیر قط لامکار الدنیا و
 شرح کرد و پدر را بجال رسانید - پس مرا برائے فکرانے دنیا گاهے دل
 هجومها - و ما آهش احد کایة علی وجهی و جبینی
 تنگ نشده - و بیچس بر رو و جبین من از بهر دنیا شکستگی را
 طومها و غومها - و الله جعلنی مسیها موعوداً و مهدیاً
 شاه نکر - و او تعالیٰ مرا سبیح موعود و مهدی موعود
 موعوداً - ففروط العلماء علیّ و قالو مزدور کذاب - و آذونی
 گردانید - پس علماء این دیار بر من زیادتی کردند و گفتند که دروغ
 من کل بامب - و کذبونی و فسقونی و جھلونی و ماخاوا
 آراینده کذاب است و از هر جهت مرا بیادند و گنبد کردند و چهل کردند و از روز صاب
 یوم الحساب - و سربوا الی جھت و ما تدبروا الاھادیث
 نترسیدند - و بطرفے واحد رفتند و در قرآن و حدیث
 و ما فی الکتاب - و جُذِبَ القوم الی هذه الصائتین
 تدبیر نکردند - و مردم قوم سلمان سوئے این آواز کنندگان
 و ما استغفروا طروق الصواب - و فرضوا لهم من اموالهم
 کشیده شدند و راه راست صواب را نخواستند - و برائے او نشان از مالهای
 و بیویهم پیدا و روا علی ردّ کتبی و لیکتوا للجواب - فما
 خود مصیبت کردند تا همیشه ردّ کتب من کرده باشند و ناجواب بنویسند
 کان جوابهم الا المسبب و الشتم و الذکر باسوء الاتقاب -
 پس جواب ایشان بجز این هیچ نبود که دشنام دادند و به بد لقب
 و دعوتهم لیبارزونی فی المیدان بفروسانهم - و لیسلوا
 یاد می کردند - و ایشانرا خواندم تا بسواران خود در میدان بیایند و هر شک
 عنی ما اختلج فی صدورهم و ما خطر فی امری یخافونهم -
 و شکی که در سینه ایشان است و هر چه در دل ایشان گذشته هم از من بپرسند

فما خرجوا من بايهم - وما فصلوا عن غايهم - وكان

پس از در خود بيرون نيامدند و از خانه خود جدا نشدند - و می بایست

من شانهم ان يسفرو وجوههم و يتلوا جبايهم بالمسرة

که اوشان ازين دعوت من خوش شدند و روئے شان و جبين شان

عند هذه الدعوة - و ان يبادروا الى و يفهموني بالكتاب

از خوشي روشن شدند و نيز می بایست که سوئے من جلدی کردند و بكتاب و

و السنة - و ان الحق يفتح القلوب المزودة و يفتح

ست مرازم کردند - و به تحقيق حق دير می گروانند و الهائے ترسند را و می کشايد

الابواب المسدودة - و لكنهم كانوا كاذبين في اقوالهم -

باب هائے بسته شده را - مگر ايشان در اقوال خود كاذب بودند پس

فقدوا مع عصيتهم و جبالهم - و قلت لهم جادلوني بالكتاب

با عماي و رسن هائے خود بجوئيدند و من اوشان را گفتم که از روئے

و السنة - و ان لم تقبلوا فبالادلة العقلية - و ان

كتاب و سنت با من بحث کنند و اگر ايس طريق قبول نمی کنند پس بدلائل عقلی بحث کنند و

لم تقبلوا فبالايات السماوية - فما قبلوا طريقا من هذه

اگر ايس هم قبول نمی کنند پس به نشانهائے سماوی مقابل کنند - پس ايشان ازين هر سه طريق

الطرق الثلاثة - و اخذ بعضهم يعتذرون اليّ اعذار

اختيار ن کردند - و آغاز کردند بعض اوشان که عذري آوردند سوئے

الاكياس - و جاؤني تائبين و بايعوني و تحاسنوا الله

من انجودانايان - و نزد من تائب شده آمدند - و خدا تعالى ايشان را

من الوسواس الخناس - و البعض الاخرون اصرروا على

از شيطان نجات داد - و بعض ديگر بر تكذيب من اصرار کردند

تكذبي - و هموا بتمزيق جلايبي - و قالوا كذبت فيما

و قصد کردند بپاره کردن چادر هائے من - و گفتند دروغ گفتی در آنچه

ادعیت و کبر ما افتریت - و انکنت تزعم انک من
 دعوی کردی و بزرگ افترا آوردی - و اگر تو گمان می کنی که از
 الصادقین - فائنا بآیة توجب الیقین - و اصروا علی
 راستان هستی - پس آن نشانها بنا که یقین را پیدا کند - و بر سوال
 سنم و ابرمونی - و اخرجوا صدری و آذونی - فارام
 اصرار کردند و بران زور دادند و مراد تلک کردند و ایذا دادند - پس
 الله آیات صریحة من السماء - فابوا و اعرضوا کما
 خدا تعالی ایشان را نشانهای صریح از آسمان بمرد پس سرزدند و اعراض کردند
 هی سیرة الشقیاء - و جهدوا بها و استیقنتها انفسهم
 چنانچه سیرت اشقیاء است - و انکار کردند و یقین کرده بود دلها
 و ما اتروا طریق الاهتداء - بید انهم نزعوا عن ارباعی
 شان و طریق هدایت اختیار نہ کردند - مگر این است که اوشان جدا شد
 بعد ما ردوا خوارق خلّاتی - و قلّ احتداد اللد و شدّة
 در تلک کردن من بعد از آنکه خوارق خدا را من دیدند - و کم شد تیزی خصومت و سختی
 الخصام - بل جعل بعضهم یخضعون بالكلام - و اتخذوا
 پیکار - بلکه بعض ایشان در اکلام نرمی اختیار کردند - و گرفتند
 الادب شرعة - و التواضع ملجئة - و حُبّ الی مَد
 ادب را طریقه - و تواضع را طریق و دوست داشته سوئے من
 امرت من الله ذی الایات - ان اعاشر الناس
 از وقتیکه امر شدم از خدا صاحب نشانها که بامروم بصیر و مدارات
 بالصبر و المدارات - و ان ابْدی الاهتتاش - لمن جاءنی
 ساسخت کنم - و اینکه ظاهر کنم خرسندی و سرور را برای آنکه
 و ترک الاختلاش - و اتخذت لی هذه الشرعة فجعة -
 نزوم آمد و سادت خراشیدن را ترک کرد - و گرفتم این طریق را برائے خود غدا -

و رجوت به من العدا تودة - فتعزى كيرهم كتعزى
و امید داشتیم بدین عادت از دشمنان آهستگی - پس کبر ایشان پشان
الجبال بعد انجیاب الثلوج - و ما یلی فیهم من الاله
ظاہر شد که بعد از انشقاق برف کوه با ظاہری شوند - و در ایشان آن ادب نیز هم نماند
المعروف المروج - و عجبت من قلبی کیت یاخذنی الرحم
که معروف و رواهی - و من ازل خود تعجب می کنم چگونه مرا بر ایشان
على هذه العدا - على انی لم الق منهم الا الاذى - و
رم می آید - با آنکه تحقیق من از ایشان بجز ایذا هیچ ندیدم - و
قد ارادوا سفك دمی و هتك عرضی و تكمونی بكلم
اراده کردند که خون من بریزند و عزت مرا ببرند و مرا بجهنم بجهنم
كالقنا - و لبسوا الصفاة - و خلعوا الصداقة و اقبلوا
خسته کردند - و پوشیدند بے شرمی را و کشیدند از خود جامه راستی را و بجز
علي اقبال سباع الفلا - الا الذين تابوا و اصلحوا
درندگان بیا آن بر من حمله کردند - مگر آنکه توبه کردند و اصلاح دهن
و كفوا اللسن و عاهدوا ان یحبوا الفحش و ان لا یتوکرا التفتا
خود کردند و زبانهای خود بند کردند و عهد کردند که از بدی پروریزند و از بدی بگریزند و از دست نروانند
و ما اسلمهم من اجر لیظن انهم من مغرم متقلون -
و از ایشان اجر خود طلب نمی کنم تا کسی خیال کند که ایشان از تاوانی زیاده
و ما اصل بین یدیم لیعطون - ولی رب کریم
می شوند و در برابر ایشان می آیم که مرا چیزی دهند - و مرا خداوندی کریم است
یکفلنی فی کل حین - و ادبر ان ارحل من الدنیا
که هر وقت شگفتی حال من است - و امید دارم که از این جهان بگذرم پیش
قبل ان احتاج الی الاخرین - و والله انی جئت الناس
زانکه که محتاج دیگران شوم - و بخدا من برای این آمدم که تا نرسد

اَلْجَزَمَ مِنَ الْحُلِّ اِلَى غَدَاةِ السُّعْبِ - وَ مِنْ الْجَهْلِ
 رَا اَنْكَ سَالِ سَوَّ بَسَارِی اِیْرَمَ بَحْشَمَ - وَ اَنْ جِلَّ
 اِلَى الْعُلُومِ النُّغْبِ - وَ مِنْ التَّقَاعِصِ اِلَى الطَّلِبِ - وَ
 سَوَّ عَلَمَ بَرَّزِیْدَ - وَ اَنْ بَا زِیْسَ رَفَقَ سَوَّ جِسْتَنَ - وَ
 مِنْ الْهَزْمِیَةِ الْخَزْمِیَةِ اِلَى الْفَتْحِ وَ الطَّرَبِ - وَ مِنْ الشَّیْطَانِ
 اِذْ شَكَلَ رَسُو كَنْدَه سَوَّ فَتَحَ وَ شَادَا نِی - وَ اَنْ شَیْطَانِ
 اِلَى اللّٰهِ ذِی الْجَبِّ - وَ اَرِیْدَ اَنْ اَضَعُ مَرْهَمَ عِیْسَى
 سَوَّ خَدَا حَاصِبَ عَجَبِ - وَی خَوَامِ كُورَ جَانِ غَارِ شَهْرَ اَرْهَمَ عِیْسَى
 مَوَاضِعَ النَّقَبِ - وَ لَكُنْ مَا صَالِحُوا وَ لَفْتُوا وَ جَوَّهَمُ
 كُورِ شَهْرَ اَرْهَمَ عِیْسَى - مَكْرُورِ شَانِ مَعَالَمِ اَخْتِیَارِ كُورِ وَ سَوَّ
 اِلَى الْخَصَامِ - وَ نَصَلُوا اِلَى اَسْهَمِ الْمَلَامِ - وَ صَادُوا سَبَاعَا
 پِیْكَارِ رُكُ خُودِ كُورِ اَنْشِیْنَدَ - وَ نَهَادُندَ پِیْكَارِ اَنْشِیْنَدَ اِلَى اَنْشِیْنَدَ
 بَعْدَ اَنْ كَا فَا كَا لَانْعَامِ - اَلَا قَلِیْلَ مِنْ الْكِرَامِ - وَ اِنِّی
 چَارِ پَا یَا یِ دَرَنْدَ شَدَنْدَ - مَكْرُورِ اَنْدَ كَمَ اَنْ كَرِیَا یِ - وَ مِنْ
 جَمْعَتِهِمْ بَا یَا تِ وَ قَمْتِ فِیْهِمْ مَقَامِ الْمُبْلَغِیْنَ - وَ نَصِیصَتِ
 نَزُو اَشَانِ - نَشَانِ اَرْهَمَ وَ رَا اِشَانِ بَحْشَمَ كَمَ رَسَانْدَ كَا یِ اِیْتَا دَمِ
 لَمْ نَصَحَ الْمُبَالِغِیْنَ - وَ كَا فَا مِنْ قَبْلِ یَطْلُبُونَ هَذِهِ الْاِیَّامَ
 وَ كُورِ اَشَانِ بَسَا یِ اِشَانِ نَصِیصَتِ دَا دَمِ - وَ پِشِ زِیْسَ طَلَبِ كَمَ كُورِ اِیْنِ رُوزِ اَمِ
 وَ اِقْبَالِهَا - وَ یَسْتَقْرُونَ دَوْلَةَ السَّمَاءِ لِیْتَقِیَا وَ ظَلَالِهَا -
 اِقْبَالِ اِیْنِ رُوزِ اَمِ - وَی جَمْعَتِ دَوْلَتِ آسَا نِ رَا تَا بَسَا یِ اَوْ دَرِ اِیْنَدَ -
 ثُمَّ اِذَا اَفْضَى الْحَقُّ اِلَى دِیَارِهِمْ - وَ تَوَلَّتِ الرَّجْمَةُ عَلٰی دَا دَمِ
 پِشِ چُورِ حَقِّ تَا وَ لَا یَتِ اِشَانِ رَسِیْدَ وَ رَحْمَتِ نَا زِلِ شَدَ بَرَا اِشَانِ اَرْهَمَ
 لَا اَنْتَظَارِهِمْ - فَخَرَجَتْ صَدُورِهِمْ - وَ اِنْطَفَأَتْ نُورِهِمْ - وَ اَنْشَا
 اَنْتَظَارِ اِشَانِ - تَنَكَّ شَدَنْدَ دَلَمَ اَشَانِ وَ فُزُورِ نُورِ اِشَانِ - وَ مَا

۱. اِنْ صَرَفَ عِیْسَى یَنْفَعُ كُلَّ اَنْوَاعِ الْحَكْمَةِ وَ الْجَرَبِ وَ الطَّاعُونَ وَ الْقُرُوحَ وَ الْجُورِ وَ غَیْرَهَا مِنْ الْاَمْرَاضِ
 الَّتِی تَحْدُثُ مِنْ فُسَادِ الدَّمِ وَ كِبَدِ الْوَدَّیْنِ وَ جُورِ عِیْسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ الَّتِی اَصَابَتْهُ مِنَ الصَّلِیْبِ - وَ الْمَرَدِ
 هَهُنَا مِنَ الْحَكْمَةِ حَكْمَةُ الشُّكُوكِ وَ الشَّهَاتِ كَمَا لَا یُخْفَى عَلَی اللَّبِیْبِ - مِنْهَا

الفینا کثیرا منهم فی السجن الجمل و تروث الاقتصاد - فلا
 و ما اکثری را از ایشان در زندان بهالت و ترک طریق میان روی یافتیم
 یزیدون ان یتخلصوا من هذا السجن و یتخذوا سبل
 پس نمی خواهند که ازین زندان خلاص شوند - و طریقه درست و اختیار
 السداد - بل له باب من حديد التعصب و الاعراض
 کنند - بگه آن زندان را از این تعصبات و اعراض و عناد و
 و العناد - فلذا لك اوسعونی سباً - و اوجعونی عتاباً - فتمائم
 است - پس از این سبب بسیار در بسیار مرادشام دادند و چشم گرفتن
 كمثل الرجل الذي كان ينفذ عملاً في مكة - لخلوة عن
 مرا در سفر کردند - پس شال ارشال شال آن کسی است که عمر خود در اندوه می
 ولد - و كان يحضر الفقراء و العراة - و يستقري
 گذرانده چرا که در اینجا فرزندان نبود - و بود که همیشه در خدمت فقرا و یتیمان می رفت و براسی
 حيلة بدعاء او دواء للبئین - فلما من الله عليه بحمل
 از زندان به دعا یا دوا حیل می جست - پس چون خدا توانای بمل زن
 زوجته - و تحقق امر حصول منيته - و غلب فی الاستقامه
 او بر دس رم کرد و امر حصول مراد او مستقیم شد - رغبت کرد در سادگی
 قبل النجاج - ليضيع الولد لشهوات اراده ها و لیکسر الجبین
 کردن بچه قبل از زادن - تا که ضایع کند بچه را براسی شهوات تا که اراده
 كالزجاج - فالحق و الحق اقول ان هذا هو مثل الذين
 آن کرد و جنین را همچو آئینه شکست - پس راست راست می گویم که این خیال
 يودون من الهدى - و يعتبون الطريق ولا يطئون اقوم الطريق و اسلمها للعراق - و كانا يطهران
 آن مردم است که از راه ستم مراد می دهند - و بر راه دشواری روند و راست تریقی را نیگزینند که سهولت تمام
 من قبل و به عون الله كالعطشان - ثم شاهت الوجه عند خروجه
 می خوانند خدا توانای را همچو تشنگان - باز بر دشت خروج من دلم زشت شدند

این حدیث در مسند احمد و مسند ابی یوسف و مسند ابی داود و مسند ترمذی و مسند ابن ماجه و مسند بیهقی و مسند حاکم و مسند ابی حاتم و مسند ابی حنبله و مسند ابی یوسف و مسند ابی داود و مسند ترمذی و مسند ابن ماجه و مسند بیهقی و مسند حاکم و مسند ابی حاتم و مسند ابی حنبله

بقدر الرحمان - و کم من داع أعولاً كما خض في البكاء
 بتقدیر خدا سے رحیم و بسیار دعا کنندگان کہ کچھ زن دردہ گرفتہ ہوتے
 عند الدعاء - و بلغت رستم الى السماء فاندلقت عند
 دعا بہ بلند آواز گریہ کرتے و افراد ایشان تا آسمان رسید - پس بزودی بیرون
 هذه الدعوات - و يبرز شخصي بتلك الجذبات - و كنت
 آدم در وقت این دعا بیرون آمد ہم بدیں جذبہ - و من
 غائباً معدوماً ما ملكت لفظ انا - فكانت دعواتهم
 غائب و معدوم ہوں تاکہ نہ ہو کہ لفظ انا - پس دعا کے ایشان بیرون
 ما لبرزنا و هلكم بنا - و لما جئتم كان من شأنهم ان
 کہ بیرون آدند ہمارا و خواندند ہمارا - و چون نزد ایشان آدم پس از ایشان
 يمشوا جبوراً - و ان يحمدا الله على بعثي و ليحيي
 ایشان ہوں کہ از خوشی پر شہدے - و ایک پر بعث من ستایش خدا تعالیٰ
 بعضهم بعضاً سروراً - و لكنهم افكروا و سبوا و سعوا في
 کشتہ ایک دگر را از خوشی ہار کھا گونید - مگر اوشان انکار کردند و ہمارا دشنام داند
 سبيل التكفير و خيرا حتى قتلهم من الاعداء لا من
 و در راہ بخیر شناختند تا آنکہ روشن شد کہ ایشان از دشمنان اند نہ از
 الطلباء - فاعرضت عنهم كاليائسين - لما رأيت في ضياعهم حل الغاشقين - و سياتي زمان
 طالبان حق - پس از ایشان امید شدہ و گراں بینم - چرا کہ از بزرگی ایشان منع خیانت کنندہ گادیدم و غروب آن زمانہ
 ينخلق عالم باهدابي - و يتبرك الملوك بمسان اوابي -
 خواہد آمد کہ پہلے بے سامن من خواہد آوینست - و بادشاہان بسورن جامہ بے من برگشت
 ذالك قدّر الله ولا داد لقدرك و ما قلت هذا القول
 خواہند بست این تقدیر الہی است و هیچ شخص اورا رد نمی تواند کرد و این قول
 من الهوى - ان هو الا وحى من رب السموات العلى
 را از ہوائے فتن گفتہ - این چیز سے نیست مگر وحی خدا سے آسمان -

و اوحی الی ربی و وعدنی انه سینصرتی حتی یسلخ
 دومی فرستاد رب من سوسے من و وعدہ فرمود کہ او مرا د و خواهد داد تا بجسمے کہ
 امری مشارق الارض و مغاربہا - و تتمیج بحور الحق
 امر من بہ شرق و مغرب خواهد رسید - و در پائے راستی بروج
 حتی یحبیب الناس جباب خزایہا -
 خواهند آمد تا آنکہ جہائے برتر طبقہ ایسے سوچ اور دم را در تعب خواهند اذاخت -
 هذا ما اردنا ان نکتب شیئا من مفسد هذا
 این آن سخائے اند کہ ارادہ کردیم کہ آنہا را در بارہ مفسدہ این
 الزمان - و نرہنا کتابنا هذا عن ازراء الاحیاء الذین
 زمانہ بنویسیم - و ما این کتاب را از عیب گیری آن گردہ نیکان منزہ داشتیم
 ہم علی دین من الادیان - و نغوذ باللہ من ہتک
 کہ بر دین از ادیان قائم اند - و ما پناہ بخدا بجویم کہ ہتک علماء
 العلماء الصالحین - و قدح الشرفاء المہذبین سراء کافرا
 صالحین کردہ باشیم - یا عیب گیری شریفان اہل تہذیب کنیم خواہ
 من المسلمین او المسیحیین او الاریة - بل لا نذکر
 از مسلمانان باشند یا عیسائیان یا از قوم آریہ - بلکہ ما از سفہان
 من سفہاء هذه الاقوام الا الذین اشہقروا فی فضل
 ہر قوم ذکر ہماں فرقہ سفہائے کنیم کہ در زیادت بیہودہ و اعلان
 المہذر و الاعلان بالسیئة - و الذی کان ہونقی الرض
 بدی مشہور اند - و آنکہ از عیب سفاہت و بد زبانی
 عقیقت اللسان - فلا نذکرہ الا بالخیر و نکرّمہ و نغزکہ
 بری باشد ما او را بجز خیر یاد نمی کنیم - و این حق این ہر سہ قوم
 و بنحہ کالاتقان - و نسوی فیہ حقوق هذه الاقوام اللہ - و نسطام جناح الحقن والرحمة - و لا نعیب
 مسلمانان و عیسائیان و ہندوان را می دہیم و بر آو شان بازوی ہرانی و برکت نمی گستریم - و این

هؤلاء الكرام نصريحا ولا تعريضا رعاية للادب - فان

بزرگان را نه به تصریح و نه بطور اشاره بدیاد می کنیم تا از ادب دور نیفتیم

فی المعارض المندوحة عن الكذب - ولا نقاب

نیز آنکه در طریق اشارات نیز هم رنگی از دروغ است - و اگرگز عیب

المستودین قط ولا ناكل ابداً لعم البیط من غیر

آنرا نمی بر آیم که بظاهر صورت نیک آید و ما گوشت تندرست جانور

المعارضه - الذين عرضوا انفسهم لكل فوج السيئات و

اگرز نمی خریدیم با آن گوشت پلایان خوراک است و مراد از عارضه آن گروهی است که

اعلنوها علی رؤس الشاهدين و الشاهدات - ولا يزالن

بر قسم بدی را بالا می گفتند و بطور علانیه ارتکاب فحش می کنند - و همیشه

يقعون فی اعراض الناس - ويحجلون دينهم ترسا عنه

قدششان همین زمانه که مردم را به آلود کرده باشند و دین خود را بوقت اظهار کردن

اظهار هذه الاحناس - و تحبه فی کل قوم کثیرا من هذه

این بریناکی را بطور سبزی کنند - و در هر قوم بسیار کس ازین فرقه

الفرتة - فان كنت لا تعرف فاستعرض الاقوام کلام

بخانه یافت - پس اگر تو این را نمی شناسی پس همه قوم را با پرس و گو

و سل من شئت عن هذه الحقيقة - و انهم من

خواهی از حقیقت ایشان سوال کن - و ایشان از عامه

عترض الناس و عامتهم ليس لهم قدر فی اعین شرفاء

مردم هستند و در چشم شرفاء اقوام با هیچ قدرشان

الاقوام - یسبون الاکابر و یکترون اللغظ بولهم من الاتهام

نیست - اکابر را دشنام می دهد و با دلی دلی بسیار شور می

تزامم بالکین تحت ذلّة و خصاصة - و یكون مدار مذهبه

آنگذند - خواهی دید ایشان را گریبان کشندگان زیر ذلت و درویشی - و مدار مذهب ایشان مال

خطابهم فیدلونه به و لو بقصاصة - فالجاصل انا ما
 حقیر دنیا سے اشد ہیں انک چیزے تبدیل نہ ہو سکتے۔ پس حاصل کلام
 فتمنا فی هذه الرسالة - الا الذين يجاهدون بمعاصيهم
 این است کہ ما رہیں رسالہ ہماراں مردم را بد گفتم کہ علانیہ ارتکاب
 و یجترؤن کالبغایا علی اوزاع الخبایة - و یظهرون عیوبهم
 مصیبت می کنند و پھر زمان بناری بر سر فرع ناپاکی دلیری نمایند - و عیوب و عادات
 و عاداتهم الشنیعة فی وسط الاسواق - و یکشفون ما
 قبیح خود را در وسط بازار کا ظہر سے کنند و مردم را آن گناہ
 مستر اللہ علیہم و یبلغون خفایا عیوبهم الی الافاق - فلا
 و انما ید کہ خدا برا ایشان پوشیدہ است و عیب ہائے پوشیدہ خود را
 غنیة لفاسق یجاءون عند العاقلین - فانهم یهتدوا بپیروان
 تا دور دراز ملک شہرت می دهند۔ پس نزد عاقلان ہرچہ در بارہ کسی گفته شد کہ خود گناہ خود ناقل
 بایدیم کالجائین - و کما قصصنا علی الشاق من قصص
 یکند آن عیب نیست زیرا کہ اوشان خود غافلے خود را پھر دیدگان خود را خراب کردہ اند۔ و ہم
 اشرار هذه الزمان فی الکتاب - فلا تغنی بها الا نفوس
 آن نفس کہ دریں کتاب بہ نسبت اشرار این زمانہ بیان کردیم - پس مراد ما از ان ہمیں
 هذه الاعتراب - و انا براء من تهمۃ ذم المستدرین
 کردہ ہا ہستند - و ما ازین تہمت بری ہستیم کہ مردم مستور را کہ
 القلیلین - و نقضهم الی عالم العالمین - و انما یدم الذین یفعلون السیئات معلنین -
 قلیل اند بہ یاد کردہ باشیم - و اوشان را بسوختنای پیغم - و ما نہ است آنای کہ ہم را آشکارا ارتکاب بدیہا بیکند
 و ای رجل یثبث فی هذا ان السیئات قد کثرت
 و کلام انسان درین شک تواند کرد کہ بدی ہا درین زمانہ بسیار شدہ اند
 فی زماننا هذا مع فساد العقائد - و ما فینا الا من یقصد
 و ما این ہمہ عقائد نیز فاسد گشتہ - و در اینجا کس چنین نیت کہ

هذا فصل من العامة والعمائد - وكثرت الفرق الضالة -
 تصديق این امر نمکد پس از عوام و خاص پیرس - و فرقه های ضاله بسیار
 و تراءت فی کل طرف الضلالة - و اکل المتعصبون القذرها
 شدند و در هر طرف ضلالت پدید آمد - و مردم متعصبان خوردن نجاست
 تاكل الجلالة - و الاصل فی ذالت ما روى عن سيدنا
 روا داشتند چنانکه گاه پلید خوار نجاست می خورد - و اصل در بیان این ضلالت
 خیر الانام - و افضل الانبیاء الکرام - و هو انه قال علی الله علیه و سلم
 آن حدیثی است که از بزرگترین پیغمبران جناب نبی صلی الله علیه و سلم مروی شده و در این
 حین اخیر عن اواخر الايام لتسلکن سنن من قبلکم
 است که آنجناب در حالات زمان آخری چنین فرموده است شما بر طریق کسان
 حذو النعل بالنعل - و اراد علیه السلام من هذا
 خواهید رفت که پیش از شما گذر شده اند و این متابعت پیغمبر را بری شل بالنعل خواهد بود - و درین
 ان المسلمین یشابهونم فی جمیع انواع الدجل و البطل
 حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ماده فرموده است که هر چه پیشینان از دجل و بطل
 و قال لتأخذن مثل اخذهم ان شبرا فشرأ و ان
 و فسق و فجور کرده اند شما نیز هم آں را خواهید کرد - و فرمود که شما خواهید گرفت در اعمال و افعال و فسق
 ذراعاً فذراعاً - و ان باعاً فباعاً - حتی لو دخلوا جحر
 مانند گرفتن ایشان اگر یک بالشت بود پس شما هم بالشت و اگر بقدر دلازی دست بود پس شما هم بقدر دلازی دست
 ضرب لذهابهم معهم - و لا یخفی علی العالمین ان بنی
 تها از خواهید کرد و بعدی که اگر ایشان در سواد سواد خنیده باشند شما هم خواهید خرید - و بر عالمان
 اسرائیل قد انتزقوا علی احدى و سبعین فرقة -
 پرشیده نیست که بنی اسرائیل بر یک و هفتاد فرقه تقسیم شده بودند -
 فواجب منطوق هذا الحديث ان تكون کثرتها فرق
 پس منطوق این حدیث واجب کرده که فرقه های سیدنا جناب خاتم الانبیاء

امۃ سیدنا خاتم النبیین عدۃ - و هذا الاختراق لم
 ملئ الله علیه وسلم هم یرین مقدار باشند - و این اختلاف فقط در
 یکن فی القرون الثلاثة من قرن النبوة الى قرن تبع
 قرون شد که تا زمانه تبع تابعین ست نبود

التابعین - بل ظهر بعد تقاد الاعوام و السنین - ثم
 بگذشتن سالها و پیر آمد - بعض روز

ازداد یوما قیما حتی کمل فی هذا الزمان - عازاد الیوم و فزع
 بروز زیاد شد بعد که درین زمان بحال رسید چرا که کینه زیاد شده علم

العلم من صدور الرجال و النساء - و اتخذ الناس
 از سینه های مردان و زنان کشیده شد - و مردم آمارا نام

انتم بهالا - الذین ما اعطوا علما ولا کاهل القلوب
 خود آفرینند که علم و عقل نه می داشتند و نه دانشا هیچ

حالا - فضلوا و اشاعوا ضللا - و نری ان شکوة
 اهل امة حال می داشتند - و گمراه شدند و گمراهی را شایع کردند و بی بین

الدين و صیت جده دینا قد اذنت الى الجبار - كما
 که شوکت دین و آوازه بزرگی رب ا باز پس آمد سوس که و مدینه و فوج آل

تأذ الحية الى محرمها عند الاوشاز - ما بقى عظمة
 چنانکه از باز سوس سوراخ برقت سختی باز پس می آید - باقی نمانده است

الدين و عزة حدوده الا فی مكة و المدينة - و تری
 عظمت دین و عزت حدود او مگر در مکه و مدینه - و درین

فیهما اطلال هذه الهامة کعقبان قليل من الحضنة
 هر دو شهر آثار باقیه این علامت خرابی دید مانند در تلیل بمرز خزینه

وان کنا نری بعض بدعات ایضا فی هذه الدیار
 و اگر چه ما بعض بدعات درین ملک هم در بعض مردم می بینیم

فی قلیل من العباد - و لکن قد طردوا اضغاث ذلک
 در اندک مردم مگر در دیگر بلاد چند در چند ازان
 علی غیر ما من البلاد - ثم معذالک لا یجحد یسمع قوۃ
 زیاده این بدعات را یابیم - باز با این همه خوشترست قوت اسلام
 الاسلام و عرضه الا فی تلک الارض المقدسة - و
 و راسخ طیب آن در همین زمین پاک سے یابیم - و زمین
 اما الارضون الاخری فلا تراها الا کالاتمان المنجسة -
 دیگر کہ هستند می بینیم کہ همچو مکانهای نجس نمودار شده اند
 فالماصل ان الذنوب کثرت فی هذا الزمان مع ترک
 پس حاصل کلام این است کہ درین زمان گناہاں بسیار شدند و ترک
 الحیاء - بل ہی اذ دخلت فی العقائد والاداء - و جاهر الناس
 ملایه ہواں بلکہ این گناہاں در عقائد و اداء داخل کرده شدند و مردم علانیہ
 بها و صادر الزمن کاللبلة اللیلة - و علی ذلک تری القسوس یفعلون
 ارتکاب آن سے کنند پس این زمان چنان شدہ است کہ شب تاریک و راجح نور نشاندہ با آن ہستی
 الناس با غلوطات فی تحریر و بیان - و یعرضون علی
 کہاریاں گراہے کنند مردم را بہ مغالطہ در تحریر و بیان - و پیش سے کنند بر مردم
 الناس اصولهم و بنائا من اهل صلیبان - و یرغبونهم
 مال ہائے ایشان را و دختران عیسائیہاں - و در مذہب
 فی ملتہم بعتقاد و عقیان - و یزینون حریتہم فی اعینہم
 خود ایشان را بزر و زمین می دہند - و زمینت می دہند در چشم او شان
 و یعتقدون من الطفت صدامۃ - فیری المرتدون ان
 آزادی و اسبہ قیدی خود را و لطیف تر شرب ایشان را می نوشاند - پس ہی پیشتر
 الصوم و الصلوة و الحقة کانت علیہم کفرامۃ - فالمتخص
 کہ صوم و صلوة و پیرہیزگاری بر ایشان همچو مآذیہ بود - پس حاصل کلام این

و در این کتاب که در این باب است و در این باب است و در این باب است

ان الکفر یحارب کتل هذا و الحرب سجال - و الله غیر
 که از حرف مخالفان این قسم جنگ شروع است و در جنگها همیشه اصول است که هیچ فرقی نماند
 له بینة فکیف یصدر منه اعتزال - و ما ینقیضه یوم
 نمی نشیند بلکه هر عمل را مناسب آن جواب می دهد و خدا بر آن دین خود غیرت می دارد پس چگونه از
 الا و البعدات تنجده - و العدو یحرف الکلم و یتزید -
 که نه کش صادر شود - و پیچ روزی نمی گذرد مگر بدعات تازه می شوند و دشمن تخریب میکند و از پیش خود
 و افتراقت الامة الاسلامیة و دگب کل احد جدة
 زیادتی است تراشد و فرقه فرقه شد گروه مسلمانان و هر یکی در امر دین راه دیگر
 من الامر - فذهب رجال الی قوانین القدوة و الفطرة
 اختیار کرد - پس بعضی مردم از گروه این مذهب پیغمبری رفقتند -
 من الزمر - و قالوا لن نقبل معجزات الانبیاء و
 و گفتند که ما معجزات انبیاء و کرامات برگز قبول
 الکوامات - فانها قصص لا یصدقها قانون الفطرة و
 نمی کنیم - چرا که این همه قصه ها هستند و قانون نظرت از انقضی
 لا یجد نموذجا منها فی سلسلة المشاهدات - و
 نمی کند و هیچ نمونه آن را در سلسله مشاهدات نمی یابیم - و
 اختار قوم سوادا اعظم و لو جمع الاستراد - و قالوا من
 قومی دیگر گروه عظیم را اختیار کردند که آن گروه از مردم شرعیه باشد
 سلك الجدة اومن العتاد - و لا یعلمون ان الاجماع
 رگفتند که هر طریق مستوی را اختیار کردیم پس چه باجماع زد او اندک شهادت را در آن بماند - و نمی دانند
 قد کان الی زمن الصحابة - ثم حدث الفیج الاعوج
 که اجماع تا زمان صحابه رضی الله عنهم بود - باز فیج اعوج پیدا شد و
 و انخرط کثیر منهم من المجادة - و لذلك اشتدت
 بسیار کس از صراط مستقیم منحرف شدند - و از همین سبب ضرورت

و هذا مثل من امثال المجاهلية یضربون علی الاتباع - و الغرض منه مدح الاجماع - و قالوا من شد و انفراد
 این شایسته است از مثل کلماتی که در این باب است و در این باب است و در این باب است
 عن الجمهور - فمشاه کتل و جل نزل تبعة و ما نزل یجد من الجمهور - فجاء المیل و جوت به مع جمیع ما کان من
 و از جمهور علیه من مثل امثال آن صورت که در این باب است و در این باب است و در این باب است

الضوورة الى بعث الحكم من الرحمان - و كان ذالک
 شد که خدا تعالى برائے رفع اختلافات حکم کننده را بفرسید - و این از طرف
 و عدم الله النان - فان القوم جعلوا القرآن عضين - و ادعى بعضهم انهم من المحدثين -
 خدا نشانی وعده بود - چرا که قوم مسلمان قرآن را پاره پاره کردند - و قوسه دعوی کرد که ایشان از محدثان
 و شتموا عن ذراعیهم لتخطیة المقلدين - و قوم آخرون
 هستند - و برائے خطاوار قرار دادن تقلیدین آستین از سر و دست خود بر جنبید - و قرعے
 يقولون ان الاسلام قد بطل في هذا الزمان شرعه -
 دیگر پیدا شده اند که می گویند که شرع اسلام در این زمانه ابطال شده است
 و تبعه و ضربه - و قالوا ما هو الا كسر الباردة - و
 در پستان او پیچ شیر نموده - و گفتند که شریعت همچو اسفند شب گذشته است -
 ليس كسوم القروح بل كالاشياء القارحة - و قد بئوا
 و همچو مرهم زخمها نیست بلكه خود زخم پیدا کننده است - و اوشان
 ثلاث الاداء - و تتوا هذه الاهواء - فانظر كيف تبادى
 این رائے را در مردم شهرت داده اند و این هواهای نفس را فاش کرده اند - پس به پیش که
 اعتیاض المسير - و سوت هذه العقيدة في اکثر
 چگونگی پیچیدگی راه و دشواری آن دراز شد - و این عقیده در اکثر مردم از
 الناس من الفقير و الامير - و صارت الشريعة كباير
 فقير و امیر سرایت کرده است - و شریعت همچو چاه
 معطلة و مصر حصيد في اعين الحكام - فلا يحموز
 بیکار و شهر ویران گردید در نظر حکام و حاصل
 جنى عودها كما هو حقها من دال الاسلام - و ما
 نمی شود میوه شاخ او از دولتها سے اسلام چنانکه حق دوست - و هیچ شایسته
 نوبی ملکا من ملوک ملتنا عند الاثام - ان يراعى
 از شاهان اسلام بوقت سزای گناه نمی بینیم که بر دقت

حدود الشریعۃ عند تنفیذ الاحکام - بل یتوعدون
 صادر کردن احکام رعایت حدود شریعت کند - بلکہ از غضب
 غضباً اذا وعظوا لهذه السبیل - و لا یتخافون قهر
 افزودن می شوند چون برای این راه وعظ کرده شود و از قهر خدا تامل
 الرب الجلیل - یقطعون الآثاف و یتقنون العیون - و
 نه می ترسند - بینی را می برند و چشم را کور می کنند و
 یحرقون بادی جرم و یحرقون - و مع ذالک لا یتستقرو
 به ادنی جرم میسوزانند و غرق میکنند - و با این همه یقین را
 الیقین و یتبعون الظنون - یدبح کثیر من الناس
 نه می جویند و پیروی ظن میکنند - بسیار مردم وقت غضب شان
 عند اشتعالهم - و قل من غم بنوالم - یقتلون الناس
 زنج می شوند - و کتر است آنکه از عطیہ شان بہرہ داشتہ باشد مردم را
 بقصاصہ - و لو کان من ذوی خصاصہ - و اذا اعتدتم
 برای اندک چیز قتل می کنند اگرچہ از ناداران و مغلسا باشند - و ہر گاہ
 شبهة فی خیانة رجل من الرجال - فلیس عندہم
 او شان را بہ خیانت کسی شبہ پیدا می شود پس نزد شان
 جزاء من غیر سفک الدم و الاغتیل - یسلون البراء
 سزائی آن شخص بجز خون ریختن و کشتن ایچ نیست - مردمان بگاہ و
 للکرب - و لا یخافون الله و یوم تزلزل النوب - لا یواعون
 پاک را بہ اندوہ می سپرند و از خدا و از روز زلزلہ آردن مصیبت
 العدل عند المكافات - و لا یمیلون من المصاف الی
 نه می ترسند در وقت پاداش رعایت عدل نمی کنند و از جنگ سوسے صفائی
 المصافات - لا یعلمون شرائط ارباب الامر و السیاسة -
 محبت میل نمی کنند - نمی دانند کہ اہل حکومت و سیاست را بر کدام شرائط پابند باید

وما أعطوا حظاً من الفراسة - يقولون انا نحن المسلمون
وایچ بهر از دانست ایشان نداده شد - می گویند که ما مسلمان هستیم
و يعملون على رغم وصايا الاسلام و لا يخافون - پیدادور
و بر عکس وصیتهای اسلام عمل می کنند و نمی ترسند - بران
على السير التي تبائن الورع و التقاة - و لا يباليون الصدق
بیرتنها مداومت می کنند که مخالف تقوی و پرهیزکاری هستند - و حاضر سجد
و لا يقربون الصلوة - لا يأخذون سبل العدل عنه
نمی شود و نماز را قریب نمی آیند - بروقت بیدن لغزشهای مردم
روية عشرات الناس - و لا يهزمون عند طلب
راه عدل نمی گیرند - و بر جستن عیب لم بر زور خود می انگشند
المثالب و يتكئون على السعاة الذين هم كالحناس - و كثير
و در وقت عیب جوی طریق احتیاط نگاه نمی وردند و بر بدگرایان تکیه می کنند که همچو حیواناتند
منهم ينفذون اموال الرعايا في الشهوات - و يلهون
و بسیاری از ایشان مالهای فراهم آمده از رعیت را در شهوات خرج میکنند - و بظلم
بالظلم ثم ينفقونها في مواضع الهنات - و لا يراعون
می گیرند باز در جاهای بدی خرج می نمایند - و محل نیکی را رعایت
مواقع البر و يتمايلون على الاسراف - و ما تزامم الا
نمی کنند و بر اسراف زور می دهند - و ایشان را انحرافی
في مواضع اللعب و اللهو لا على سواد الانصاف - و لا
دیدگر بر در مکان های لعب و اللهو بر مقتضای انصاف - پس
شك ان سيئات الملوك ملوك السيئات - لما يبلغ
ایچ شك نیست که بدی پادشاهان پادشاه بدی است - چرا که
اثرها الى الجائز و الايتام و الصالحين و الصالحات -
اثر آن بدی لم تا بیوه زنان و یتیمان و نیک مردان و نیک زنان می رسد -

و کم من رجال یفعلون بظلم بعد النہاہة - و یزدرون
و بسیار مردم اند کہ بیاعت ظلم ایشان پس از تائیدی و بزرگی گنام می شوند بوجہ رؤ
لودہم بعد الرجاہة - و تروی ہمس یضیقون علی الناس
کردن ایشان بعد از وجاہت حقیر شرم می شوند - و بر مردم راہ ملاقات
سبیل لقاءہم بالیوابین - فینجد الی السعایة طریقا کثیرا
بدر بانان تنگ می کنند - پس غمازاں موقع غمازی
من الساعین - و یاتون ابوابہم و یدعون ثبوتا و تحقیقا -
می یابند - و بر در او شاں آں غمازاں سے آیند و گویند کہ ما فلان
لیطلبوا لشمل غریب تقریقا - و یفعلون اضالیل - و
امرا بشیوت رسانیدیم تا کارہ بار و سلسلہ مغلومی را بر ہم زدند - و مقامے دور از راستی می تراشد و
یلفقون اباطیل - فینفخون بہا الضعفاء المجرورین و یولون
اورد باطلہ را با ہم پیوند می دهند - پس بدال افترا مردمان ضعیف خستہ حال را
المتالمین - و یحققون الاذواج علی ازواج - و لا یراعون
سے کشند و در منداں را در سے رسانند - و زن را بر زن ہا سے کنند - در رعایت حقوق
حقوقہن و ینہجونہن کنعاج - لا یسظرون الی البلاد
شاں نہ می کنند و اچھو پیش ہا رنج می نمایند - سوئے ملک نمی بینند کہ چگونہ
کیف خربت - و تشعثت - و الی الرہایا کیف تعکست
خراب شد و پر اگندہ شد و نمی بینند سوئے رعایا چساں برجائے خود
و تعلشت - و الی الاجناد کیف نصبت و وصبت -
شک شدند و امر شاں مختل گردید - و سوئے لشکر کہ چگونہ در رنج و تکلیف اند
و الی الجیاد کیف عطلت و عطبت - و لا یترکون
و سوئے مردنہا چگونہ سطل شدند و در رنج افتادند - و نمی گذارند بیکر ہم
درہما تما و ظفوا علی ضیاع الرعیتہ - و لو حکمت و اہم
ازاں مال کہ بر آب و زمین رعیت مقرر کردہ اند - و اگرچہ مویش ایشان

و ضاعت ذروعهم من الآفات السماوية او الارضية -

مردہ باشند و ذراعتہا ضایع شدہ باشد از آفات سماوی یا ارضی -

و یساقبون للخراج و لو لم يتعمد الارض العهد - و

و در شکنجہ می کشند برائے خراج و اگرچہ بروقت بمان نباریدہ باشد - و

ایچول الملک و ذابت من الجوع الکباد - و لو اعوزت

اگرچہ خشک سال عام بودہ باشد و جگہ از گرسنگی گداز شدہ باشد و اگرچہ چاه و چینی

العلوفات - و عزت الاقوة - و لا یبالون حتی تهلک

تا باغ پروریدہ باشند و قوت مردم عزیز الوجود گردیدہ - و بیج پروا نمی دارند تا بپوش

الرعایا او تلفظم ارض الی ارض لشده استواء الميرة -

رعیت می پروا یا از زمین سوتے زمینے افکنده می شود برائے حتی تا حاصل کردنی

و یتجهون مع صبیانهم سائلین علی ضعف من الميرة -

رزق - و برادران بچہ و سوال کنندگان می گردند باوجود ضعف و تا قاتی رزق نفس

و لا یملکون فتیلا - و لا یجیدون الیه سبیلا - لا

و مالکد نمی باشند خوار - و نہ بدان راه بے یابند - باقی

ببقی الامر متاع لیستظفروا به علی الایام - و لا ضیاع

نہ بے ماند ایشان را متاع تا بدان بروز بایسے گردش خود و در چند و نہ زمین باقی ماند

لاینبه سنة بهما و یجمع صائل کالضغام و عدم الریف و منع بیع الارض من

چرا کہ سال به بار آورد و غارت یکند و گرسنگی می خورد یکند و زمین خشک باشد و باران از فروختن زمین مانع

الحکام - و تشتت البلیة حتی تسقط النساء الاجنة -

می کنند - و بلا بدرجه غایت سخت می گردد تا بحدی کہ زنان بچگان را می افکنند

و یقول الابتاء و لا یجیدون الميرة - و مع ذالک یستقریم

و مزد زایل فریاد می کنند و رزق نمی یابند - و با این همه ایشان را

الشرطیون لخراج الملک و یاخذونهم اخذة رابسة -

سپاهیان خراج گیر تلاشش می کنند و می گیرند ایشانرا سخت گرفتنی -

و یاقبوز و یقولون این تفرون و علیکم هذه باتیة -
 و در شکستے کشت و سے گویند کجا سے گریزید بر شما اینقدر روپیہ آتی است
 فییکون و یقولون یالیت المینة کانت القاضیه - ولا
 پس این بے چارگان گریہ می کنند و می گویند کاش امروز سرت فیصلہ میں زندگی
 یسمعون زفیرم - و لا القوا معاذیرم - هذه همیشه رعایا
 کرے - و زیاد ایشان نمی شنوند اگرچہ از برگزندند - این زندگی رعیت
 و هم علی الادانک یضضون - و یضربون الحن و یتمرمون -
 ایشان و ایشان بر تخت ہائے خندند - و شراب می نوشند و از خوشی بے جنبند
 و بالجواری یلعبون - و فی الیالی یزنون - و فی النصد
 و بازان بازی می کنند - و در شب ہا بد فعل می کنند - و در روز ہا ظلم
 یظلمون - و اذا جاءهم احد من الذین احابتم مصیبة
 سے کنند - و اگر یکی از آنان نزد ایشان بیاید کہ مصیبت زدہ
 و اخذتم داهیه فیشتمون و یکفون - و اذا عرض علیہم
 و حوادث رسیدہ اند پس دشنام بے دہند و دفع کنند - و چون قصہ مصیبت
 قصہ مصیبتہم تضرعاً و آدایا - فیخضون ساکتین و
 خود را بتضرع و ادب عرض می کنند - پس خاموشی سے مانند و
 لا یزدون علیہم جوابا - و لا یعبون بمقام - و لا یبالون
 جواب شان نمی دہند - و هیچ پرواہ گفتگوئے شان نمی کنند و نہ پرواہ
 تضرع و ما تزل لهم من احوالہم - و لم یزل امر الظلم
 تضرع و مصیبت شان سے نمایند - و ہمچنین ظلم زیادہ سے
 یزداد - و النفوس تصاد - حتی یبور الرعایا و تحترق البلاد - و انہم
 مردد - و جان ہا شکار سے شوند - تا آنکہ ہلاک می شود رعیت و خراب میشود شہر - و
 من ملوث المسلمین - و لا نقص علیکم قصہ الاخرین -
 ایشان از بادشاہان اسلام اند - و قصہ دیگران بر تو سنے خوائیم -

فندعوث یا قدر السماء - این افت من هذه الامراء -
 پس اسے تقدیر آسمان تڑائی خوانیم - ازیں امیراں کہا دور می آئی -
 الرعايا یصلحون الارض بشتق الانفس للزراعة و الفراسة -
 مردم رعیت زمین را بصد شقت قابل زراعت و نصب درختان می کنند
 و اذا استخرجت فیکبتون الخراج علیهم و لا یؤدرون
 و چون قابل زراعت شد پس این امرا برو خراج خود مقرر می کنند
 شرائط السیاسة - و من العلوم ان الرعية قودی
 بغير انیک شرائط رعیت بجا آرند - و این علوم است کہ رعیت خراج کامل
 الخراج الی الولاية - لکونهم من الحماية - و اذا فانت
 ازیں وجه سے دہ کہ ایشاں حامیان و حافظان ایشاں ہستند پس چوں
 شرائط التقہد و التکفل و الحماية - فزال الحق کانت
 شرائط حاکمیت و ذمہ داری و نگہبانی محفوظ ماند
 الرعايا خرجت من تلك الولاية - بل الخراج ما بقی
 مردم رعیت دریں ولایت نماندند - بلکہ دریں صورت آن
 خراجاں الذی یوظف علی الفلاحین - و صار کالجزية
 خراج نماند کہ بر مردم زمینداران مقرر کردہ میشود - و ہمہ آں جزئیہ
 التي تضرب علی رقاب اهل الذمة المغلوبین - فلما صل
 شد کہ بر گردنہائے اہل ذمہ مقرر کردہ می شود - پس حاصل
 انهم یاخذون خراجهم ان اصاب المطر ارض الفلاحین -
 این است کہ ایشاں خراج خود از زمینداران سے گیرند اگر
 او لم یصیب - و هذا عدلهم فانظر و اعجب - و
 بارش نشود یا نشود - و این عدل ایشاں است پس بین و تعجب کن - و
 کہ انک انہم عادات انھوی لا یمکن شرحها - و لا یوسی جرحها -
 ہم چنین ایشاں عاداتہائے دیگر نیز دارند کہ شرح آں ممکن نیست و نہ زخم آنہا قابل علاج -

تمر لیا لیم بالخمر و الزمر - و نهرهم فی الترد و القس -
 شب اسے شان در خمر و زمر زدن می رود و روز اسے شان در زد و تماریکند
 و معدن اللت یتقی کل منهم ان یکون مهیا فی عین
 و باوجود این هر یک از ایشان آرزو سے دارد کہ در چشم مردم باہمیت
 الناس - و مظفرا عند الباس - و یخدم عظیمۃ النعمة
 باشد - و در وقتہای جنگ مظهر و منصور بود - و کو ایشانرا در شہوات
 فی الشهوات الدنیا و لذاتہا - و مستغرقین فی ملاحمہا و
 دنیا و لذتہای آن شدید المص خوابی یافت - و در لہو و لعب دنیا
 بچلا رہتا - لا یفارقون کاس الصہباء - و لا ادناس الندماء -
 و کارہائے بھالت آن غرق خوابی دید - از چاہائے شراب جدا نمی شوند و از ناپاکی محبت
 لا یطیقون ان یسمعوا نصیحة - او یمیتلوا من الوعظ کلمۃ -
 ہم نشینان و ہم کاسہ شراب دوری و ہجر از نمی کنند - طاقت نمی دارند کہ نصیحتے را بشنوند یا برداشت
 نیاخذہم عزۃ و یتوغدون غضبا و غیرۃ - و یکون اکرم
 یک کمر و غہ کنند - پس خیال بزرگی خود ایشان را می گیرد و سینہ شان از غضب و غیرت پری گردد
 الناس علیہم من ذین ہم حالہم و حمدہم و اعمالہم - یجدون
 در بزرگتر نزد ایشان کیے است کہ حالات بد ایشان را نزد شان نیک نماید و تعریف ایشان
 الامادۃ و الدولۃ فی حوادث السن و عنفوان الشباب فیہم
 و کارہائے ایشان کند - فرازدادی دولت دارد اوکل جوانی خود سے یا بند - پس
 اھواءہم و ندماءہم الی طرق التباب - لا یکون ہم معرفۃ
 خواہشہائے نفسانی شان و دوستان ہم پیا لشان ایشان را سوار ہلاکت می کنند - نمی باشد
 بتدبیر الناس و ضبط امورہم - و لا یطلعون علی ضمائہم
 ایشان را معرفت تدبیر مردم و نہ این عقل کہ چنان امور رعیت مضبوطی باید کرد و بر خیالات
 و مستودہم و لا یعطی ہم دھاء یحفظ بہ اقتضاء و وسط
 پرشیدہ شان اطلاع نمی دارند و آن عقل ایشان را نمی دہند کہ باطن طریق اعتدال را رعایت کردہ باشند

و اعتدال - فیسرفون و تکنون ذخائر الدنیا و خزائنها
 پس اسراف می کنند و ذخیره ای دنیا و مال را بر ایشان
 علیهم و بال - و ان اصابهم غم فلا یكون لهم صبر و
 و بال می گردد - و اگر ایشان را غم رسد پس صبر و استقلال از
 استقلال - و دجما یذهبون الی نهایر باقدهم فیصل
 دست می دهند - و بسا اوقات دیده و دانسته در پلاکتها می افتد پس
 علیهم غضب الله و یاتی زوال - لا یرضون عن تخفیر اتقن
 غضب الهی بر ایشان نازل می شود و زوال می آید - از دانشندگی راضی نمی
 امور السلطنة - و یخذون الرعاع اخذانا کالغنوة
 شدند که امور سلطنت را به ضبط آورده است و همچو زنان مردم گنبد را دوست می گیرند
 فیکون آخر امر ایشان خودکشی می باشد یا جنون یا رسوائی و
 التبار - لا یعطون فراسة صیحة - و لا کالعقل قریحة
 تباری - ایشان را فراست صحیح نمی دهند و نه طبیعت صحیح دانشندان
 و تعلم ان من شرائط الالی ذی المعالی - ان یعط له
 و می آید که از شرائط فرما را این است که دماغ او بلند باشد
 من دماغ عالی - و عقل یبلغ الی الاعماق و الموالی - و
 و او عقیق دارد که تا عمیق در عمیق و گردا گرد برسد - و
 فرد یحیط الاسافل و الاعالی - و ان یعرف ضمیر المتکلم
 فرد می دارد که احاطه اسفل و اعلی کند - و اینکه نیت پوشیده کلام گفته را
 و یشرق بین المتکلف و المتکلم - و یکن علی بصیرة
 بشناسد و در شکفت و در روشنایی حقیق فرق قائل گردد و در اجمال بصیرت داده باشند که گویا و را از
 کانه لوی بذات الصدور - او تکمّل بها کان من
 راز را آنگاه داده شد - یا بجهانت دانست آنچه راز پوشیده بود

السور المستور - و من شرائط الامارة ان يُفوق الامير بين
 و از شرطهای فرمان روائی این است که نزع کند
 الورم و الوثاق - و ان يفهم دقائق الامور السياسية -
 در آس و مزه شدن بکثرت پی و باریکهای امور رعیت پردی - بفهم
 و يفوق لایزاله جميع اركان الوزارة - وان يعظم رعبه و تنفذ
 و بر راس همه وزیران راس او غالب باشد و رعب او عظیم باشد و بیک
 احكامه بالاشارة - و ان يقدر على ضبط الامور و
 اشاره احکام او نافذ شوند - و اینکه قادر بود بر ضبط امور و با اعتماد تمام
 الاخذة فيها بالثقة - و ان يودهها بالتدوي و المضاء فيها
 کارهای سلطنت تواند کرد - و اینکه امور سیاسی را چنان ادا کند
 على وجه البصيرة الصادقة - و ان تكون له الخوار
 که اندرون آن بخرد و در آنها بوجه بصیرت فرود و دایکجه فرود باشد دانش دل او
 و دایة القلب كالخضر عند اعتياص المسير - و عند الفتح
 در راه های پیچیده و در وقت داخل شدن در راه های خطرناک از آفت
 السبل الخفية من دقائق التاثير - ولكن كيف يدركون هذا المقام -
 تهریر را بیک یا دو باشد مگر این مردم چگونه این مقام را بیابند -
 و لا يخافون رهم العلام - و لا يتكلمون بوجه حليق
 و ایشان از خدای دانه غیب نمی ترسند - و به روش کثاده گفتگو نمی کنند
 و لا ينطقون الا بعيس و لسك ذليق - فلذا اللث يلتبس
 کلام نمی کنند مگر چینی بر چینی و به زبان تیز - پس از بهر این راز
 عليهم سر الناس - و لا يطيقون ان يوزوا الناس
 مردم بر ایشان پوشیده می ماند و نمی توانند که همه وزن ترازو مردم را
 وزن القسطاس - فيتو غرون غضبا على من يستحق
 وزن کنند - پس بر می شود سینه شان از غضب بر کسی که

الروح و يرحمون من هو كالحناس - يودعون المستحقين
 مورد رحم است - و رحمے کند بر کسے کہ بچہ شیطان است - بی سببند اہل استحقاق
 لہما - و يعطون البطالین ذہبا - بچاریب اللہ قلوبہم -
 را گرمی آتش - و بیکاران و بدروشان رازری دهند - جنگ می کنند با خدا تاسے
 و یسر الشیاطین ذنوبہم - و الذین یختارون لئلا یدہم و یتہبہم
 دلہائے شان و خوش می کنند شیطان ہر گناہ ہائے شان - و آنگاہ در حالت کودکی شان
 فی عہد الصبا - قم یزغبونہم فی الخمر و الزمر و علی نادمہ
 برائے تادیب و تہذیب ایشان نقیب می شوند - پس ایشان برائے شرب و مزاجیر ایشان را
 علی الہی - و یستقرون حیلًا لذلک فی اوقات المطر و عند
 رغبت می دهند کہ تا بر بلندی کوہ و پشتہ امام شراہ بنوشند - و برائے این کار در وقت بارش و
 ہزیز نسیم الصبا - فیتوقون من الشراب فی بعض الاوقات
 وزید نسیم صبا جلد ہائے جویند - پس اندک اندک از شراب در بعض اوقات می
 ثم یزیدون و یدامون و ینشاءون فی مثل ہذا الصاۃ
 نوشند - باز زیادہ می شوند و براں ہمیشگی می کنند و در ہمیں عادات نشو و نما می یابند -
 و یقولون ہل من مزید عند المنادیات - و یحذون الی
 و در جلسہ ہائے شراب می گویند کہ اگر زیادہ است آن ہم بیاید - و سوائے کامل
 استیفاء اللذات - و کذلک یستودون کتاب اعمالہم قبل ان
 کردن لذات سے ثبتند - و ہم چنین نامہ اعمال خود را سیاہ سے گنبدہا
 یخضروا اذہم - و یقل عذابہم - و یتعودونہ یوما فیومًا
 ایک سیاہ شود پا جامہ ایشان یعنی موسے زمار بر آیند - و ہر گز در بوت ایشان - و ہر روز عادت
 و لا یبالون لعنا و لا لوما - و یزعمون ان الخمر یقویہ
 خمرے کنند و از لعن کسے پروا ندارند - و گمان سے کنند کہ شرب بد نہائے
 ابہ انہم و یوقظ ثعبانہم - و یغری علی البغایا شیطانہم -
 ایشان را تقویت می بخشد و مار ایشان را بیدار می کند و شیطان ایشان را بر زنان فاسقہ می انگیزد

و یطینون ان الخمر تحط عنهم ثقل النجوم - و تضع عنهم
و گمان می کنند که شراب از ایشان بار غما دور می کند - و بارگران غما را
عباء النجوم - و یقولون انها تقرح الهال و تویل اللغوب
از سر شاخ زو می آرد - و می گویند که شراب دل را قوت می دهد و ماندگی و نیستی
و الاضمحلال - و اذا شربوا فیهذون طول النهار - و
را دور می کنند - و چون نوشیدند پس همه روز پیاده گوی می کنند - و
یصدرون علی من لم یذق من الاحباب و الانصار - و
هر که گاهی نه نوشیده است از دوستان و مددگاران برده اصرار می کنند که
یقتدمون الیهم کاسا بایدیم و یسقون بالاحبار -
دپایان شراب بستان خود پیش می آورند و به اصرار می نشانند
ما احضر کراهة او بالانقیاد - ثم یتعذرونها
هر چه حاضر کرده باشد بجزا است یا طاعت - باز عادت می کنند - و
کل لیل حتی یسقطوا کالجراد - و یجعلون النهار للزينة
هر شب دو شراب می شود تا بستی که هیچ بلخی نمی افتند - و روز را برای زینت و لباس خاص
و اللباس - و اللیل للکاس - و قد یجتمع الیهم فی
بسیار کنند - و شب را برای خوردن شراب و گاهی در بعضی شبها
بعض لیا الیهم بنایا السوق - و یمکرمن و یعطنن و تقدّم
زمان باز می آید - پس با عزت نشانی می شوند و نراض
الیهم کئوس من الغبوق - فلا یزالن یتعاطون الاقداح -
می کنند ایشان را بر شراب شب انجاری - پس همیشه جام شراب می نوشند
ولا یفارقون الراح - و یظهرون بالحققة المراح - و
و جدا نمی شوند شراب را و بقرینه خوشی خود ظاهر می کنند - و
یتذکرون فی مدح الملاحی و افراع اللذات - فقد یجری
ایمم ذکر می کنند در مدح اسباب لهو و افراع لذات - پس گاهی

الكلام في الطف نوع الخمر وقد يهدر القول في مدح
 كلام در لطیف تر قسم شراب جاری می شود و کما یسحق سخن در وصف زنان
 المغنیات - و يقول احد انی آلیت ان لا اتزوج إلا
 سرودگویان با هم می کنند - و یکی از ایشان می گوید که من سوگند خورده ام که این
 هذه البغی - و يقول الآخر ان فزت فقد وجدت
 زن فاحشه را بکاح در آورم - و دیگری می گوید که اگر در پی کامیاب شدی پس بشماره
 الکوکب الدؤی - و یتزوجون البنایا فیسری سیرهن
 درخشان را بدست آوروی - و در سخا خود می آرند زنان بازاری را پس سیرت
 فی وکدهن و یصدر منهم الرزائل طبعاً لا من الإرادة
 آن زنان در بچه های شان سرایت می کند و طبعاً کینگی با در ایشان صادر میشود نه ارادتها -
 و لا یوجد فیهم کامهاتهم خلق حسن و لا راحة من
 در بچه دارهای شان در اوشان خلق نیکو یافته نمی شود و نه بوسه از
 العفة و الزهادة - نعم یوجد کالبغایا نوع من الجلافة
 عفت و زانوت - با این بچه زنان بازاری قسمی از چالاکي در ایشان یافته میشود
 مع القراع الوقادة - و حب الزينة - و هوی السید و دة
 طبیعتی تیز و خواهرش زینت -
 و السیادة - فیتکبرون و یهملکون و قل ان یحتم لهم
 و سرداری - پس تکبر می کنند و بملک می شوند و کمتری یافته که غایت
 بالسعادة - و یبرز اکثرهم علی عادة الغمازین و الغمازین
 اوشان بر سعادت گردد - و اکثر ایشان به عادت غمازان و غمازان ظاهر می شوند
 و کالجواری الزانیات مجبین - متوغری مستشیطین - و
 و بچه و غمازان زانیه عادت غریبی و خشم و اشتغال دارند - و
 بالکبر رقاصین - لا یوجد فی بطونهم الا صدهید الخجل
 از کبر می جنبند - یافته نمی شود در دلها شرم گریم خجل

و الغلّ و العناد - و لا یرضون الا بالتقوة و الفناء -
 و کینه و عناد - و راضی نمی شوند مگر بتقوة و فساد -
 لا یصنعون بعباد الله الا شراً - و لا یضمنون الا
 نمی کنند بایندهگان خدا مگر شرارت - و در دل نمی دارند مگر بدی
 ضراً - یتباهون بفوز الدنيا الدنیه - مع دعا و سحر
 را - نمی کنند بمراد یابی دنیای ناکاره - با وجود دعوی اوست
 الربانیة - یعادون الصدق و بنیه - و یلحقون بمن
 قطع تعلق از دنیا - دشمن میدارند صدق را و اهل آنرا - و می پیوندند بکینه
 یتباهون علی خطاءهم - ثم لا یندمون علی ما درآ
 کرد دشمنی دارند صدق را - متنبه کرده می شوند بخطای ایشان - باز پشیمان نمی شوند بپشیمانی
 اذ اراهم - و من تصدی لاستبراء ذمهم - و استشفات
 مگویند خود - و هر که برآید بر آوردن آتش جهنم شای پیش آید و بتامل مگویند
 فرمیدیم - فلا یجدیم الا سقطا خالیا من خیر الدنيا
 نخواهد در جوهر شمشیرشان - پس ایشان را از فیروز دنیا و آخرت خالی خواهد یافت
 و الاخرة - و من اوتق الناس و من اسامی
 و از حقیر تر مردم و از قیدیان شیطان
 الخناس و من الفنة المفسدة - و کیف کان علی رشد من خرج من رم الزانیة -
 و از گروه فساد کننده گان باشد - و چگونه کسی رشید باشد که دلد الزنا است -
 فلا شئ ان البغایا قد خرمین بلداننا - و اضلین
 پس هیچ شک نیست که زبان فاحشه ملک را خراب کرده اند و جوانان ما را
 شباننا - و یمن و یولد من حق قول نبینا المصطفی - کما
 گمراه کرده - و چه این زمان و به اولاد شان متفوق حدیث نبوی بظهور آمد
 تعلم و تری - و صدق ما قال سیدنا و نبینا فی علامات آخر
 چنانکه می بینی و می دانی و راست شد آنچه گفت سید او و پیغمبر ما در علامات آخری زمان

الزمان - فان نقطة البغايا قد خاها اكثر اوله و تملأ منه اكثر

چرا که نقطه زنان بزاری اکثر بچگان مخلوط

البلدان - و ما نقصن بل يزدون كما و كيفا و خبثا و ضرا

شده - و این زمان بزاری کم نشد اند بلکه از روی کثرت و کم و خبث و ضرر

و کل يوم هلم حبراً - و لهذا ما قدر الله لهذا الزمان

در زیادت است اند - و هر روز حال شان سبک گزشت و شدت بهتر است - و این آن امر است

و اتاح - و طوبى لمن اعرض عنهن و راح - و و سيل

که خدا قائله برائے این زمان تقدیر کرده است و خوش قسمت کسی که از این زمان اعراض کرد و رفت

للذين تمايلوا على رغائب الشهوة - و مالوا الى هذه الفئة

پس و اوایل بر آن کسان که بر مرغوبات شهوت خورند و سوسه این فربه

الفاسقة - بدون نظر الى العاقبة - يهتدون لاستيفاء

فاسقه میل کرده و سوسه انجام کار نظر نکرده - برائے خدا کامل لذت

اللذة - و يتلون تلو البغايا كسكاري الحانة - و يهضون

سے بیرند - و پس زنان فاسقه همچو مستان شراب غلامی روند - و پس ایشان

على اثرهت كجدايا الطيبة و اجورية الكلبة - و يدورون

بر سبب خیزند همچو بچگان آهسته آهسته و همچو بچگان سگ ماده پس سگ ماده - و

بهن كما يبدون في اهداء النفس الامارة - و قد سماهن

بخمیه این زمان گردش میکنند در خواسته های نفس اماره - و جناب رسول الله

رسولنا صلى الله عليه و سلم طيبة الدجال - و قال قد

صلى الله عليه و سلم نام این زمان خبیثه الدجال نهاده است - و فرموده است

قد خرجت قداسة هذا المجال - لينذرن بظهوره

که خدا قائله تقدیر فرموده است که این زمان فاسقه همچو آهسته آهسته خود را آراینده پیش

كدلالة كثرة الفار على الطاعون الاكال - و السر فيه

از دجال ظاهر خواهد شد که در بچگان کثرت و نشان که بر طاعون دلالت میدهد - و راز درین

ان البغايا حزب نجس في الحقيقة - و يُظهرون على
 این است که زنان فاحشه در حقیقت پلید اند - و بر مردم پاک و
 الناس طهارتهم و نظافتهم باذراع الزينة و الالبسة
 نظافت خود را بزینت و لباس و سرخی رخسار و نازکی
 و الثياب الخمد و النعومة - و هذه دجل منهن
 سے نمایند - و این دجل بیاض است همچو دجال
 كالرجال و شابهنه بآتم المشابهة - فجعلن كارهاض
 و این زنان بدجال مشابعت تمام دارند پس دجال را بطور
 له علامة لهذه المماثلة - ثم ان الدجال ليست
 پیش خیمه قرار داده شدند بوجه این مماثلت که در میان است - باز
 افعاله كالرجال - بل یستر وجهه الكاذب كالنساء و
 این هم ستر است که کارهای دجال همچو مردان نیست بلکه دجال همچو زنان رود
 یرى نفسه كالصادقين لصيد الجهال - و یخفی مسکند
 دروغ خود را می پوشد و همچو صادقان برای شکار جاهلان خبیثین را می نماید و
 كقبة یخفی شیبها بالادهان و الخضاب و انواع
 زیبائی خود را همچو آن زن پوشیده می دارد که پیرانه سالی خود را بامش وین
 الاعمال - ففی هذه اشارة الى ان الدجال و البغايا
 و خضاب و غیره اعمال می پوشد - و درین شال اشارت است که زنان فاحشه
 المسيرة واحدة هذه الفرقان تشابهان فی الخلیل و الافعال - و تماثلان
 و دجال را در جلد جوئی و کار سازی مشابعت می دارند - و
 فی الافتعال و جذب القلوب بلین المقال - و تریه
 نیزه دروغ گوئی و پنهان تراشی و کشیدن دلها بزم گفتگو مشابعت شان باهم واقع است و می بینی
 بعض البغايا العجائز تظهر وجهها بالتدهينات و التسمیلات
 بعض پیر زنان فاحشه را گوی نمایند و خود را بدهن و تسمیله و خود را آراستین

و التزیینات کالشیات - فیحسب الجاهل وجهها الدیم
 و زینت دادن همچو جوانان - پس نادانے روئے زشت اور اچھ
 کالبدر فی اللعان - فکل ما تفعل البغی بالملکیده -
 ماہ تابان سے انگارو - پس آن ہرکارا کہ زن فاحشہ بکر و فریب
 و ثری جلادته کالطیبة - کذالک یفعل الدجال و
 و اچھ آہوارہ چالاکی و ہلکی خود سے نمایہ - اچھیں دجال زینت تقویٰ
 یظهر زینة التقوی و العفة فی بطنه یغلی
 و عفت ظاہر سے کند - و در شکم او شراب
 الرحیق - و الوجہ کانه الصدیق - و یحجب طوائف
 جوش سے زند - و رو چناں سے نماید کہ گویا مردگست راستباز - و
 الانام - بزینة تملق اللسان و اراءة التواضع فی
 می پوشد و نمایا می کند طوائف انام را بچرب زبانی و نمودن تواضع در
 الکلام - فقد وقع هذه و هذا کالمرايا المتقابلة
 کلام - پس زنان فاحشہ و دجال اچھ آئینہ بے باہم مقابلہ اند
 و فی هذا اشارة اخرى من المحفوة النبوة - و هی ان سیئہ اذا
 و دریں اشارہ دیگر نیز است از وہ گاہ نبوت کہ چون یک بدی بکمال سے رسد
 کثرت و کملت و طغت و تموجت فہی تتحدث
 و زیادہ سے شود و موج می زند پس آن
 سیئہ اخرى بالخاصیة - التي تحاکي الاوسل فی
 بدی دیگر را کہ مشابہ دوست پیدا می کند آنکہ بدی اول را در زنگاہے کیفیت مشابہ
 الزان الکيفية - و قد جربنا غیر مرة ان نساء
 سے باشد و ماہر آمویم کہ اگر در خانہ زنان
 دار ان کثرت بھایا فیکون رجالها دیوثین دجالین
 آن خانہ فاسق باشند پس مردان آن خانہ دیوث و دجال می باشند

و هكذا وجد تلازمهما من الاولين الى الاخرين -

و همچنین تلازم ہیں ہر دو اولین تا آخرین ہمیشہ موجود ماندہ -

فنگر انکنت من العالمین -

پس اگر عقلمند هستی دین فکر کن -

ثم نرجع الى ذكر الملوك و الامراء - فنقول

بار ما سوت ذکر ملوک و امرا رجوع سے کنیم - پس میگوئیم

ما بقی علی امراء هذا الزمان و لا حاجة الى الازراء - و

کہ بر راز امرا این زمان هیچ ہرے نماندہ و هیچ حاجت عیب گیری نیست -

انهم انفسهم في زمانها الى اقسام - و تناوفا في فسق

و ایشان درین زمانہ ما بسوتے چند قسم منقسم شدہ اند و در بدکاری و

و اجرام - فبجد بعضهم مشغوفين بنساء و مدام -

ارتکاب مختلف افتادہ اند - پس بعض را تو فریفتہ زنان و شراب

و بعضهم بالوان طعام - و تشاهد بعضهم مفتونين

خواہی یافت و بعض را سوتے طعامہا بخارنگ - و بعض را فریفتہ

هذا ما رتبنا في بعض ملوك الاسلام - و امراء

این آں امور اند کہ در بعض ملوک اسلام دیدہ ایم - و نیز

هذه اللة الذين صادوا كالانعام - قصروا همهم على

در امیران این ملت کہ همچو چار پایاں شدہ اند - ہمت خود را بر

اللذات - و ترکوا حمى الخلافة كالفلوات - ما بقی

لذات بستہ اند و گذاشتند مرغزار بادشاہی را همچو بیابان - شغل ایشان

شغلهم من دون الاصطباح - و لا ذریعة راحتهم

سبب شرافت و بچ نماندہ - و نہ ذریعہ آرام شان

من غیر الراح - یثرون الكمیة الشمس اذا جھب

بجز شراب - سے فرشتہ شراب تند را چوں ہوا زلہور

برنات الثانی - و مطلقین الی اغارید العوانی و الاغانی
 آواز تارائی چگ - و قصد کننده سوس آوازهای زنان خربصورت
 و مستهلکین علی صوت برهه من الادانی - و منهم
 و سرودها - و هلاک شوندگان بر آواز زن درخشنده از صفای جلد نگیند کم نواز زن - و بعض
 الشمس المراطر - و توائی السحب و سُوت بشیمها الحواطر
 باز دارد آفتاب را - و ظاهر شوند ابرها و بدین آنها دلها سرور
 و قد فسدت بلادهم من انواع الفتن - و قزلت
 شدند - و ملک شان از گوناگون قتلها تباه شده - و بر رعیت
 علی الرعایا الوان المصاب و المحن - المسالك شاجرة
 شان گوناگون مصیبتها و محنتها نازل شدند - راهها ترسناک
 و القبائل متشاجرة - ما کان لاحد ان یسافر فی بلادهم
 اند و قبائل باهم اختلاف دارند - طاقت کسی نیست که در ملک شان تنها
 بالافراد - فیذهب او یقتل و لا یدرکه احد للامداد -
 سفر کند - پس غارت کرده میشود یا قتل کرده می شود و هیچکس
 لا یرون هؤلاء الی نظام حکام الدولة البرطانیة و
 ندو او نتواند کرد - این مردم نمی بینند چگونه حکام دولت انجلیزیه
 حسن صفاتهم و دزانه حصاتهم - و اسالیب سیاستهم
 انتظام کرده اند - و چگونه بطور ترقه منشی و آهستگی کار می کنند
 و اعاجیب فراستهم - عاجزوا کل علیل و ما ترکوا من داء
 و طریقه های رعیت پروری شان و کارهای عجیب فراست و دشان - هر بیمار را علاج کرده
 دخیل - یدرکون کل مستغنیث و مغول - و یسعون
 هیچ مرض اندونی را نگذاشته - تدارک میکنند هر مستغنیث و درگیر کننده را و سوسه هر کار
 الی کل معضل - و یسعون کل اودی بایدیم - و
 شکل می دهند - و برابر میکنند هر کجی را بدست خود - و رسم

الذین يستعذبون السفر الذی هو قطعة من العذاب -

ایشان سفر خوش ہے افتد آن سفر کہ در حقیقت پارہ از عذاب است -

ليصطبروا بتساء المضرب و ينضروا بهن واطوبهم و يستقروا

تا بران یورپ شراب خورد و بہ ایشان چشماں خود تازہ کنند و خوشی

یرحمون کل مظلوم بایادیم - یبدؤن بعائدة - فھر

ہے کنند ہر مظلوم را بہ نیت ہائے خور - ال خود بطریق آفتد کنند باز

یتفقون بفائدة - یتفقون فی امور السیاسة کثیرا

تائذہ آن ہے بردارند - در امور آبادی رعیت بسیار مال خرج

من المال - ثم ترجع الیهم اموالهم فی المال - یملکون

ہے کنند - باز آخر کار مالہائے شان سوائے شان بازی گردانیدہ

بغیر عود بستانا - و باستقالة بھان پھانا - انظروا

تائذہ بردارند - مالک میشوند بہ نشانیدن شائے بستان را و بخوش کردن دہے

کیف اھراقوا المال عند دواھی الطاعون - مع اساعاة

بافے را - بہ بینید کہ چگونہ بروقت حادثہ طاعون مال خرج کردند باوجود بدھنی

الظن من الجھلاء و کثرة الظنون - فما کافرا ان یبالوا

جاہلان و کثرت ظن ہا - پس چنان نبودند کہ پروا

نفسا ابیة - حتی یکملوا دایا و رویة - و کذالک ایضا

ایچ سرکش کنند تا بوقت کہ رائے و حاجت خود را بشکیل رسانیدند - و ہمین

طریق سلطان الروم باقاصیہ و ادانیہ - و ارجو ان

من طریق سلطان روم برمایا اعلی و ادنی می یابم - و امید دارم

لا یختلف ظنی فیہ - و لا شک ان اذکار خیرہ فی

کہ سلطان موافق عن من باشد و مخالفت آن نباشد - و شک نیست کہ ذکر

العرب سائرہ - و محامدہ علی اللسان دائرہ - فندعو له

خیر او در عرب مشہور و ستارف است و تعریف ہائے او بر زبان جاری است - پس

مرح الشباب - فتارة يغربون و اخوى يسترقون كالغراب

جوانی را بکمال رسانند - پس گاهی سوت یورپ می روند و گاهی سوت هندوستان می

و یتسون مما لکم لفرط اللجج بالشهوات - و اذا دعاهم

غراب - و از دیارت حرم و شهوات ملک برای خود را فراوان می کنند - و چون در راه

و نطن فيه ظن الخير - فان بلاهه محفظة من

برای او دعای نیکم و ظن نیک داریم چرا که ملک او از گزند

الضیر - و هو علی خیر کما سمع من الروایات - و

محفوظ است - و او بر خیر است مطابق آن روایات که رسیده اند و

ما لا تفهم من اموره فتادل و انما الایمال

آنچه حقیقت بعض امور او نمی فهمیم پس تاویل آن می کنیم و

بالنیات - و علیها مدار الجزاء و المكافات - و نرى

اعمال و ابسته نیتها هستند - و بران مدار پاداش و سزا است - و می بینیم

انه تجوی علی یدله حسنات کثیرة و هو خادم الحسین

که بر دست او بسیار نیکی می جاری می شوند و او خادم حسین است

و نور الله عیناه ببرکة هذه العینین - و للدين

و خدا هر دو چشم او روشن کرد برکت این دو چشم - و براسه این

و حماه و طائف مستکثرة فی حضرة دولته - فهدا

و حامیان دین در دولت عالی او و طیف بجا به شمار اند - و همین

هو السبب لاقباله و عظمته و عزته - بید اما

سبب اقبال و عزت اوست - مگر ما دیدیم

رئینا و شاهدنا ان بعض ارکان دولته قوم خائنون

و مشاهده کردیم که بعض ارکان دولت او خیانت پیشه

و ما بقى الارتباب - و کما جرى علیه من المصائب

و اندر هیچ شک باقی نماند و هر مصیبت که بر سلطان آمد پس از قویتر

و ذاءم لفضل بعض المهمات - فيتعلمون بعض
ایشان ایشان برائے فیصلہ بعض مهمات بخوانند پس از رکوع و احوالی بلیست و
و لعل لعدم المبالاة - و يعيشون كالسكارى لا طلع
اول دفع می کنند - و همچو مستان زندگی می کنند از نیک

فاقوی اسبابها هذه الاحزاب - فالخاصل اننا لا نرى
اسباب آن همین مردم خائن اند پس حاصل سلام این است
السلطان بلائمة - ولا تذكره الا بمدح و شحمة -
که ماسلمان را نشانه ماست انمی کنیم و او را بجز حمد و ثنا یاد نمی کنیم
و ندعو ان يحب الله له ازید من هذا علم دقائق
و دعای کنیم که ازین هم زیادہ خدا تعالی علم باریکی است و سلطنت او را
السلطنة - و يقطع مادة التغافل من اركانہ و يفتح فيهم
عطا فرماید - و ماده تغافل از ارکان او برد و روح بشیاری
روح النقيطة و الجلادة - و يهب له عونا و هممتا
و مستی در ایشان بدر - و سلطان العظم را آن عزم و همت
كما يليق لهذه المرتبة - التي هي ظل الحضرة - و قد
برسختہ کہ لائق این مرتبہ است کہ ظل حضرت خداوند است و عادت
جرت عادة الله بان غضبه يهل على الغافلين كما
خداوندی چنین رفته است کہ غضب او همچنان بر غافلان فرود آید کہ
يهل على الجرمين - و يسقون من كأس واحدة من
بر مجراں فرود آید - و از یک جام ہر دو را سہ نوشانند
دب العالمين - ولا نزيد ان تكلم اكثر من هذا في هذه السلطان
و مانہ خدا ہم کہ ازین زیادہ تر در بارہ این سلطان بگوئیم
وقد بلغت اخبارنا في بعض عمائد دولة فحقها تحت ذيل الكتمان - من
و در بارہ بعض از کاسلطان ما خبر ما رسیده اند پس انہا باین پوشیدگی داریم - منہ

لهم عَمَّا شَان وَ زَان - وَ لَا يَبَالُونَ أُمُورَ الْحَلِّ وَ الْعَقْدِ
 و بزرگ ملک ایچ خبر ندارند - و ایچ پرداسے امور حل و عقد نہ مانتے
 وَ لَا يَهَابُونَ النَّسْرَانَ - وَ لَا يَخْرُجُونَ مِنْ مَغَارَةٍ وَ
 وَ از زمان جدا نہ می شوند - و از غار بیرون نہ آئند اگرچہ
 اِنْ اَعْتَلَّاهُمْ عَدُوٌّ عَلَى غَوَارَةٍ - وَ مَا اَهْلَكَكُمْ اِلَّا الْبَغَايَا
 دشمن اگر شما را غافل یافتہ بکشد - و ہلاک نہ کردہ ایشانرا مگر
 وَ الْغُبُوقُ مَعَ التَّغْذَى يَقْلَايَا لِحْدَايَا - لَا يَتَوَجَّهُونَ اِلَى
 زمان ناعشرہ و شراب شب و لالہ آں کہ کباب بیغالیہ است - سوئے رعیت
 الرِّعَايَا وَ فِصْلُ الْقَضَايَا - وَ قَدْ كَثُرَتْ الْبَغَايَا لِلْمَشْقُوقِ
 و فیصل کردن مقدمات متوجہ نمی شوند - و برائے بد بختی مردم زمان
 النَّاسِ فِي هَذَا الزَّمَانِ - وَ دُفِعَ رِسْمُ الْحِجَابِ فَصَرَنَ
 ناعشرہ دریں زمانہ بسیار شدہ اند - و رسم پردہ نماند پس برائے
 وَبَالَاَ لِلشَّبَّانِ فَاَمَطُنْ مِنَ الرَّجْعِ لِثَامِهِن - وَ مِنْ
 جوانان و بال شدند پس از رولم برقع برداشتند و از
 الْاَنْفَالِ لِحَامِهِن - وَ تَرَى النَّاسَ يَتَادَمُونَ عَلَى
 و ہن ہا شکام را و مے بینی کہ مردم بہ ہمراہ ایشان در
 الشَّرَابِ فِي الْاَسْوَاقِ - وَ يَتَعَاطُونَ كَالْعَشَّاقِ - وَ يَمَّا
 بازار ہا شراب مے خوردند - و ایچو عاشقان با یکدیگر تداضع پیالہ می کنند
 تَسْقُطُ بَعِيٌّ مِنْ كَثْرَةِ الْحَمْرِ فِي وَسْطِ السُّوقِ وَ مَمَرِ
 و بسا اوقات زن ناعشرہ از کثرت شرابخوری در وسط بازار و گذر ممر
 الْمَرْمَرِ - فَيَصْهَلُهَا مِنْ عَشَقٍ عَلَيْهَا كَالْحَمْرِ - وَ عَيْشِي حَامِلًا
 پیہریش مے شود - پس عاشق آں زن اورا ایچ خراں بردارد - پس اورا برداشتہ
 فِي السُّوقِ كَالْخَنَازِيرِ - وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ اِلَيْهِ ضَا حَكِينَ
 ایچو بزکران در بازار می رود - و مردم سوئے او می بخورند و می خندند

و لاعنین - ره لایالی لوم الامین - فیمہ بكل سکتہ -
 و لعنت می فرستد - و این پروائے ملامت کسے نمی کند و بہر کوچہ بصورت
 بهیئۃ مجبۃ و کیفیۃ مخزنۃ - الجوز فی البطن - و الشاہ
 عجیبہ و کیفیت رسوا کنندہ می رود - شراب در شکم و زن جوان بر پشت
 علی الملق - و بیڈل فی مہادات بنی جہد استی و تشغفہ
 و خج می کند در علاج زن فاحشہ کوشش طعین و آل زن
 حباً فیكون اسرہا - و تجذب الیہا قواہ باسیرہا - و یستعذب
 بدل او فرو می رود و او از روسے محبت اسیر او می گردد و کشیدہ
 تعذیبہا لالہاب عذابہا - و یصدق زورہا مخافۃ اذوارہا -
 می شوند سوئے آل زن قوتہائے او تمام و کمال - و شیریں می پندارد عذاب کردن آنرا بوجہ
 یقرب بہا و شک الردی - و لا یتبع سبیل الہدی - و یتلاشی
 سرخی و آفرینگی رخسار فاحشہ و باوری کند دروغ آنرا ازین خوف کہ مباداجدائی اختیار کند از
 الصیۃ - و یختل البنیۃ - و یتزل عقیلۃ لہا - و ان الثقیب
 قریب بہلاکت می رسد و نمی گیرد راہ اے ہدایت را و صحت در سہم بر سہم می شود و در بنیہ اخلال پدید
 احشاءہا بالطوی - و من علامات القیامۃ کثرۃ العائیل و
 می آید و برائے آن فاحشہ زن گرامی حمل خود را میگذارد اگرچہ رومہ آن از گرسنگی فروختہ شود -
 قلۃ الصالحات - و اعلان الفسق و البغور و عدم المبالات -
 و از علامات قیامت کثرت زنان بدکار و کمی زنان نیکوکار است و فسق و فجور را آشکار کردن و اینچ
 فلا شک ان هذا الزمان زمان هذه السیئات - و لا
 پروا نہ داشتن - پس هیچ شک نیست کہ این زمانہ زمانہ این آفتہا است - و هیچ
 یتعظ احد بما ناب الناس من الوباء و القحط و غیرہما
 کس پند نمی گیرد بدینچہ فزود آمد مردم با از وبا و قحط و دیگر آفات - و
 من الافات - و لا یتذکرون ما دھمهم من انواع الصائب
 ای کس یاد نہ می گیرد آنچه فزود گرفت ایشان را از اقسام مصیبتہا -

و الوان النوائب - و تجللت لهم العبر فلا يعتبرون فهذا
و رخا رنگ حادثه - و ظاهر شدند برائے شان نشانهای ترسانده پس
من العجائب - يعادون الله و لا ينجحون للمسلمين -
ترسيد پس اين عادت شان از عجائبات است - با خدا جنگ می کنند و سبے آشتی نمی
ولا يتخذون سبيل الصلاح و التوبة و العلم و السر
خند - و طريقهای صلاحيت و آهنگی و علم را اختيار نمی کنند و راز
في صدور هذه المعاصي و الخطيات - ان الناس قد
در صادر شدن اين معصيت و خطاها اينست که مردم از خدا سبے
غفلوا عن الله جليل الصفات - و نسوا يوم المكافات -
بزرگ صفات خود قائل شده اند - و روز سكافات را فراموش کردند
و كفرت القلوب بوجود رب الكائنات - ثم اختلفت الذنوب
و دل شان از وجود باری تعالى منكر شدند - باز گناها را از وجه اختلاف
باختلاف الدواعي و الاسباب - و حدث كل ذنب بمناسبة
اسباب تختلف - و پیدا شد هر گناه بمناسبت حرکت دهنده
الحرك و الجذاب - فمن أصلي بيلية مجاعة - اضطر الى
و کشنده - پس هر که ببلای گرسنگی گرفتار شد او سبے کیسیر بیک
طرد و سرقة - و من ثقل حاذة بعيال و دين اضطر الى
و دزدی مضطر گردید و هر که پشت او بوجه عيال و قرض گراں گردید او
تختلف و عده و احتيال و مین - و من اصبا قلبه حسن
سبے و عده خلافی و چید گری و دروغ مضطر شد - و هر که دل او خوبصورتی
جارية من التمد اضطر الى خائنة الاعين و تقييس العين بالله و ان تقض
دفعترے از زنان نرم اندام برد او شکستهای چشم او بیکردن چشم بادت نماید و شکستن توبه و
التوبة و العهد و المواعيد - فكذا لك فرط في
عهد و وعده و مواعيد مضطر شد - پس هم چنین کوتاهی کرد در امر الهی

جنب الله كل احد من الفاسقين والفاسقات - تحريك من التحركات ثم ان للصحة و المقامات
 هر يك از مردان بكار و زنان بكار به تحريك از تحركات - باز صحبت و آميزش را
 تاثيرات - و في مجالس السوء سموم و آفات - و من استنكر
 تاثير است - و در مجلس استي بدی زهرا و آفت است - و هر كه شر او
 شتره من الخالطات - فلا يترجى برده الى وقت الوفات -
 از خالطت مستحكم گردد پس تا بمردن امید بهتری او نیست -
 و من ضعف و هوم في الشرفشة قوي و شيبه عصي - ولا يصلح
 و هر كه كمزور و كلان سال در پیراهن بدی او قوی است - و پیراهن سال او سخت از راست و پیچ
 قلبه استي و لا فلسفي - ويموت على الحبث - ولا يترزع
 طيب و حكيم اصلاح دل او نتواند كرد و بر حبث خواهد مرد و از گمراهی
 عن النقي - ولا يفي منشرة الى الطي - فانه و افاه الشيب
 باز نخواهد آمد - و نامه اعمال بد او پیچیده نمی شود چرا كه بدو پیری نكوتنا
 المعكس فما كان له نذيرا - و كلى العيش النصير فما خاف
 كته آمد پس او را نترسانید و عیش تازه رو تافت پس از رنگ
 تا فضا نذيرا - بل زاد ميلنا الى اموال الدنيا و عقامرها -
 و حقره باقیمانده است بلكه رغبت او در مال دنیا و زمین آن و جامداد آن و
 و ضياعها و نضارها - و حدائقها و ثمارها - و سكنها و
 و زر آن و باغ آن و بر آن و چیزهای آرام دهنده آن و آرام
 سگینتها - و زهرها و زینتها - و الموت وقف على رأسه - و قرب وقت انقاس
 آن - و گلهای آن و آرایش آن زیاده شد - و موت بر سر او سار و نزدیک شد و وقت خواب او بخت از
 و معدالك يود ان يكون له كل ما في الارض من
 باوصت آن دوست میدارد كه هر چه در زمین است همه او را حاصل
 الخزان والدفائن والعلوم والفنون والبلاد والحصون - و البعاس و
 شود چه از قسم خزان و چه از قسم دفائن و هر قسم علم و فن و چه از قسم شهر و چه از قسم قلعه و چه

وَحَثُّوْا عَلَيْهِ وَدَعَبُوا فِيْهِ بِالتَّصْرِیحِ - وَبِمَا اَدْخَلُوا هَذِهِ
 رَا بَسِيْرًا تَاكِيْدًا كَرُوْهُ اَنْدُو مَرْدُوْمًا بِاِيْوَانٍ اُكْتَفَتْ وَعَلَانِيَةً دَرَا اَنْ تَرْغِيْبُ دَاوَدَ - وَچُوْنِ اِيْشَانِ اِيْنِ
 الْاِبَا طِيْلٍ فِي الْاِعْتِقَادِ - اَضْطَرُّوْا اِلَى اَنْ يَرْوُجُوْهَا وَيَرْقُبُوْا مَوَاقِعَهَا رَقَبَةً اِهْلَةَ الْاَعْيَادِ -
 اَمُوْرًا بِاطْلَافٍ رَا دَخَلَ اِسْتِقْرَارُ خُودِ كَرُوْهُ اَنْدَ - نِيْكَوْنِ اَضْطَرُّ شَيْئًا كَرُوْهُ اَنْ رَا دَوَاجٍ دِهْنْدُوْ اَسْطَرَا كُنْدُوْ قِيَمُ اِيْنِ عَمَلٍ رَا بِهَجْرَتَالِ عَسِيَّةِ
 وَكَذَلِكَ شَاعَ فِيْ بَعْضِ الْمُسْلِمِيْنَ بَعْضُ الْعَقَائِدِ الْفَاسِدَةِ -
 اِيْنِ كُنْدُو - وَهِيْمُ چِيْنِ دَرِ بَعْضِ فِرْقَةِ اِيْنِ سَلْمَا اَنْ بَعْضِ عَقَائِدِ قَاسِدَةٍ شَايِعُ شُدُوْ اَنْدَ -
 دَرُوْجَتِ كَرُوْاجِ الْاِمْتِنَاعِ الْكَاسِدَةِ - فَنَمَا اَنْهَمْ يَقُوْلُوْنَ
 وَ اِهْجُوْ دَوَاجٍ يَافِتُنِ چِيْزَا اِيْنِ كُنَامِ دَرِيْنِ زَمَانَةِ دَوَاجٍ يَافِتُوْ اَنْدَ - پَسِ اَزَا اَنْهَمْ اِيْنِ
 اَنْ الْمَهْدِيْ يَخْرُجُ عَلٰى النَّاسِ مِنَ الْمَغَارَةِ - وَ يَاخُذُ
 اِسْتِ كَرِ اِيْشَانِ مِيْ كُوْنِيْدُ كَرِ جَهْدِيْ اَزِ قَارِيْ بِرِ مَرْدُوْمِ قَاطِرِ خَوَابَرِ شُدُوْ مَسْكِرَانِ
 الْمُنْكَرِيْنَ عَلٰى الْغَرَارَةِ - وَ الْمَسِيْحُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ - وَ
 خُودِ رَا دَرِ حَالَتِ غَفْلَتِ شَا اَنْ خَوَانْدُ كُنْدُو - وَ مَسِيْحُ اَزِ آسْمَانِ بِيَايِدُ - وَ
 مَعَهُ مَلَائِكَةُ حَضْرَةِ الْكُبْرِيَا - ثُمَّ يَحْقِيْقُ الشَّيْخَانِ وَ الْاَخْرُوْثِ
 بِاَوَسِ فَرَشْتَا اَنْ خَدَا تَمَالِيْ خَوَابَرِ بُدُوْ - اَزِ حَضْرَتِ اَبُوْ بَكْرٍ وَ حَضْرَتِ عُمَرُ رَضِيَ اَللّٰهُ
 مِنْ الْاَعْمَاءِ - فَيَقْتُلُهُمَا الْمَسِيْحُ وَ الْمَهْدِيْ بِاَشَدِّ الْاِيْذَاعِ -
 عَنْهُمَا وَ دِيْگَرِ دَشْمَانِ اَهْلِ بَيْتِ رَا (بِرِ عَمَرِ دَا فُضْ) دَنْدُوْ خَوَابَرِ كَرُوْ پَسِ مَسِيْحِ وَ مَهْدِيْ اِيْشَانِ رَا
 وَ يَوْمَئِذٍ لَيَقِيْلِيْ كُلُّ مَنْ كَانَ مِنَ الْفِرْقِ الْاِصْمِيَّةِ الْجَنَاحُ الْكُنَافِي الصَّقْرُ بِمَا اَكَلُوْا الْحِمْلَ صَحَابَتِيْ
 بِسَخْتِ تَرِ عَذَابِ قَتْلِ خَوَابَرِ كَرُوْ - وَ دَرِ اَهْلِ رُوْزِ هَرِيْبِ رَا اَزِ شَيْخَانِ عَلٰى دُوْ اَزُوْ اِهْجُوْ اَزُوْ اَهْجُوْ
 يَا اَنْبِيَا - فَيُطَيَّرُوْنَ اِلَى السَّمَاءِ لِاسْتِقْبَالِ الْمَسِيْحِ كَالْمَلَائِكَةِ
 عَطَا خَوَابَرِ كَرُوْ اِيْنِ اَهْلِيْ كَرِ كُوْشَتِ صَحَابَةُ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ فَيَسِيْبُ بِيْرُ دَنْدُوْ اِيْنِ اَلْاَبْدَانِ اِسْتِقْبَالِ مَسِيْحِ بِهَجْرَتَالِ كَرُوْ اَنْدَ -
 ثُمَّ يَبْتَدُوْنَ اَعْنَاقُ كُلِّ مَنْ كَانَ مِنَ اَهْلِ السَّنَةِ - بِمَا كَانُوْا يَكْدُمُوْنَ
 اَزِ هَرِيْبِ رَا كَرِ اَهْلِ سُنْتِ وَ الْجَمَاعَتِ بِشُدُوْ گِرُوْنِ خَوَابَرِ زُوْ اَزِيْنِ جَرْمِ كَرِ
 صِيْبَةِ خَيْرِ الْاَرِيَّةِ - وَ بِمَا كَانُوْا يَعْاَدُوْنَ الشَّيْعَةَ
 چِرَا صَحَابَةُ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَا بَزُوْگِ مِيْ دَا سَمْتُوْ وَ هِيْمُ اَزِيْنِ جَرْمِ كَرِ چِرَا

و لا یبدخلون فی هذه الفرقة المحصومة المطهرة - و یومئذ
 بشیعان عداوت می داشتند و درین وقت که داخل نشدند - و در آن روز از
 لا یسلم من ابیدهم - و لا یبقی خیال علی ظهر الارض الا من
 درست اوشان نه سلامت خواهد ماند و نه بر زمین باقی ماند مگر کسی که علی
 فضل علی جمیع الناس علیاً و حسبیه وصیا - و لامراض
 را از هر بزرگتر دانسته باشد و او را وصی اعتقاد کرده - و بر آن مرض
 الناس اسبا - و آمن بخلافته الحققة من غیر فاصلة - و
 مردم طیب انگاشت و بر خلافت حق او که بنیر فاصل است ایمان آورده
 لعن الصبیابة کلهم الا قلیلان الذین كانوا زهاء خمسة و
 باشند و نیز هر صحابه را لعنت کرده باشد بجز قلیل که بقدر شیخ مردم اند - و
 كذلك انتصب اهل الحدیث لاذراع الحنفیة و الشافعیة
 هم چنین اهل حدیث برائے این کار برپا شده اند که مردان حنفی و شافعی و اهل
 و المالکیة و الحنبلیة - و جعل بعضهم بعضا و قاموا
 و جعل را عیب گیری کنند - و بعض بعض را جاهل و خطا کار قرار
 للخطیئة - و قال النضاری انا نحن علی الحق الصریح - و
 دادند - و نضاری گفتند که ما بر حق واضح هستیم - و هیچ
 لا یتجو نفس الا بدم المسیح - و سیدنزل المسیح مع
 جاست بجز خون مسیح نجات نخواهد یافت - و عنقریب مسیح به همراه
 الملائكة المقربین - فهناك یأخذ المسیح کل من كفر
 فرشتگان مقرب فرو خواهد آمد - پس در آن وقت شرکان خدائی خود را بپو
 بالو هیته و یدبجه کالقصّابین - و یومئذ لا یخلص احد
 قصا با خواهد کشت - و در آن روز هیچ کس از دست او نتراند
 الا من آمن بالكفارة - و من آمن فحبوا لولکان عبد النفس الامارة
 دست بجز کسی که بر کفاره ایمان آورده باشد و هر که ایمان آورد بپنج نجات یافت اگر نمر باره را غلام باشد

و قال الذين اشركوا من براهمة هذه الديار - ان الدين
 و هندوان این دیار که شرک اند می گویند که دین دین ماست و باقی
 دیننا و الباقرن کلهم وقع النار - فالخااصل ان الناس
 همه بیزم دوزخ اند - پس حاصل کلام این است که مردم شانهوار
 میگویند عید انهم لقعض - و یروج بعضهم فی بعض - و
 خود را امتحان می کنند تا کدام شاخ خمیده می شود - و با هم کشتی می کنند
 یصادعون و یتجادبون و یرعلون فی کل رفع و خفض - و
 با هم کشتی می کنند و یکدیگر را ضرب شدید نیزه در وقت پستی و بلندی
 قد شمرنا عن ذراعهم لعش و نقض - و تروای طوفان
 می مانند - و برائے فشاندن دشت بر حریت استیلائے خود بر مجید اند و
 له یو مثله من آدم الى هذا الزمان - و تری الناس
 طوفان ظاهر شد که شش از آدم تا اینم ایستاده نمی شود - و نمی بینی که مردم
 کصارعین فی ذالک المیدان - و کتبوا رسائل و کتبا
 همچو کشتی گیران درین میدان حاضر اند - و کتاب و رساله نوشته اند
 لا تعد ولا تحصى - و جاءت کقطرات البحر و حصوات
 که خارج از حساب اند - و همچو قطره های دریا و سنگریزه های
 البر و الخصاص - و قد اجتمع جمیع صائغین علی الاسلام - و اجتمعا
 بیابان اندازه آنها رسیده - و آن همه بر اسلام حاکم گشته اند - و بر حق گفتن
 علی استیصاله بالجهد التام - و رموا من قوس واحد
 آن بجوشش تمامتر اتفاق کردند - و برائے زخمی کردن دین نبوی
 بخرج دین خیر الانعام - فانه نارا دینهم فی سائر العقائد
 همه از یک کمان تیرا می گذارند - چرا که دین اسلام در همه عقاید
 و الاحکام - و ما بقی لدیننا حیاة الالهة الکریم العلام -
 مخالفت عقاید ایشان است - و برائے دین ما بجز حایت خداوند کریم هیچ حایت ندارد

و ضاقت علينا الارض لتضايق الايام - فانتضت غيرة
 و زين بر ما بوجه تنگ ايام تنگ شده است - پس فیرت الہی تقاضا کرد
 اللہ ان یحکم بینہم و ینزل امرہ بالمحق - و یری آیتہ
 کہ درین فرقه فیصد فریاد و امر خود بر راستی نازل فرماید - و برائے
 لا الہ الا اللہ المنشق - و یضع الحرب و یوقد دینہ بالنور -
 التیام او شکافته شده نشانی ظاهر فرماید و از جنگ دست بردارد و با نور
 و بیخمش جیش آیاتہ بالتغور - فان الاقوام جادوا بحمارہ -
 مدد دین خود فرماید و لشکر نشانہای خود را بر سر خدام جمع کند - چرکہ ہر قوم را بالاشفاق
 و ترسم من النہمة کسکاری و ماہم بیکاری - و صابر
 از جنگ غافلہ دی بجای کہ ایشان از شدت حرص و ہوسستان ہستند و دین در
 الدین فی ابیدہم کاساری - و ان اللہ ری اعداء اہل
 دست ہائے شان ہمو تیدیان است - و خدا دید کہ دشمنان دین خوب مضبوط
 منعة و شدت - و تظاہر و جہر - و جہد و تروہ - و
 و در مزاحمت قوی اند - و پناہ یکدیگر اند و در حدیث اند و صاحبان مال و دولت و
 مکر و حیلة - و جلادہ و ہمة - و ایجاد و صنعة - و تقویہ
 صاحبان مکر و حیلة - و صاحبان چالاک و بہت و صاحبان ایجاد و صنعت کاری و تجربہ
 فی المراء و معرفہ - و استقلال و تودہ - و تیقظ - و
 در خصوصت و معرفت - و صاحبان استقلال و آہستگی - و بیداری در
 الحیل و بصیرت - و وجد المسلمین غافلین و وجد فیہم
 حیلہ و بصیرت - و دید مسلمانان را غافل و در ایشان سستی و
 رخوہ و ضعف و قلة المعلومات - و الانصاف فی الدنیا
 ضعف و کمی معلومات مشاہدہ کرد - و دید کہ مسلمانان در دنیا
 و عدم المبالاة - و قصود الہم و اختلال الذیات -
 فرق اند و بیچ پروا دین ندارند - و بہت با قاصر آشفہ و نیتہا عمل پذیرفتہ -

و رى الدين منفرداً كالقرباء - فاعذ ما يملكه من العلوم
 و دين را دید که همچو غریبان تنهاست - پس او در آسمان العلوم و نشانها
 و الآيات فى السماء - كما أعدت الحيل والمكائد فى الغبراء
 طیار گرو کوین را تقویت بخشید همچو آن حیل که در زمین طیار شده بودند که به هوائے نفس
 مخلوطة بالاهواء - و بعث رجلاً من عنده واصطفاه
 مخلوط بودند - و شخصی را از نزد خود فرستاد و درو از روح خود بر مید
 من عرشه و قف فيه من روحه ترحماً على الضعفاء -
 و رحم بر ضعیفان کرد - آیا تعجب می کنید و شکر نمی کنید -
 اتعجبون و لا تشکرون - و الى هیئة الزمان لا تنظرون -
 و طرف صورت زمانه نمی بینید - و در قول خدا و رسول
 و فى قول الله و رسوله لا تفکرون - و تفکرون و لا
 ادنکون می کنید و می خندید و خوف نمی کنید
 تخافون - و ترون آیات الله ثم تمرون کانکم لا تؤمنون -
 و نشانهای خدا تماشای می کنید باز چنان می گذرید که گویا
 اما تحسف القمر و الشمس و جمعا فى رمضان - اما
 هیچ ندیده اید آیا آفتاب و ماهتاب یکروز در رمضان منکسف شده اند و آیا در رمضان
 مضمت على داس المائة مائة قویبا من خمسها و صدق
 خسوف و کسوف واقع نشد - آیا نگذشته است بر صدی یکصدت قریب خمس آن
 رسول الله و ما مان - فارونى مجددان من دونى ان کان
 و رسول خدا صلی الله علیه و سلم دروغ نرفته بود - پس بجز من اگر مجدوبی آمده
 انکذبون قل الله و رسوله لا تصدقون الیاء - و لا تخافون المقتدر الدیان -
 باشد مرا بنمایید - آیا گفته خدا و رسول آنکه کذب می کنید و قبول نمی کنید بیان خدا و رسول را و از
 بها الاعزة ان الزمان قد فسد من کل جهة و جنب
 خدا نمی ترسید که قادر و بزرگوارنده است - عزیزان زمانه از هر جهت و از هر پهلوی خراب شده است - و مردم

و احاط الناس كل فرع جردم و ذنب - قد كثرت البدعا
 را هرگونه گناه گرفته اند بدعت را و کارهای بزیاده بسیار
 و الرذائل و قلت الاخلاق الفاضلة و الشمائل - و صار
 شده و اخلاق فاضله و صفات حمیده کم گردیده - و راست
 صدق الحديث كالكبريت الأحمر - و الاخلاص في التذكير
 گوی همچو کبریت احمَر گردیده - و اخلاص در نصیحت دادن ^{مشکل}
 اشق السیر - و تقع الناس تتبع العثرات و كتمان المنكر
 سیرتها گردیده - و مردم عادت گرفته اند که لغزشها را می پند و
 و الحسنات - و كفران الصنعة و ادمصاص المودات -
 خوبی را پوشیده می دارند و کفران احسان می کنند و دوستی را
 و حقوق الوالدين و الوالدات و مال الخواطر الى المصافات
 اهل می گردانند و نافرمانی پدر و مادر سیرت شان شده و دلها از دوستی
 من المصافات - و فسحوا عهد المحبة و المواخات - و
 بسوی جنگ میل کرده اند - و عهدای محبت و برادری را شکسته اند
 اختاروا ما يبين الورع و سير التقاة - يتمايلون على
 و چیزهای اختیار کرده اند که مخالفت ورع و سیرت پرستگاری است - می
 النساء مكلفين - ولا يمحيتون الله احسن المحرمين -
 افتند بر زنان و شدت دوستی ایشان در دل می دارند و با خدا محبت نمی کنند که از
 كلفوا ببحار زانیات - و اولعوا باقانی و مغنیات - و تربي
 همه مجربان نیکوتر است - دلفران بدکار را دل داده اند و شیفته زنان خورو
 المساجد خالية من ذاكرين و ذاکرات - و طلبوا في
 هر دو گشته اند و مسجد را می بینی که از ذکر کنندگان چه مرد و چه زن خالی افتاده اند
 و حلة العظام لذة و سرورا - و تركوا دينهم مجورا - يتكلمون
 و حله عظام لذت و خوشی جسته - و پروردگار را بگذاشتمند - از بهر دنیا

الکلف للدنیا الدنیه و امور الریاء - و یستنی لهم بذل
 و کارهای دنیا و ریاضت اقسام شقت می بردارند - و آسان می کند
 الاموال قصد الاهواء - و یجهد کثیرا منهم ضاقت صدورهم
 برائے اوشان خرج کردن مال را قصد آرزو و بسیار از ایشان تنگ
 و کثر کبرهم و غرورهم - فیضربون نساءهم و حفدهم علی
 سینہ خواہی یافت و غرور و تکبر بسیار خواہی دید - زنان و زکراں را بر
 ادنی ذنب من التلیع و الامراخ - و کادوا ان
 ادنی مقصور زیادہ شدن تنگ یا نرم شدن خمیری زنند و نزدیک
 بیشه تنوم علی ان لهم یا تو عند الطعام بالتفاح - و مرہما
 سے باشد کہ سر ایشان بشکستہ برس گناہ کہ وقت طعام آب خنک و
 یلطمونہم علی ان المباءة ما کیست - او الزدابی ما
 خوش مزہ نیاوردہ اند - و با اوقات بریں گناہ طایفہ می زنند کہ جائے
 بکشت - او التمارق ما صفتت - و یبکون و یبکون و یبکون
 سکونت زوفتہ اند - یا بریں گناہ کہ مسند گسترہ نشہ دہیں بریں می زنند یا اگر بالین بر تن
 و یضربون کاتہم بہوتون - و یوقعون الاصدات و من
 نہادہ نشہ و در ترش می کنند - و آواز بلند می بردارند و فریاد می کنند
 الغضب یوقعون - و یدعون المساکین و کالکلاب
 گویا سے میرند و آواز بلند می کنند و از غضب می لرزند و در می کنند مساکین
 یبکون - و اذا اضطروا الیہم لغرض فیخلبون ولا
 را و آچو سگان دفع می کنند و چون برائے غرض محتاج ایشان شوند پس بزبان
 یضربون - و ان بطأ خادم فی مجیئہ فیضربون حتی
 می فریبند و اخص می کنند - و اگر خادمی دیر کردہ آید پس سے زنند تا سجدہ
 یقرب الیکون - و یعاقبون بانی و این - و یا کلون
 نزدیک ہوت می رسد - و شکنجہ کنند بدین سوال کہ کیانندی و بکار ہم سر رفتہ بودی و می خورد و کاران را

الخدام ان لم يحضروا الطعام على اوقاته - و يمتحنون
 اگر طعام بر وقت خود حاضر کنند - و امتحان گوشت می کنند و اگر
 اللحم و يخبثون على ايهاته - و يبهذون خادما عاقلا
 بر گرفته باشد پس پهلوی بشکنند - و ناخوش می بینند حال نوکر را که
 ان كان لا يتبع الظلم و الجور - و يتساءون بظالم
 ظلم و جور عادت او نباشد - و افسوس گیرند بظالم اگر چه
 و ان كان يشابه الثور - يظلمون ارامل و ان كن قريبا
 بگاؤ مشابه باشد - ظلم می کنند بیوه زنان را اگر چه آن ها
 منهم و من جيرانهم - او قریبه و من بنات اخوانهم -
 همسایه او شان باشند - یا آن زن ها که برشته قریب باشند و از اقربا
 و ان كان لاحد منهم اخ او اخان جائعين - فلا يلقهما
 برادران باشند - و اگر یکی را از ایشان برادر یا دو برادر که گرسنه
 لقمة كالخوان و ان يراهما قریب من الموت و لدغما الجوع
 باشند پس یک لقمه او شان را برادران نمی دهد اگر چه بیند که ایشان از گرسنگی قریب
 كالثعبان - و ان جاءت عاهة فيبستد فتح الباب -
 بدست آمد و مار گرسنگی ایشان را گزیده است - و اگر زن زانیه بیاید پس زودی میکنند
 و يتلقاها بالترحاب - و ما كان لجار ان يحل ذراعا
 کشادن در را - و پیش آمد او را بر جا گفتن و مجال همسایه نیست که بر پناه
 و يتألف بقدره - و ان قطع الجوع بمدا - يتجشم
 او در آید و چشمه ضیافت او را اگر چه گرسنگی با کار دهنی خود او را پاره پاره کرده باشد
 لا جل الا کابر اكلا - و يهتاء لهم کما يوکل و لا يراهم
 تخلف میکنند از پیر اکابر از دهن خورده و از پیر شان هر قسم طعام طیار می
 على نفسه کلا - بل يجمع لهم من جميع الاوان ماکل -
 کنند و نمی بینند ایشان را بر دهن نفس خود گران بلکه بر دهن شان از هر قسم طعام

وان هاضمت الأكل - و يسوم التكميعة في سبيل الرياء
طیارے سازد اگرچه خورنده را ازاں پیغمه شود و بر خود تکلیف برداشتن روا
ولا يعطى السائل ما حضر من العشاء - ولا ينظر
سے دارد و در راه بے ریا - و سوال کنندہ را آنچه از طعام شب حاضر باشد نمی
بجملہ سبب الی ذی جاعة - و یسب السائل و یضرب
دہد و ہر کہ گرسنگی دارد و بجملہ نرم سوئے او نمی نگرد و سائل را دشتام سے دہد و
ان وقت الی ساعة - و لا یروی ان السائل جاعا
سے دند اگر تا ساعتی توقف کردہ باشد و نہی بیند کہ سائل نزد او در شب
فی لیل دجی - و قصده علی ما به من الوجی - و
تاریک آمدہ است - و قصد کرد او را با وجودیکہ پاسے او در دیکرد - و
ظنه مضیفا یعطى رغیفا - و یخاف ربا لطیفا - فیذہ
گمان برد کہ او آن جہانے است کہ نان سے دہد و از خدا تملک ای ترسد -
من بیتہ و لا یرحمه مع علمه علی عدم موئل - و
پس در دفع می کند او را از خانہ خود و برو رحم نمی کند با وجود این علم کہ
ان کان ما ذاق مذیومین طعم ماکل - و ما یفکر
او را پناہے نیست - و اگر چنین باشد کہ از دور روز ذائقہ طعام پخشیدہ باشد
فی ان الغریب این یذهب فی ظلام مسیل - و ما
و درین فکر نمی کند کہ آن غریب در شب تاریک کجا خواهد رفت و دردت
یفعل عند تالم و تکل - فالحاصل ان المواسات
درد و اضطراب نخواہد کرد پس حاصل کلام این است کہ ہمدردی کم شدہ است و
قد قلت - و مصائب الضعفاء جلّت - و سی
معصیت ہائے کمزوران بزرگ شدند - و زاموش کرد
المودة و صلة الرحم کل من کان فی المشارق والمغارب
دوستی و صلہ رحم را ہر کہ در مشرق یا در مغرب است و اقارب

و صارت الآقارب كالعقارب - و لا تجل ذالك بترك
 ايجو كزدم ما شده اند - و از بهر همین سبب ترك ميكنند
 من ساقه السفب الالهل و الدار - و يذهب اين
 كس كه كشته او را گرسنگي كه آن خانه و خانه را رے رود هر كجا كه
 يذهب الفقر و يدور كيف اذار - و يفصل عن
 محتاجي او را سه برد و گردش سے كند بروجيك گردش مي دهد و جدايے شود
 القربي بكسده مروضنة - و دموع مفضوضه - حسي
 از اقارب بچگر پاره پاره و اشك اے رنجته شده - تا آنكه
 لا يعرف احبي فيدوق - ام اودع اللحد البليغ - و
 شافت ميخورد كه آيا زنده است تا انتظارش كرده آيد يا نهاده شده در لحد
 و يصرخ في الغربة قائلاً اين است يا زوجي يا
 خال و فرادے كند در حالت سفر بين قول كه كجا هستي اے زن من اے پسر
 و ادبي - و اني املكك المهر و اكنن كيف احصل اليك
 من - و سرا بهر تيرا ملك كرده است مگر چگونه بدست خالي ميروم
 بصفر يدي - و يقول يا اسفي على وطني و يعجز
 تيرا برسم - و است كويد اے افسوس من بر وطن من و تنگدل مي
 قلبه و مهر بخزند - و لا يكون له احد ان يورثه
 شود دل او و او از شرم گفتگو نتواند كرد و او را كس نبود كه قصه
 حكايته علي ما يسمو - ثم يسعي بختياره الي وطنه كما
 او مسلسل بنويسد - باز اخبر از گرفته سوسه وطن او شتابد
 يسعي الاجرد - و لا يستبطنه احد عن مرقاه - و لا
 ايجو اچي كه سه رود و بيمكس او را از راهي او كه پوشيده است در پافت
 يطينه - في استضام زوجيه و فتاه - و لا يطي له
 نه كند و مدعي دهد او را در جمع آوردن زن و پسر او و كس او را بقدر

نصاب من المال - لیکن زوجه و ابنه فی الحال -
 ضرورت مال نہ می دهد تا زن و پسر خود را همان وقت فراہم
 و قد تكون له بنت جاوزت الإحصار - و می کہاش
 آرد - و گاہی او را دختر سے بی باشد کہ از حد بلوغ تجاوز کرده باشد
 فی بیتہ و کادت ان لا یفحش الایکار - فیگون
 و او ایچو کہ در خانہ او باشد کہ در خانہ مادر و پدر از حد جوانی گزشتہ
 هذا الرجل صیدا لہذہ الاکار - و بیوت قبل وقت
 باشد و قریب است کہ زن بکر باشد یا نہ پس این شخص این فکر را شکار می گرد و قبل
 الاحتضار - و بیوت فی حلقہ ما عذاب و یقصر علیہ
 از وقت جان کنن می میرد و تلخ می شود در حلق او آب شیرین و فرد می آید
 عذاب - فیشتی بیہوتا کاتہ مصاب - و یستدین فلا
 برو عذاب پس بواسی باختہ سے رو گردان او در پانہ است و قرص
 یحطون من المال قسوطا - و ان یکتب لہ بچہ قسوطا - و یستقری السلیل
 سے تمام پس بیکس او را از مال خود حصہ نہ می دهد - اگرچہ برآ نشان دہان
 و لا یجید اوقاتا - کاتہ ورد ارضا قاطا - و لا یوری
 آن قرص سے نہ نشہ و نہ بچہ پیدا ہوا وقت لا بیوت خود نہ می باید گویا و پرزینے فرو دہان
 من حزب الصنع - و ان یستنفذ فی شاعہم الدسح -
 کہ در اینجا سخت قحط افتادہ است و از گروہ سلوک احسان نہ می بیند اگرچہ
 و لا یشاہد الطول - و لو اطلال القول - و لا یجید
 بہ ہمہ طاقت شنائی آنها کند - و نہی بیند احسان را و اگرچہ سخن را دراز کشیدہ باشد
 منهم دواء الطوی - و ان نشتر من وشی سمورہ او طوی
 دتہ کے باید ازیشان روئے گرسنگی و اگرچہ جامہ رنگین افشانہ خود را بستر
 و کذا اللثیمتہ لیلہ المبیر - و لا یجیشتر الصیغ المثیر -
 یا در نور و در چمنال شب ملاک کنندہ او دراز سے گردد - و صبح روشن ظاہر سے شود

و تبسط علیه ليله جناحا لا تغيب شوايها - ولا
 و بر روی آن شب پر خود می گستر که کروات آن پنهان نمی شوند - و سفید
 تشیب ذوائها - هذا حاله و اخوه المتوفى يطمر
 نمی شوند گیسوهای آن - این حال دوست و برادر او که از نعمت و
 طهور الغزاة - و یوم الی طلوع الغزاة - لا ترفع یدة
 ناز گمراه شده است همچو آهوی جهل و تا طلوع آفتاب می خسید
 للصلاة - و لا یجمع صلیه للصلاة - یستی کالبا بوسه
 او بر روی عطای بخشش بلند نمی شود و نه پشت او بر روی ناز غم می گردد و همچو
 فی غلوائه - و یستر جهلته بثوب خیاره - لا یعلم کیف
 رکب یل در تجاوز خود می رود و امور باطله خود را بجامه پندار خود می پوشاند -
 تستطیر صدوع الکبد عند غلبة الحنین الی الوطن والولد -
 نه می داند که چگونه یراکنده می شوند پاره های جگر وقت غلبه آرزوی وطن و
 یحور العین فی صورتها - و بها یبرق اسایر مسترته -
 پسر - جمع نه کند ز را در کیس خود - و پاوی می درخشد خطوط و علامات
 رکزالک یستی ابتلاء غیاحه - و یبسط جناحه -
 خوشی او - و بهم چنین بطور آزمایش حاجت او آسان گرده شد و بازوی
 فیتمی علیه طریق الاهتداء - و یجبره شقوته الی العیایة
 او فراخ کرده می شود - پس پوشیده کرده می شود بر روی راه هدایت یافتن
 و العیایة - و یظن ان دولته من علمه و دهائه -
 و کشا او را بدینچنین او موسی پیرایه و گمراهی دگمان میکند که دولت او از علم و وزیر کی است
 لا یمن فیسالم الآلهة و نعمائه - و یمدح عقله و یقول
 از دولت قسمت کننده نعمت های ظاهر و باطن - و عقل خود را تقریب میکند و
 الی حیه حقیقه ما اشتهیت - و ما حوی انوائی ما حوت
 به گوید که بدو هر مراد خود یافتم - و برادران من آن مال جمع نموده که من جمع کردم

و اِنِّیْ مَا اَمَنْتُ بِالرَّسْلِ وَ تَعَاقِبْتُ - فلم ما عُدَّتْ مِنْ اَنْ
 و من بر پیمبران ایمان نیاورد و این کار را کرده داشتم - پس چرا غضب
 ابرهه رفت او جنیت - و من الجراثیم التي كثرت في المسلمين
 نشدم اگر گناه کار شدم یا گناه کردم - و از جمله گناه ها که در مسلمانان کثرت شده اند
 کبر و شخو و کالشیاطین - فمن كان يحسب لنفسه من العلماء
 تکبر و غرور است که بهر شیاطین میدارد - پس آنکس که خود را از علمای
 پوری مزایا علمه با انواع الخیلاء - و ینذکر الاخرین کالمحققین
 پندارد ظاهر می کند فضیلتها علم خود با تمام تاز و تکبر - و یاد میکند دیگران
 المزدربین - و یتوغر غضباً اذا قيل انهم من العالمین - و
 مثل تحقیر کنندگان و از غضب افروخته می شود چون گفته آید که ایشان از علمای
 یشیخ بانفذه انفا عند ذکر العیر - و يقول دسوا ذکرة فان
 هستند - و بینی خود بلند می کند از تنگ داشتن وقت ذکر غیر - و میگوید که هیچ ذکر
 کالمسار او العیر - ثم یحمد نفسه صلفاً کالمستکبرین - ليعتلق
 او کند چرا که او مثل فرست یا مثل گردد - باز خود ستائی می کند بهر سبب و از
 به الناس اعتلاق العاشقین - و یتقلب فی اذالبیب - و
 لاف زنی - تا بیادیند بد و مردم بهر آویختن عاشقان - و میگردد در کالبد - و
 یخبط فی اسالیب - فیدعی تاذرة امته من الادباء - و لا
 کج می رود در راه - پس دعوی میکند بآنکه که او از ادیبان است و آویختن
 یبلغ شأنه احد من البلغاء - و ینسل الاقران کالهیبن
 از اهل بلاغت بشان او نمی رسد - و سوال می کند هم نشان خود را از
 عن التراکیب الخویة و الصیفة - و یقطع علی الناس
 ترکیب های خوی و از صیغه - و برائے خطا گرفتن قطع کلام مردم می کند
 کلامهم للتخطیة - و یندی ناجذیه علی لفظ کالکلاب - و ینزعم
 ر می نماید دندان پسین خود را از خشم بر اختلاف یک لفظ بهر سبب - و گمان میکند

نفسه على الصحة و الضوابط - و كذلك يزعم
 که او بر حق و بر حساب است - و بارے میں گمان میکند
 هذا الرجل مرة انه من الاطباء - و فاق الكل في
 که او از طبیبان است - و فائق شد همه را در تشخیص مرض
 تشخیص الداء و تجویز الدواء - و یبرز طورا فی ذی الفقهاء
 و تجویز دوا - و گاهی ظاهر می شود در لباس فقیهان - و
 و يشير حینا الى انه طفر بنسخة الكيمياء - ثم اذا فتن
 گاهی سوسے میں ایشاء می کند کہ او بر نسخہ کیمیاء کامیاب شدہ است
 فی موطن فرسان البراعة - و ادب البراعة - فثبت انه
 باز ہمیں امتحان کردہ شود در میدان سواران قلم و صاحبان زیادت در عقل
 لا يقدر على ان ينقح الانشاء - و يتصرف فيه كيف شاء
 و ہنرمند پس ثابت می شود کہ او برین قادر نیست کہ سخن پاکیزہ تواند گفت
 بل يظهر انه ابحر و يضاى الجماء - و لا يعلم ما الادب
 و تصرف کند در انشا بہر طریقہ خواہد و ظاہر می شود کہ او ژولیدہ زبان است و
 و لا يدري هذه الطريقة الغراء - ثم اذا عرض عليه
 کچھ چارہ پايان است و نہ می داند کہ ادب چہ باشد و ازیں طریقہ روشن پیچھے باشد باز ہمیں
 المرضي للمساوات كما ادعى في بعض الاوقات - فاكان ان يفرق بين السكته و
 بیمار را بر پیش میگذارد کہ علاج بمطابق آن کرد و بعض وقتا دگر کرده بود پس اینفکۃ تیز را دانی باشد کہ در سکتہ و سبب
 السبات - و ربما يحسب الدق ثقته - و انطباق المري
 فرق تواند کرد - و بہا اوقات تب رق را تب ثقہ گمان میکند - و انطباق مری
 ذمته - و يسمى السبل سلاقا - و ضيق النفس خنقا - و
 را ذبح نام می نہد و بیماری سبل را کہ خارش و سیلان رطوبت وضعت بمراد سلاق نام می
 يستعمل في مواضع التشنج كلما هو مطلق للحرارة - و مبرد
 نہد و سلاق آن بیماری است کہ غلظت و سرخی جن و سقوط مزہ در و لازم است - و نام ضيق النفس خنقا می نہد

للمعدة - و یامر بان یوقی المريض کثیراً من الخس و الکافور
 محل اسے گرم کردن بدن آن دوا استعمال میکند کہ حرارت را فرو نشاند و معده را سرد میکند و حکم میکند کہ
 و الکزبرة - و یحسب له کثک الشعیر اجود الاغذیة - و
 مریض را کافور و کثین بسیار داده شود - و گمان میکند آب جو بہتر مریض بہترین غذا - و حکم
 یامر ان یتجنب اللحم و الابازیر الحادة و لا یقرب شیئاً
 سے کند کہ بیمار از گوشت و اصالح ہائے گرم و ہر چیز سے کہ گرم باشد پرہیز
 من الاشیاء المستحقة - فیکون آخر امر العلیل - ان الادواء
 کند - پس آخر امر بیمار این سے گردد کہ درم ہائے سرد از
 الباردة تحدث فی بدنه من الراس الى الاحلیل - و فی
 سر تا احوال درو پیدا سے شود - و در بعض طبیعت
 بعض الطبائع تزيد النفخ او یهلك المريض من شدة
 نفخ زیادہ سے گردد یا مریض بشدت سعال سے میرد - یا
 السعال - او تسکن حركة القلب فیموت السقیم فی الحال
 دل از حرکت خود باز سے ماند و بیمار فی الفور سے میرد - پس
 فیمثل تلك الاطباء یكثر القبور و یقل رونق العمارات - و
 بہ ہچھو این طبیبان قبر زیادہ سے شوند و حسن آبادی کم ہی گردد -
 من اطال الملكث تحت علاج ایشان بماند ایس ضرر است کہ ببرد - و بیمار
 من اعین فقتلوا - و کم من ارجل اعرجوها - و کم من
 چشم ہا بستہ کہ این طبیبان آنہارا کور کردند و بیمار از ہا بستہ کہ لنگ کردند
 صبیان بدعوا فدفنوا بخطاءهم - و نجوا من ایدہم یقتلوا
 این طبیبان آنہارا بیمار کو کور اند کہ ایشانرا چپک و حصہ ظاہر شد پس بوجہ خطا این
 یتماثم المرضى و ان یجباوا الزرع - و یشربون لبن کل
 طبیبان دفن کردہ شدند - رباعث مرون از دست ایشان را نیاقتند - چہ بیخیزانند ایشان را

ابون من غنهم و بقرهم حتی تبکاء الذر و تحلی الضرع -
 بیماران اگر چه بحالت خامی بفروشد زراعت را و میوشند شیر هر شیر و از گوشت و گدا تا بحدی که کم
 نم یابند الموت بالحسرات - و یلعنونهم عند فراق الایماء و البساتین -
 شیر می گرد و میار شیر دار و خالی میکند پستان را - باز آن مر میضای را بمرست موت می آید و آن طبیبان را
 و قد یدعی هؤلاء الکذابون بانهم یجعلون العاقر ضاناً -
 در وقت زحمت شد و از این راه و وقتراحت تا موفربند - و گاهی و موفربند و در وقتراحت از این راه و وقتراحت تا موفربند -
 و الکاذب ناسیا زاناً - و یوتون الناس بنات و بنین -
 دهنده میگردد - و گیسوی را که از گواهدن باز اند و باشند میبندند و تا بکوه رسیده میکنند - و می
 و ان زنوا الثمانین - و یزی الصبی بد و اعیم اخره -
 دهنده مردم را دختران و پسران - اگر چه تا هشتاد سال رسیده باشند - و کودک بعلاج شال برادران می
 بعد ما کان بحضرة - و کذالت یقولون انا نکفاء المرضی
 بدید - بعد از آنکه آخری بچه پدر خود بود - و هم چنین این طبیبان می گویند که ما باز میبایم
 من اعتدائه - و یجعل العلیل کفیل بعد اخنائه -
 مرضی را از زیادت - و مرضی را بعد غم شدن پشت همچو درخت خرا میگردانیم -
 و من اراد ان یمروا الطعام - و یتقوا العظام - فلیک
 و هر که می خواهد که او را طعام بهضم شود و استخوان ها قوی شود - پس
 و هوننا الکبیر - و سینظر فی اسبوع التاثير - و اذا استقبل
 می باید که همچون کبیر را بخورد - و در یک هفته تاثیر خواهد دید - و چون مردم
 الناس دواء و ما دوا الا النقصان - فاعلموا ان الرجل
 دوائی او استعمال کردند و ندیدند مگر نقصان پس دانستند که دروغ گفتند
 قد مات - و انبهره اللعان - و کذالت یکهون و لا یحسبون سبة - و
 است - و در پی او فریاد است از این چنین دروغ میگویند و او را عمل دشنام نمی دانند - و
 بالجهل یجعلون الکذب قبة - و کذالت اذا ادعی احد
 برجل خود دروغ را همچو بناسی می نمایند که گزداگر از دیوار کشیده باشند - و هم چنین چنان

منهم انه نقيه و من المحدثين - فثبت في آخر الامر
 دعوی کند یکی از ایشان که من نقیہ و از محدثان ہستم - پس آخر ثابت می شود کہ
 انه جاهل و لا يعلم الدین - و لا يخفى عالم و جهول -
 او جاهل است و دین را ندانے شناسد - و پوشیدہ نمی ماند دانا و جاهل و
 و لا صبیح و مسلول - و انی فی هذه صاحب البقرة -
 تندرست و مسلول - و من درین حقیقت صاحب تجربہ ہستم -
 و انتقدتهم فوجدتهم کالمیة - انهم تفردوا فی الدقاریر -
 و ایشان را آزمودم پس آنچه مرده یافتہ - ایشان در دروغها یگانہ ہستند
 و اعدوا کالبعیر - یا کلون حتی یتقلب علیہم المعدة و
 و آنچه شتر بر بدن غرودہ راے دلاعون می دارند - مے خورند تا او تنگتر کہ معدة بر ایشان گجول شود
 ینقضوا علی الفراش - و بعدوا عن الحق و طلبہ فلیسوا
 و بر فرش مے کنند - و از حق و از جستن حق دور شدہ اند - پس
 الیوم کالشمع و لا کالفراش - ترکوا الملة و ما قالہ النبی الصبیح
 امروز نہ بچشم شمع ہستند نہ بچشم پروانہ یا - ملت اسلام و گفتہ بنی خوبصورت را
 و سقطوا کاذبة تسقط علی جنح یقیح - و اذا غاب عنهم قدیم
 را ترک کردند و آنچه گس با بر زخم ریناک افتادند - و چون پلیدی شان از ایشان
 فضاقتا لہا ذرعا - و ما ملکوا صبرا و لا ورعا - واللہ انہم
 جدا مے گردو پس برائے آن تشکیل مے شوند - و صبر و پرہیزکاری ہمہ از دست
 قد اطاعوا النفس و سلطانہا - و تعودوا الشہوات و شیطانہا
 مے دهند - و بجزا کہ ایشان نفس و تسلطہاے نفس اتن ردا دہ اند - و بہ شہوات و
 ید و دون علی ابواب اهل الثروة و البسار - و الجدة والعقا -
 شیطان شہوات عادت گرفتہ اند - بر دروازہ ہاے دولتند و توتکراں و زمینداران
 و کمر منهم مالوا من صلوة الصبح الی الصبح - و من العشاء
 مے گردند - و بسیار مے از ایشان از نماز فجر سوسے شراب رخ کردہ اند - و از نماز شب

معذالك يحسدون انفسهم كالبدد - و يخبون ان يقعدوا
 باوجود این خود را چوں ماه چهاردهم میدانند - و می خواهند که مردم ایشانرا
 من المجلس في الصدر - و يسمون انفسهم مولايين - او
 در صدر مجلس بنشاند - و خود را بنام مولوی او فقیه و محدث
 فقهاء و محدثین - و من لم ينادهم بهذه الاسماء فيقضبون
 مشهور می کنند - و هر که ایشان را بدین نام بپايد نکند پس بر او
 عليه سائین - مع انه لم يبق لهم طبع عربي و لا ذوق
 ختم می گیرند و دشنام می دهند - باوجود اینکه ایشانرا طبیعت مشابه اهل عرب نموده
 ادبی - و انی دعوتهم مرارا و جریتم اطوارا - و عرضت عليهم
 و نه ذوق از ادب مانده - و من بارها برائے اسرافه ایشانرا خواندم و بارها
 کلامی - و اريتهم عذری و حسن نظای - و قلت هذه آية
 شجره ایشان کرده ام - و بر ایشان کلام خود عرض کردم - و نصاحت و حسن نظام خود ایشانرا
 صدقی و محقق و حساسی - فاقا من مثله انکم تنکرون
 را نمودم و گفتم این نشان صدق من است و محبت من است و تمیز من است پس مثل آن
 بمقای - ففروا فرار الحیوة - من اسلحة الکماة - و قودوا
 بیابید اگر از مقام من انکار دارید - پس چنان گریختند که لماں از سلاح ای سواران بگیریزند - و
 كالنساء الكحال العين - و الطيب و المشط و الحيل الجمع
 عادت گرفتند همچو زنان سرمه گردن و سرچشم و خوشبورا و شانه کردن را و جلد را بر آینه
 العين - و بعضهم يربغون في الضفر و الاجمار كالنسوة -
 جمع کردن در - و بعض ایشان رغبت می کنند در یافتن موی و جمع کردن مژه ها آنها همچو
 و يدهنون خصلتهم و يعطفون كل وقت شعور الجميرة -
 زان - و تدبهن می کنند مژه ها را و جمع می دهند هر وقت موی آن مژه ها
 ويفرون فدارا لابق من مجالس العلم - و معذالك لا
 را - و همچو غلام گریز پا از مجلسهای علمی می گریزند - و باوجود این

تری فہم اثرًا من الحلم - و اذا دخل مسجدہم احد
 نحوای دید در ایشان نشانی از حلم - و چون در مسجد ایشان گئے از غریبان
 من الغریاء - و کان یغضب اشعارہ مثلاً و یسودھا
 داخل شود کہ سوسے خود را غضب سے کرد و سیاہ سے کرد پس بدو
 بشی من الاشیاء - فصالوا علیہ کالکلاب - او ککفتار
 اچھو سگیاں حملہ سے گنتہ - یا اچھو آں کافراں کہ در جنگ احزاب
 غزاة الاحزاب - و ناشوہ کالسباع - اللہم الا ان یفقد
 حملہ کردہ بودند - و سے گزند اور اچھو درندگاں - بار خدا یا مگر اینکه بطور
 الیہم شیئاً من المتاع - او یمید الباع بجداء الباع - انہم
 بدیہ وہ ادشال را چیز سے از متاع - یا ببقابلہ دست دست دراز کردہ شود -
 قوم یا کون الضعفاء باللسان - و یفرون من الاقویاء
 این قومے است کہ کمزوریاں را بزبان خود سے خوردہ - و از زور آوردان اچھو بزدلان
 کالجہان - و اذا اجتمعوا احدٌ لیباع - و ادی الکنان و
 سے گمیزند - و چوں کیسے خود را بریں جمع کرد کہ بادشاہان باشند کہند - و بنود کیش ہا را و تیرا
 السہام و الباع - فقروا و لا کفقور الحمی - و غلب
 را و دست را - پس سے رنند و نہ اچھو رسیدن خراب - و غالب میشود شریف کہ
 مِنْ حِیْلِ عَلَیْہِ عَلَی الزمر - فحاصل البیان انہم یہرعون
 برکوی حملہ کردہ شدید بر گروہ ہا - پس حاصل کلام این است کہ ایشان ہی دونہ سوسے
 الی الغریاء کالطوفان - و لا یہتسأل صلہم الا بمشاهدة الثعبان
 غریبان مثل طوفان - و نہ سے ترسد بار خورد ایشان مگر بریدن از دہا -
 و لا یمیدون الا برعیفہ او صغیفہ یعظمون العظام
 و عادات نمی کنند مگر بہ ناسے یا کباب کہ برسیخ کشیدہ باشند - بزرگ یمیدارند
 الوفات - و یکفرون بالذی بُئیت و احی الاموات - الا یمیدون
 استخوانہا بوسیدہ را - و منکر کے سے گردند کہ از خدا مبعوث شدہ و مگر از زندہ کردہ ایمانی دانند

ان الوقت وقت نصر الدين ودفع اللئام - وقد دفت شمس
 که این وقت وقت مددین و دفع لئیان است - و به تحقیق آفتاب اسلام تربیه
 الاسلام - بل عادوا الحق لحب الاقارب و اللذات - و آثروا هذه
 بغروب شده است - دشمن داشتند حق را ازین سبب که اقارب و عزیزان را محبت
 الدنیا و ما انعقدت من المودات - یبعثون عرض هذه الدنیا
 کردند - و اختیار کردند این دنیا را و آنچه بسته شد از دوستی - میخوانند مال این و
 و خطارتها - و یجبون ان ینالوا خشارتها - فالاسف کل الاسف
 بلندی مرتبه آن - و می خواهند که بآینده طعام اوگر برخوان باشد ایشان را رسد - پیوست
 انهم بقوا بعد موت الاکابر کالجلف - و لا خلف بعد السلف -
 انیس است که این مردم بعد اکابر اسلام همچو نم تپی مانده اند - و نیست پس مانده بعد
 یدعون انهم فاقوا کل فی الفقه و الحدیث و الادب - و
 از گزشتگان - دعوی می کنند که اویشان در فقه و حدیث و ادب از همه فائق تر اند - و
 تسلا من کل انواع الحذب - و لیس لهم خبر من حقائق الدین -
 بر هر بلندی کمال دویده اند - حالانکه هیچ خبر از حقیقتهای دین ایشانرا نیست
 و لا نظری حدائق الشرع المتین - و ما اعطی لهم قدرة
 و نه نظر بر باغهای شرع متین است - و نه اویشان را قوت داده شد که
 علی ان یکتبوا عبادة غراء - و لا قوة لیفتروا رسالة عذراء - و
 عیارته روشن بنویسند - و نه قوت که تا بکارت برند رساله دوشیزه را - و
 ما اجد احدا منهم یعارضنی فی الاملاء - و یبازونی فی تنقیح الاشلاء
 هیچ کس را از ایشان نمی بینم که با من در املاء و در تنقیح انشاء باهم معارضه کند
 و قد قلت لهم مرارا انی انا المفلک الوحید من کتاب هذه الاولیاء
 و من بارها ایشان را گفتم که من از نویسندگان این زانده امهر یگانه هستم - و
 و المنفرد بعلم معارف القرآن - ولی غلبة علی الاواخر و الاوائل
 یگانه در علم معارف قرآن - و مرا بر اولین و آخرین غلبه است -

و لو جاءني سبحانه دائل كالمسائل + فاذا طلبت منهم مباسدا
 و اگر چه سبحانه دائل مثل سوال کننده نزو من بیاور پس چون درین میدان ازیشان
 کلماتی قلت من کمال بلاغتی فی البیان - فهو بعد کتاب الله
 همه آنچه در باره بلاغت نمود گفتم پس آن بعد کتاب الله قرآن شریف
 القرآن - و انه معجزة جلیل الشان عظیم اللعان قوی البرهان -
 است - و آن معجزه بزرگ شان دارد و بزرگ روشنی دارد و زبردست
 و انه فاق الكل ببيان لطيف و معنى شريف - و التزام البروقين
 برهان دارد چرا که او از دوسه بیان لطیف و معنی بزرگ بر همه فوقیت میدارد و
 فی جميع مواضعه كهربق و لطف - شاجر الناس ذیه فما اردا کمثله
 آنچه آن برق که در هر بار دو مرتبه می درخشد در هر موضع خود دو گز غریب من بیان و کلام
 من شجرة - له خلقة و علیه طلاوة و لا یبلغ و هفنه نبت و لو
 نبی را التزام کرده - اختلاف کردند درم درو پس نتوانستند که مثل او در شجره بنمایند - بزرگ او شیرینی است
 کمل فی اهتزاز و خضرة - و الذی یطلب لعانه من کلام غیره
 در روی خروشا و طاشته است و هیچ روشنی از آنکی در سر سبزی او را نمی رسد اگر چه در آنگی در سر سبزی بدرجه
 من الکائنات - فلیس هو الا کرجل یورید ان یافو اللحم من العظام
 کمال رسیده باشد - و آنچه روشنی او از کلام غیرت که از مخلوقات است میطلبد - پس او آتش آن کس
 المقتودة الرفات - فالحق و الحق اقول الله لا یوجد کتاب بین الدفین
 است که او از استخوانها گوشت بر آرد آن میخورد که در قبر کرده شدند در پیشند - پس راست میگویی که هیچ کتاب
 کمل کتاب ربنا رب العالمین - فکما ان الکمال من کل جهت
 در او طبع و وجود نیست که مانند باشد کتاب پروردگار را که پروردگار و جهان است - پس چنانکه کمال از هر جهت
 مختص به بعضی بخصوة الکبرياء - فکذا الله المختص من جميع الانحاء
 بخصت باری تعالی مخصوص است - پس هم چنین خوب و رقی از همه سو خاص
 مختص بهذه الصیفة العزاء - و اما الذی هو دونه فهو
 بدین کتاب روشن است - مگر آنچه سواست دوست پس آن از عیب و

فی هذا المیدان - فما بارزنی احد و اختفوا کالغسوات - و ما
 متقابلہ کنندہ طالب کردم - پس بچکس این متقابلہ پیدایا و بجز زمان پوشیدہ شدند - و ایشان
 لا یفلو من عیب و نقصان - و ان کان کلام النابیة او سبحان فان
 نقصان خالی نیست - اگر چه کلام "ایضا" یا سبحان باشد - پس اگر مثلاً
 وحدت مثلاً فقره من کلمات احد منهم گفتہ ابرق و املس - فجده
 کلام کے اچھو رنار تا باں باشد پس فقرہ دیگر را اچھو جینی خورد و پین خواہی یافت
 فقره اخروی کانت اصغر من افسح ان وحدت لفظا کعین حوراء - فجده
 و اگر افسح را اچھو چشم خوب سیاہ در محل سیاہی و خوب سفید در محل سفیدی یافتی -
 آخر کناقة عشواء - و ان وحدت مثلاً قافیتین متوازیتین کجیزی فی النساء -
 پس فقرہ آخر اچھو ناکہ کور خواہی یافت - و اگر دو قافیہ برابر یا بی اچھو دو سرین زن
 فجده ردیفاً کالیة اختل ترکیبها و تحوکت و ما بقیت علی الاستواء - و
 پس ردیفے را اچھو بند سرین خواہی یافت کہ از جائے خود جنبیدہ باشد و بر حالت
 ان القرآن یشاہد الوجوه الحسنان لا تجده ثانیاً الا مزینة بالمشبہ -
 صحت نماندہ باشد - و قرآن شباهت دارد بردائے خوب خواہی یافت دندان پیشین او را
 ولا خدوده الا مضبیه باللہب - ولا ینانہ الا لامعة من الترف
 گرزیت یافتہ و برخش آبی - و نہ رنار ہائے او گردل کشدہ برخی و نہ سر بخشتان او را گردل کشندہ از
 ولا خصره الا منطقة بالمیم - ولا حواشیه الا بلحجۃ بالسلم - و
 نازکی و نرمی و نہ کراے او گردان پوشندہ از باریکی - و نہ ابروان او گردوشنی یافتہ بکشادگی - و نہ
 لا باسمہ الا زاهرة بالفلمج - ولا جفونہ الا مسکرة بالسقم - ولا انفہ الا معجدة
 آں دندان او کہ بخندہ ظاہری شوند گردوشن بخشادن بیان آں - و نہ پردہ ہائے چشم او گردست کنندہ بہ باریکی
 بالشم - ولا جبینہ الا اسوة بالطور - ولا عینہ الا معجدة بالحدود - فخذہ عشرة
 خود - کہ بینی او گردہ بندگی گیرندہ از بلندی و نہ پیشانی او گردایہ کنندہ با طرا - و نہ چشم او گردانم گیرندہ است
 آراہ - یوجد حسنہا فی القرآن من غیار و تیاب - منہ
 سیاہی و سفیدی - پس این وہ حضور هستند - یافتہ میشود من آنہا در قرآن نیز شک و شبہت - منہ

کان لهم ان یظهروا من شؤطهم - او ینثروا بحوۃ او نجوۃ من
 مجال نماز کو چیز سے از تک خود بنائید - یا پرانندہ کتہ خراسے جید یا خراسے بدی
 فوطهم - فحاصل الکلام انهم صاروا فی الشر للشیطان کنی - و
 را از طرف خود - پس حاصل کلام این است کہ ایشان در بدی شیطان را پیچوسایه
 لیسوا من الخیر فی شیء - لا یعلمون من دون الجہالات -
 شدہ اند - و بہ امور غیر متبع مناسب نمی دانند بجز امور باطل - و در غارت
 و یشابعون السباع فی العادات - و قد اضاعوا مادة المواساة
 مشابہ درندگان هستند - و ضایع کرده اند مادہ ہمدری و آمیزش را گویا
 و المقانات - کانهم استوطنوا الغلوات - و اذا دوا احداهم
 ایشان وطن گزینہ اند بیاگان یا را اگر بیند کہ از کسے اندکے کار جہالت صادر شدہ
 منه قلیل من الجہالة - فقل ان یسعدوا بالاقالة - بل یشتمون
 است - پس کمتر است کہ او را عفو کنند - بلکہ او را براں لغزش و شتم
 علی ذلک العثار - او یہ خلونہ فی الکفاد - و کما ان الفلاحین
 مے دہند - یا در کازاں داخل مے کنند - و چنانکہ زمینداران بر دیہات
 یقاتلون علی قرئی و جفان - یحارب هذه العلماء علی قرأ
 و شاخہاے انگور مقاتلہ مے کنند عاربہ مے کنند این علماء بر ضیافت ہا و
 و جفان - یتزکون الحسب للعتب - و یوثرون الوب علی الرب
 کاسہ ہا مے شور با - میگذازند دوستی را بر گردانہ و اختیار میکنند عصارہ و دوائی را بر پروردگار
 یتنازعون علی الاموات - و یأخذون الثواب الملیت من خبث
 مقدم بر مردگان نزاع ہا مے کنند و از خبث ثبت پارچہ میت میگیند
 الذیات - و کل منهم یری الساکر فیہ کالغضب - و یمیدی ناجیہ
 و ہر یک از ایشان زبان خود ہمچو شیرینایہم پیشداد فرا نمایند و ندان پسین خود را
 و یحرق نابہ من الغضب - و معدنک قد خرب کسبہم لا یقارنم قطوب
 و بساید از خشم دندان را - و با وجود این خست نامبارک کسب ایشان از ایشان جید نشود ترشی ناکامی کار را

الخطوب - و حروب الكروب - و يلازمهم في جميع عمرهم صفر
و کارزار اندوه - و در همه عمر ایشان تهیدستی و خالی بودن صحن خانه لازم حال
الراحة - و فراغ الساحة - و كما ان الفلاح يتوقر غضبا على
ایشان می باشد - و چنان که زمیندار بوقت برکندن کیشک اثر ذراعت آن
نبش يروي من الربف - و ياخذ النابش و يكرس بعض الفضائل
بغضب افروخته می گردد - و می گیرد برکننده را و می شکند بعض استخوانها
فانك ان احسبهم اعدائين من جريرة فعلهم اعدائنا - و يشهد عليهم ايماننا جزا اللهم يا افيض بوجهك و سيفك عليهم عليه
را - پس بچین اگر کسی ایشان را ازین فکر بخل کرده اند برمی دارند و از میان بریشان می کشد و در میان ایشان می افکند و در زمین زشت را می افکند
عليه ذرافات و وحداثا - و ان غلبوا عند هذه المحاربات -
برو به ریت مجوعی یا یک یک می افکند - و اگر در وقت این جنگ مغلوب
فيمتدون شياطينهم في التابآت - و قد علموا ان يجذوا من
شوند - پس شیاطین خود را برائے مدد می طلبند - و تعلیم داده شده اند که جز از علم
الظلم غفرانا - و من الاساءة احسانا - فانهم قوم اُمروا باعادة
منفرت دهند - و بپاداش بدی احسان کنند - چرا که این قوس هست که
نموزج الاخلاق - فما اروا الا سير الشور و الشقاق - فهم
برای نمودن نمون اخلاق - پس نمودند مگر خصالتهای بدی و دشمنی - پس ایشان
الذين سعوا لاميذائي و جاوزوا حد الاخطاع - فليت لي
همان مردم اند که برای اذیت دادن بن دویدند و از حد تیز و بدین تجاوز کردند - پس کاش مرا
يهم اعداء من السباع - يا كلون لحم الغائب ولا يبالون
بعض ایشان از درندگان دشمنان بودند - گوشت غائب میخورند و بر کشته جنگ
للمبارات - كانهم ظباء يخافون حة الطبابة - يا حسرة على هذا
بیرون می آیند - گویا ایشان آهوان اند می ترسند تیزی تیغ را - ای حسرت برین زمانه
الزمان ان الامراء رغبوا في الخمر و الزمر و النساء و المقامر
که امراء این زمانه در شراب و سرود و زنان و قمار بازی رغبت کردند - و

و العلماء الى الكذب و السَم - و تركوا الحكمة اليمانية و رضوا
 عالمان این زمانه کذب و افسانه گوئی را اختیار نمودند و حکمت یحیی را ترک کردند و از
 بالنزاة من القم - و ما بقى فيهم من دون الكبر و الشمس - و الوشب
 خرا بخت خرا راضی شدند و در ایشان بجز نجبر و خرامیدن از تاز و پر جستن و بهیدن
 و الطم - یبغون صومة من الجمال - و عومة من المعنطة و الارز
 هیچ چیز نمی نمایند - بخواهند که شتر مقداری عدد و یکد خرم از گندم و یک خرم از
 و الحص و فراغ البال - و ما بقى لهم رغبة في اعلاء الدين و نبش
 ارز و یک خرم از نخود - و در بلند کردن دین هیچ رغبت ایشان را نمائند و نه
 حشاش الضلال - ادهقت كموس رؤسهم من الكبر الى اصبالها
 برای بر کردن هیچ گیاه با کسی گزاشته در دل نماند - پر کرده شد کاسه برای سر ایشان از
 و اصهارها - و تقاسموا على حفظ و داد الدنيا و تحبورها و استیثارها -
 بکبر تالب برای شان - و باهم قسم خوردند درباره محکم داشتن دوستی دنیا و اختیار کردن
 و حسبوني من عدا الله کانهم اطلعوا على ذات صدري - او علوا
 آن و مرا از دشمنان خدا قنای پیدا شدند گویا او شان بر راز نهان سینه من مطلع شدند یا راز من
 ما خامر سؤی - و ریت منهم ما عرفنی جهه البلاء - و جزونی
 را داشتند که بدل من آیمخته است - و از ایشان چیزی دیدم که از آن دانستم که بلا چه چیز است و سؤی
 الى الحكام و عكفوا بي على الاصطلاء - فما شئت و ما اصفيت الا
 حکام مرا کشیدند و بر آتش قائم کردند - پس نه بر من موسم سرا آمد و نه موسم گرما
 و بقة هم رستت - سلطوا على كل بلغ مبلغ للتوحيين - ليندعوني
 مگر بدال ایشان بند بر پای من رفتم - بر من بر یک احمق دشنام دهنده را سلط کردند تا
 و ينزعوا في قومي كالشيطان اللعين - ثم معدا لك لا يعتدون
 مرا - سخن خسته کنزد همچو شیطان لعین در قوم من تنباهی انگند - از باد جود این عذر نمی خواهند
 مما فعلوا - و لا يظهرون الندم على ما صنعوا - بل زادوا غييا
 از آنچه کردند - و ظاهر نمی کنند ندامت بر کارهای که کرده اند - بلکه در گزاهی زیاده شدند

و تَصَدُّوا لِلْجَاهِلَةِ - و اعرضوا عن السلم والمصالحة - و حقرونی
و برای جنگ دشمنی پیش آمدند و از صلح و آشتی اعراض کردند - و تحقیر من کردند
و ازدرونی و قالوا جاهل لا یعلم العربیة - بل ای لا یعرف
و گفتند که جاهل است که عربی را نداند - بلکه ناخوانده است که صیغه را
الصیغة - ثم اذا جَلَعْنَا عَلَیْهِمْ نَفَرًا کَفَرًا اِلَیَّهِ مِنَ الصَّرْفَامِ -
نه می شناسد - از چون با قدم شدید بر ایشان گذر کردیم پس بگریختند همچو گریختن از
او الجبان من السهام - و رَوَّاهُ مَتَّى مایری صبی عند حلول
از شیر - یا همچو گریختن بزدل از تیر - و از من چیزی دیدند که طفلی بروقت فروز آمدن
الاهوال - او عصفور من عقاب اذا انقضت علیه من قنن
خوف ای پند - یا کجنگ از باز چون برو افتد از قلعه کوه - و بودند که گمان
الجبال - و كانوا حسبون کثافة جلیاء - فمستم منا فاطح فقالوا
سے داشتند نسبت من گویا همچو گریختند استم که بر سر سرون نمی دارد - پس چو
بقرة قنواء - و من جاءنی منهم متسلحا - جعلته مجلحا - بما
حق کرد ایشان را از ماضیت گفتند گاو سے است سرون دار - و هر که از ایشان نزد من سلاح پرشید
اعنوا کلابهم علی لحم البراء - و ادعوا الدین بالافتراء - فکان
بیاید - پس او را همچو آن درخت بد حال کردم که او را چار پایاں چنداں خورند که از دوی چیز سے مانده چرا که او را
جزاء هم ان یقتشعوا و یفسقوا - او یطعنوا و یبندعوا - و یریدون
برگشت بے گمانان سخاں خود را بگذاشتند و دین را از افتراء نقصان رسانیدند - پس جزاء او را این بود
ان یفوتونی و کیف عافتی - و اناسم الا عوافتی - یفسقون
که زیر نشان از یاد آورده ایشان را از یاد ببردند یا سخاں محنت بگری کرده شوند - می خواهند که مرا بترسانند
الناس و انفسهم ینسون - و یکذبون الصادقین و لا یخافون -
و چگونگی ایشان بترسم - جز این نیست که ایشان شکار من اند که بوقت شب بر ایشان کامیاب شدم - پس
لا یقومون فی الضمار - و یهتدون لا نفهم سبعین منفذا
نسبت می دهند مردم را و خوشی را از خوشی میکنند و کذب صادقان سے کنند و نمی ترسند - و رسید ان فی السیاسة

کالفار للفراد - و کافوا اشهدوا الله علی کف اللسان و عاهدوا
 و طیار سینکند هفتاد و سولخ انچوش برائے گریختن و بودند که گواه گردانیدہ بودند خدا تعالیٰ را بر سبب داشتن
 نما اسرع ما نسوة - و ان الکبر قد سری فی عروقهم و عظامهم
 زبان و عهد کردند بدو - پس چہ قدر جلدی در فراموش کردن عهد کردہ اند - و تحقیق بجز سرایت کردہ است
 و ملأ الشرائین - فما کان لهم ان یمتنعوا و لو حلفوا مغلفین -
 در گہائے ایشان و استخوانہائے ایشان و پر کردہ است شراین را - پس در طاقت ایشان نماند کہ
 و انهم جمروا بعوثرهم لحرب اهل السماء - و اغلفوا لنا و قصدوا
 از کذب باز آیند اگرچہ غلط مغلف بخورند - و ایشان لشکر ہائے خود را بر سر حد جمع کردند تا اہل آسمان
 للاستعزاء - و تجاہلوا بعد العلم و تعاملوا بعد البصيرة - فكانهم
 جنگ کنند و ہمدستانہا را دارند و با ستر ایشان آیند - و دانستہ جاہل شدہ اند بعد از علم و کور شدہ اند بعد از
 تَدَفُّوا من حلق او ماتوا جائیین مع وجود الثمار الكثيرة - فلاجل
 بنیائی - پس اودشان از جائے بلند انداختہ شدند یا در حالت گرگی مرزد و بود و یکہ ثمر بسیار موجود
 ذالک سماء رما و سقطا خاتم الانبياء - بل قال لا یجده
 بودند - پس از بر آہیں جناب خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم نام ایشان روی و فرمایہ نہادہ است - بل گفتہ
 مثلهم شرأفت بناء السماء - انهم قوم اختاروا الذنوب من جمیع
 است کہ از روی مانند ایشان زیر آسمان نخواہید یافت - ایشان قومے هستند کہ گناہ را از ہر پہلو اختیار
 الجہات - و ما تری فاسقا الا یوجد فیہم نموذجہ بل یوجد
 کردہ اند - و پنج فاسق را نخواہی دید مگر در ایشان نمونہ او خواہی یافت بلکہ صفات
 فیہم صفات السباع و الجہاوت - یوشرون البر علی البر - و
 درندہاں و چارپایاں در ایشان خواہی یافت - اختیار سے کنندہ گندم را بر نیکی - و
 یتزکون حب الله لحب او جلیب کالیتر - ترا فیہم فی مواضع
 تزکبہ میکنند محبت الہی را بر آن یکداند یا شیر انچو گرہ - خواہی دید در ایشان در
 الغضب آثار الجنون - و یوتون للامانی باشتات المنون - یبغضی
 جاہل عصب شان ہائے جنون - و میرند برائے آرزو ہائے بخت - سے گزد

ليلهم ونهارهم في الغيبة والسب والشتم والاثام ولا وملت
 شب وروز ایشان در غيبت و دشنام دهی و غمازی - و چکر کرده شد مینه
 صد و دههم من الغل والحقد والعداوة - و تجد السهم
 ایشان از کینه و بغل و دشمنی - و خواهی یافت زبان ایشان بچه نیزه
 که ماح اشرفت - اوسیون شهرت - اوسهام قومت - اومدی
 که سے جبنند - ایشیراکه از نیام بیرون کرده می شوند - یاکردا
 حداثت - ادافة من السماء نزلت - یسجدون امام الامراء
 که تیز کرده می شوند یا آفتی که از آسمان نازل شد - سجده می کنند پیش امیران
 ویا کلون قحفت الفقراء - و اذا ذکر عندهم ان فلانا
 دی خوردن کاسه سده فقیران - اگر نزد ایشان ذکر کرده شود که فلان شخص
 یوتی العلماء - ویملاء کیس من جاع - وانه من اغنیاء القوم
 میهدر علمار و پد می کند کیسه آنها که نزود باید داد او از تو نگران قوم و
 وکرام الناس - فسعوا الیه بالعين والراس - وقالوا یا سیدنا
 بزرگان است - پس سے دوند سوسے او می گویند است سردار ما - تو
 انت خیر من برء و ذر فتصدق علينا و اغسلنا من
 بهتر از تمام مخلوق هستی پس بطور صدقه چیزه ما بده و از چرک دریم
 الابدناس - واما فقراء القوم فیشر بون دماءهم و یلعنون
 افلاس ما پاک کن - مگر محتاجان قوم پس می نوشند خون ما و ایشان لعنت می کنند
 اباءهم - و اذا اقتدر احد منهم فاذا الجار و جار - و
 به چنان ایشان و اگر یکی از ایشان اقتدار یافت پس اینا می دود - هسایه را و علم می کند - و

ما رحمهم و ما اجار۔ بل اذا افروسته الفرصة فخرجه من
 رحمهم ہی کند و در پناه خود آورد۔ بلکه اگر فرصت داد پس نشانید او را از
 المحرم۔ ولو كان احداً من الوالی المحرم۔ و ما احسنهم من
 آب گرم و اگر چه دوست تربی باشد و از آسایش نفاق و بغض بازماند از پی دوست
 التخلیط ولو بالتخلیط۔ و اخرج لهوى النفس فی کل امر طریقاً
 معالیه باشد و برساند از دوست نفس در هر امر طریق پیدا کرد و دوست گزشت
 ولا غادر۔ شفیعاً ولا شقیقاً۔ و من احسن الیه بانواع الالاء۔
 و نه برادر سے۔ و هر که از هر گونه نعمتها بر دے احسان کرد و نشانید او را پیاله
 و سقا لا ساس الا یادی و النعماء۔ فما ساقاً بالعشیر۔ و لو كان
 نزلت ا و احسان پس پادشاه او از ده یک نداد اگر چه از دوست باشد یا
 زوجاً او من العشیر۔ و ما احسن الی احد بدلو من الماء۔
 از قربانان و یک دو آب بر یکس احسان نکرد بلکه احسان دیگران را
 بل استقل جزیل الاخرین من الخیلاء والاستعلاء۔ و اذا
 از راه ناز و تبرک کت شد۔ و چون نیکی و احسان از رفیق دید یا تحفه از
 رأی جمیلاً من الزمیل۔ او وجد نزلاً من النزیل۔ فما شکر له
 همان یافت پس شکر نکرد او را پناهی سیرت نیکان است بلکه قبول کرد
 كما هو سیرة الصالحاء۔ بل اخذ عابسا و ذهب معرضاً کالسفهاء
 بحالت بین برهین بودن از اعراض کرد و پیو کینه مردم بردست۔
 و اذا جاعاً ضیف شتاءً کان اوصیفاً فما اگر مه بالخدمه
 و چون گرسنه بیاید سرا باشد یا گرما پس بخدست

وتواضع الجنان ولين اللسان - وما استفسر اين بات وما
 د تواضع و نرمی گفتگو اكرام آن خفيست نكرد - پس از دريافت نكرد كه
 اكل بل ضايق ذرها و صار كما للشيطان - و اذا صار من اغنياء
 كجا خبيد و چه خورد بگد دل تنگ شد و شيطان گرید - و چون از تو گران
 فينجيب الناس من معارف - ولو كانوا من معارف - هذا
 گرید پس مردم را از عطا مائے خود محروم داشت اگر چه آن مردم از آشنایان
 حالاً استهم - و كما ان تنعدم جهلاً تهتم - و اني انا موت الزود
 باشند - اين حالت مائے دشمنان است و قريب است كه اور باطلا ايشان
 و حرز المذمور - و انا حربة المولى الرحمان - و حجة الله
 بعدوم شوند - و من موت و روي هستم و برائے كے تنويز هستم كه
 الديان و انا النهار و الشمس و السيل - و في نفسي
 ترسانيد شده و من حربه خداوند بخشايده هستم و محبت خدايے جزا دهند هستم
 تحققت الا قاييل - و لي ابطلت الا باطيل - و انا الواصف
 و من روز و آفتاب دراه هستم - و در من قولها درست شوند - و با من هر چه باطل بود باطل گشت
 و الموصوف - و انا ساق الله المكشوف - و انا قدام الرسول
 و من وصف كننده هستم يعنى تعريف حق كار من است و مراد وصف كرده شد يعنى در حق من
 التي تحشر عليها الاموات - و محي بها الضلالات - كهر الفخري
 پاكيزگي آمده و من ساق خدا هستم كه شاره است - و من از رسول صل الله عليه سلم تدعى يتم كه مژگان بر و بوش نواهند
 فلا ير من يرى - و ان الله معنا و ظله ظليل - و كل ردا و نزل
 شده و نازل است و محو نمائند گرديد - وقت چاشت شد پس هر كه نيشيده است - بنيد و خدا با است و سايد و نزل كست و نزل و چادر نيز

جمیل۔ وانا موفقون تو اتینا الا قلام۔ سمانہا السہام۔ ومن
 ذریست۔ واما توفیق یافتہ ہستیم و قلم ابابا موافقت دارند گویا آن تیرا ہستند۔ و
 عارضنا فهو ذلیل و یس لہ علی دعواہ دلیل۔ دلائل یزدی
 ہر کہ با ما مقابلہ کہ و پس از ذلیل است و اورا بر دعوی او ایچ دلیل نیست۔ و ہرگز
 عارضنا فائزہ من نور العرفان۔ دلایدا اس عارضنا فائزہ
 متاع الدلیل شمرودہ نخواہد شد کہ آن از فرسوزت است۔ و آبروی ما بال متاثر شد
 من عرض اللہ و ظل عزۃ ربنا المستعان۔ زوید بخیر قومی
 چرا کہ او از آہدہ سے خداست و سایہ عزت از سبحانہ است۔ سے پسران قوم من
 بعض الشحاء۔ فانکم لا تستطیعون ان تحاربوا حضرة
 اندکے از بعض خود کم کنید چرا کہ اس طاقت شرافت کہ ہر حضرت کبریا جنگ کنید و ظاہر
 الکبریا۔ وقد بلغت آیاتی و ظہرات علاماتی۔ وان اللہ
 شہد نشانہائے من و پیدا شدہ نشانہائے من و خدا تعالیٰ بجا کہ چہانید
 ارغم المعاطس بأبی السماء۔ و اقتاد الشواہد بسوط
 دینی را بہ نشانہائے آسمانی و مطیع کرد اسباب اسببہ سرکش را بتاوانہ روشنی دست
 بروق البسما البیضاء۔ و ترون خیلنا شلن علی العدا
 درفشندہ۔ و ویدہ آمد کہ اسپان دوم برداشتہ بردشمنان چنان افتادند کہ باز برگشتگان
 سحابیازی علی العصفور۔ و الصقر علی الغراب المذکور
 افتد یا بہر حق کہ بکلاغ ہیبت خورده سے افتد پس ایشان دہن خود را بستند و
 فرگنوا الی الاحجام۔ و کفوا السہم من استخفاف خیر الانام۔
 سوئے آن میل کردند و زبانا سے خود از جنگ رسول صلی اللہ علیہ وسلم باز داشتند۔

فسر فی الارض هل تری من قسیس یطلب الایات - اوینکر
 پس در زمین سیر کن آیا هیچ پادری می بینی که نشان غلب می کند یا در میدان ایشان
 قائم فی میدان باعجاز نبینا خیر الکائنات - کلا بل مات
 از کار معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رے کند - هرگز نیست بلکه شکراں بردند و
 المنکرون و قبر المکذبون - و قدری الله آیاته قریبا
 تکذیب کنندگان در گور با داخل شدند - و خدا تناسل قریب به حد نشان
 من مائة و تزید - و اعطى المسلمون لفتح حصون الکفر
 ظاهر نمود یا زیاده ازین و بر اسلئے فتح قلعه اسے کفر کلید المسلمان را داده شد
 المقالید - الیوم یئس الذین کانوا یصولون علی الاسلام -
 امروز از آگاهی خود آن مردم زبید شدند که بر اسلام حمل میکردند و هر چه خدا تناسل
 و اذاب لجهنم حربة الله فصار عظامهم کالعظام - کان
 از ترا کنندگان را بگذاشت پس بزرگان ایشان بهیچ استخوانها شدند - و زرد پا دیان
 للقسوس من المال ما یبیطرهم - و من الاحتیال ما یخترهم -
 مال آن قدر بود که شادان و متکبرے کرد و چله گیری آن قدر بود که
 والقوم احضر و اللهم ما فی یدهم - و قد موا لهم ما فی
 بر اسلئے مجادلہ گرم سے نمود - و قوم عیالیاں هر چه در دست شان بود
 بلدا هم - و کان المسلمون قد عجزوا عن الاعتراضات الفلسفیه
 بر اسلئے شان جمع کردند - و هر چه در شهر شان بود پیش آوردند و مسلمانان از اعتراضات
 و الشبهات الطبعیه - و شباهة علماء السیمیه - و رغبتهم
 فلسفیه و شبهات طبعیه و نکته پیچی اسے پادریاں تنگ آورده بودند - و رغبت سان

فی تلویث ذیل العصمة النبویة - و تتبع عثرات رسول الله
 در آلوده کردن دامن پاک نبی علیه السلام و بغیبت شان در کتبه چینی رسول الله
 و کسر شان الصحف الرحمانیة - و سگان کل ذلک کسبیل
 صلی الله علیه وسلم و کسر شان قرآن شریف - و این همه سیلاب ملک بود که
 جرات اهلک کثیرا من الناس - و ضنات سکل نفس من
 بسیارے از مردم بکشت - و هر یک نفس از انواع و سادس بسیار بچ
 انواع الوسواس و ارتاعت القلوب - و اشتدات الکروب -
 پیدا کرد - و ترسیدند دل - و سخت شد بے قرار می - و
 و دار الشیطان حول ایمان المسلمین - و اراد ان ینخرج من
 شیطان لایمان مسلمانان بگوید و بخواست که از سینہ او شان نور
 صد و رهم نور المؤمنین - و قصد هم بفضضه و فضیضه -
 نوسان برون آورد - و قصد ایشان کرد اسیم خویش و آب
 و سمه و بیضه - و آجله و عاجله - و فارسه و راجله - و صامه
 سفید خویش روان - و نیزه اسے خود و تمشیر اسے خود و مال بعد از دیر
 و ذابله - و راحه و نابله - و اشتد زحفه علیهم - و کل کمی
 آیند و مال جلد آئنده دسوار او و پیاده او و مرد پر جلد خود و مرد لاغر خود و نیزه
 نهض الیهم - و سعاد ان یناشروا و یمضغوا تحت اسنادهم - و
 زنده خود و تیر از خود و لشکر او بر ایشان سختی کرد - و هر سوار بر فاست سوختنشان و تزیین شد که ریزه
 و یمزقوا بسنادهم - و سکانوا فی ذلک مئذ دین مبهوتین - و
 ریزه کرده شوند و خایره شوند زیر دندانانشان و پاره پاره کرده شوند ریزه شان و بوزند و میرانند و کلاکشان ^{میکنند}

تعداد	نام کتاب	زبان	تصنیف	تاریخ	نام کتاب	زبان	تصنیف	تاریخ
۴۸	سراج الدین عبدالحق	اردو	۶۳	۲	الحق بحث ایضاً نہ لایق حضرت اقدس	اردو	۶۳	۲
۴۹	حضورۃ الہام	اردو	۶۵	۲	اردو	۶۵	۲	۲
۵۰	رسالہ جہا و زمین	اردو	۶۶	۲	اردو	۶۶	۲	۲
۵۱	چند سرائی	اردو	۶۷	۲	اردو	۶۷	۲	۲
۵۲	سبب پشیمانی	اردو	۶۸	۲	اردو	۶۸	۲	۲
۵۳	آریہ و ہرم	اردو	۶۹	۲	اردو	۶۹	۲	۲
۵۴	سبب الحزن	اردو	۷۰	۲	اردو	۷۰	۲	۲
۵۵	حضرت اقدس	اردو	۷۱	۲	اردو	۷۱	۲	۲
۵۶	اعجاز احمدی	اردو	۷۲	۲	اردو	۷۲	۲	۲
۵۷	کشتی نوحی	اردو	۷۳	۲	اردو	۷۳	۲	۲
۵۸	احمدی تعلیم کی تفصیل	اردو	۷۴	۲	اردو	۷۴	۲	۲
۵۹	خطبہ ہامیمہ	اردو	۷۵	۲	اردو	۷۵	۲	۲
۶۰	دنیوی و دینی	اردو	۷۶	۲	اردو	۷۶	۲	۲
۶۱	سبب شوق	اردو	۷۷	۲	اردو	۷۷	۲	۲
۶۲	بہار صلیب	اردو	۷۸	۲	اردو	۷۸	۲	۲
۶۳	شجر الہدایہ	اردو	۷۹	۲	اردو	۷۹	۲	۲
۶۴	رسول المسیح	اردو	۸۰	۲	اردو	۸۰	۲	۲
۶۵	سبب شوق	اردو	۸۱	۲	اردو	۸۱	۲	۲
۶۶	سبب شوق	اردو	۸۲	۲	اردو	۸۲	۲	۲
۶۷	سبب شوق	اردو	۸۳	۲	اردو	۸۳	۲	۲
۶۸	سبب شوق	اردو	۸۴	۲	اردو	۸۴	۲	۲
۶۹	سبب شوق	اردو	۸۵	۲	اردو	۸۵	۲	۲
۷۰	سبب شوق	اردو	۸۶	۲	اردو	۸۶	۲	۲
۷۱	سبب شوق	اردو	۸۷	۲	اردو	۸۷	۲	۲
۷۲	سبب شوق	اردو	۸۸	۲	اردو	۸۸	۲	۲
۷۳	سبب شوق	اردو	۸۹	۲	اردو	۸۹	۲	۲
۷۴	سبب شوق	اردو	۹۰	۲	اردو	۹۰	۲	۲
۷۵	سبب شوق	اردو	۹۱	۲	اردو	۹۱	۲	۲
۷۶	سبب شوق	اردو	۹۲	۲	اردو	۹۲	۲	۲
۷۷	سبب شوق	اردو	۹۳	۲	اردو	۹۳	۲	۲
۷۸	سبب شوق	اردو	۹۴	۲	اردو	۹۴	۲	۲
۷۹	سبب شوق	اردو	۹۵	۲	اردو	۹۵	۲	۲
۸۰	سبب شوق	اردو	۹۶	۲	اردو	۹۶	۲	۲

